

سپاروون

نماره فوق المعاده - نبرس - ۱۵ و ۲۱

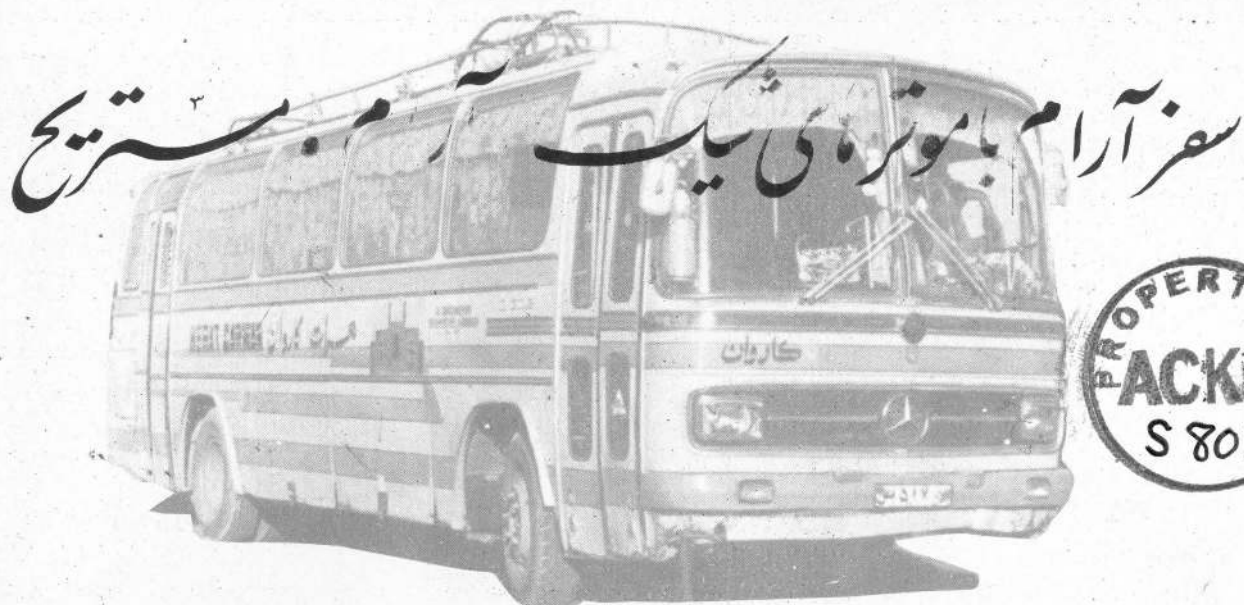
از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

۲۷



هرات کامران ترانسپورت

اتحادیه ترانسپورت هرات کامران از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده
 باد اثبتن موتربهای نوع ۳۰۲ مدل عصري مجهز باد پيوران ماہردرلین غـرب
 کشور در خدمت مسافرين قرار دارد ؛
 از هرات به گرشک، لشکرگاه، کندهار، غزني، وردک، میدان و کابل براي
 حمل و نقل مسافرين آماده است.
 همچنان اين اتحادیه از شش ماه به اينطرف در مسير لين هاي شـمـال
 فعالیت مينمايد ؛
 از کابل به بلخمي، سنگان، مزار شريف، جوزجان و کندز. اتحادیه درهمه
 ولايات نماينده گی دارد .
 درس کابل : جاده ميوند مقابل شفاخانه ميوند تيلفون (۲۴۴۲۹) ويل خشتي.
 در مزار شريف : دروازه شاديان و در چوک عليرب
 در جوزجان : شبرغان، بندر سربل .
 در کندهار : دروازه کابل تيلفون (۲۶۴۴)
 در هرات : شهر نو جاده شهزاده تيلفون (۲۱۷۲) همه روزه موتربهای اتحادیه
 هرات کامران در مسير هاي متذکره حرکت مينمايند . سفر آرام ، باموتربهای آرام -
 مستريح .



نياز مند

سالون اسلراح مو خانمها و آقا يان

انواع شامپو و عطريات نيز فيس و ترميم

ساونم اصلاح موز نياز مند مو، بر خانمها و آقا يان لا اصلاح بيشو نيمايه

۲
 رکورس : جاده منگويانم سوم تقاطع بلوک ۱۳۷ متصرفيت دوستي
 وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شمس روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه

آریان ویدیو

فلسفداری محافل خوشی و سرور شما را با کیفیت عالی انجام میدهد
آدرس: شعبه الکتریک جاده نادر پشتون تپتون ۲۳۰۴۷۰

گفرتی سنبل

جشن پتینس با کله زیبا چار فصر
باشکوه تر سازید

مروسی تان را در مروتی که توسط گل فروشی سنبل گلپوش
شده انتقال دهید.

آدرس: راه به خاطر بسپارید:

گل فروشی سنبل، زیزونه میدان، کوچه گلفروشی.

HOSTESS

هوس تیس

اگر میخواهید موهایتان همیشه پاک بوده و از
نیش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید
موهای شما جلایش اصلی شاد و چندان سازد.

اگر میخواهید که دست های چرب و چرک شما
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

استفاده نمایید

مرکز فروش و عرضه کالای با کیفیت بسیار است
۲۰۵۰۹
۲۳۶۲۹

قرطاسیه فروشی حبیب

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز وایر و طلاکوب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تعبیه
معرضه میدارد.
آدرس: چوک شعروکدز.

وحد الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین بوس پوش میکند، همچنان قرطاسیه
مورد ضرورت وایر و طلاکوب معارف راه قیمت نازل تقدیم میدارد.
آدرس: مهریس میدان مقابل تانک تپل.

قرطاسیه فروشی ها

قرطاسیه فروشی ذبیح الله
قرطاسیه شاگردان مکاتب و رابه
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان
هر نوع کت های هنرمندان
داخلی و خارجی را از قرطاسیه
فروشی ذبیح الله بدست آورد.
میتوانند.

آدرس: مقابل تانک تپل
مهریس میدان تپتون ۴۴۱۸۷

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه
قرطاسیه خوب و ارزان، اقسام
کتاب و کتابچه، انواع قلم های
خود کار و رنگ و ده ها قلم جنس
دیگر مورد ضرورت تان رابه قیمت
های مناسب و ضمانت بخش
معرضه میدارد.

تلفون ۲۶۲۲۶

آدرس: منزل اول فروشگاه
بزرگ انغان.

قرطاسیه فروشی غلام دستگیر احمد
اقسام قرطاسیه مورد نیاز
و مجلات و جراید را برای ضرورت
مندان تهیه و تقدیم میدارد.
آدرس: چوک جبل السراج.

برگه سبز قرطاسیه فروشی
مجلات: سباون - جوانان
امروزه - آواز، اخبار هفته و کتب
مذهبی را عرضه میدارد.

آدرس: پل باغ عوموس

قرطاسیه فروشی سید تقی

وحد الله پلاستیک

زیتون

از روغن و میوه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید
صد گرام میوه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالی
مختلف، شحمیات و پروتئین مکی برای اطفال است که
زیتون را از همه جای دست آورده میتوانند.

تصحیح ضروری:

در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود.

در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود.

نام سردمدار خانواده ها



و آتشه های مطبوعاتی سفارت
خانه های مقیم کابل بودند که
بدون قید رسمیات در مباحثات
و مناظرات شان روی نشرات
سیا وون و در مجموع مطبوعات
تبادل نظر کردند. این کرد
همای مسلکی و بسیار صمیمانه
در نوع خود استثنای بود.
نهایی که برای تجلیل این محفل
انتخاب شده بود فارغ از هر
نوع قیوداتی بود که در محافل
و تجلیل های معین وجود دارد.
جدا دارد
که از مجله خوب جوانان امروز
فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه
الوارث و ستورانت لکی نایف
به خاطر همکاری شان در محفل
واهدای تحایف قیمتی و با ارزش
شان با سیاست یاد کنیم و از هم
اکنون میروم به سوی سه سالگی
نشرات مجله خود، یار زننده
صحت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار
زیر چاپ میروند که در رنج تاخیر
مجله با تیراژ بلند، مفید است
از سوی دیگر ناوبر کمبود کفایت
درجه اول ناگزیر از کافندی که
مخصوص چاپ روزنامه است -
استفاده بعمل آمد، طوری که
کارگران مطبعه دولتی و رهبری
آن اداره وده داده اند امید
واری های دایم تابخوان سیا وون
در سال جدید نشراتی آن بهتر
از همیشه و زودتر از هر وقت
چاپ وید ستی بگذریم،
سیا وون یکبار دیگر از کار و همکاری
رهبری مطبعه دولتی، کارگران
شعبات زنکوگرافی، آنست
و صحنای ابراز سپاس گزار ری
مینایه.
سیا وون دوسالگی نشرات
خوشی را به همکاری و یاری همکاری
و علاقه مند ان طی محفل صمیمانه
و بسیار خودمانی در هویتل
کانتهینتال به تاریخ ۲۰ میزبان
جشن گرفت. جای هزاران خوا-
نده علاقه مند سیا وون چمد رکابل
چه در ولایات درین محفل خالی
بود، اما جمعیتی که میتوانست
نماینده گی کند هم مسلکان عزیز،
دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند.
چاپ اولین فوتو رومان، آغاز
سلسله کشت زار سوخته، آگاهی
های علمی و طبی، معرفی شخصیت
های ملی و جهانی هر سه های
مختلف هنرودانش مباحث
علمی و ادبی که محمول کار
نویسنده گان، مترجمان و ژور-
نالستان همکاری اند بسیاری
خواننده گان ما عاری نکات مثبت
و ارزشمندی میباشند که تا به
آن در نامه های آنان انعکاس
یافته است.
واضحه که هنوز از اید پال ها و
مطابق به ذوق همه خواننده گان
بودن فاصله داریم اما نهست و
اراده محکم داریم که بتوانیم
سیا وون را همچنان خوب خوب
و موفق تر از همیشه پیش ببریم
که درین راسته کاری دوستداران
و خواننده گان تکیه گام است
آنچه مربوط به امکانات
و مشکلات تخنیکی میباشد، مثلاً -
سفاه بهرغم تلاش متعدد تاکنون
موفق نشدیم تاخیر در نشرات
را مرفوع سازیم هر چند که فاصله
آنرا کوتاه ساخته ایم بنابر مشکلات
و کمبودات طبعتی قطع مجله
را کوچک ساختیم زیرا در شکل

نشرات خود مدیون پنج هزار
نامه ای است که صمیمانه از جانب
خواننده گان فرستاده شده
هر چند عده ای گله های
دارند که چرا نامه های شان نشر
نشده اما هر نامه دوستستان
سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش
خاطر داشته و دارد.
در فاصله - و سال نشرات
سیا وون برای خواننده گان
افغانی در پاهل مختلف
ورود اد های ملی و جهانی در
عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها
در از شده است قابل توجه
دانست ولی سیا وون به عنوان
یک مجله عمومی چاپ مثال پس را
در مورد سیمای هند و سیمای
سایر کشور های جهان همواره
در نظر داشته و خواهد داشت
به هر حال پیش از اینکه در مورد
چگونگی قلم و موقعیت سیا وون
در مطبوعات و تاریخ مطبوعات
کشور سخن بزنیم بهتر میدانیم
به خواننده گان خود گزارش -
بدیم، سیا وون در دوسال



هر چند که گاه در نقد های
صمیمانه و نقد های که خواننده -
گان ما آنرا در نامه های خود
((غرض آید)) خوانده اند، بر-
خی ها طی دوسال نشرات سعی
نمودند ارزیابی های معنی از -
کار سیا وون ارایه بدهند، خوب
شبختانه در بسیاری از مسواری
این ارزیابی ها مارا کمک نمود
تا کار خود را بهتر بسازیم و اصلاً
با تاسف که برخی چنان نظرات
و اندیشه های دور از واقعیت
کار و زمان مارا به نمایش گذاشتند
که فقط قابل استهزا بود و پس
برخی ها سعی کردند کمبود
ها و کوتاهی های کار خشن را
در پشت پرده چاپ مطالب
بهرامون سیمای هند به عنوان
نمونه ای که گمانسل جوان را
منحرف میگرداند پوشانند.
و برچسب آن جسدند. حالانکه
آنچه را که سیا وون در مورد
منرمدان هندی به نشر
رسانیده حاوی نقطه نظر های
انتقادی، تربیتی و معلوماتی بوده
است. نمایش فلم های هندی
در کشور مورد علاقمندی فراوان
مردم قرار دارد که حتی تلویزیون
ناگزیر بر شده است هر هفته فلم
هندی نمایش میشود بدینند
الیهسته می توان
انگشت های انتقاد را که در این

سیا وون دوسال نشراتی
رابطه سرگذاشت، دوسال
در حیات یک نشریه مدت زمان
کوتاهی است اما برای سیا وون
دوسال کار، دوسال تجربه
و دوسال زنده گی با اید -
گسترده آن مطرح بود. آزمون ها
و شبهه های زیادی طی این
مدت زمان تجربه شد. دوسال
نشرات هم برای دست
اندکاران و هم برای خواننده -
گان در سیمای زیادی داشت.
نسل جوان و جماعت کنتس -
علاقه مند به مطبوعات پس از یک
رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق
تازه و دوباره بی مطالعه
در یافتن و زودی خواننده گان
از صدها به هزارها افزایش یافت.
و تگاه جدیدی در کار مجله
نگاری بدید آمد که اکنون مشاهده
مجلات خوانندگی زیادی هستیم که
فهرمت بزرگ برای کته گوری های
مختلف خواننده گان میباشد.
سیا وون به عنوان مجله
عمومی یاد نظر داشت اساسات
قبول شده ژورنالستیکی بسیاری
مجله ای که در آدرسن همه گان
قرار دارد به نشر مطالب متنوع
از کشور و سراسر جهان پرداخت
و چه بسا که در بسیاری موارد
برای اولین بار آزمایش نمود





محضر نیکمرغه میلاد

د پيري خوشحالی معاي دي
چه د حضرت رسول کريم (ص) د
میلاد میلاد یادگار هرکال به د پير
د رښت او پرتمين صورت لمانځل
کښي پخوله دي په پورته د انسون
په بله کومه خبره وي چه دغه
یادگار د نري په گوټ گوټ کس
پواصي د پرتونو په خواخوږي پد
مشاعرو په جوړولو د لوبو د پرو-
گرام په ترتيبولو او د پير نونو
په درولو یاد علماء په تقریرونو
لمانځل کښي پي ل د دي چه
د رسول (ص) د تعلیماتو پوه
پروکي رڼا اوږد زموږ
د نړونو توخت ته ورسږي او پد
زموږ د نفسانيت په زنجیرونو کس
راښکاري چې په خپلواکه
سره د پلا آزادي ساخستلو
نصیه په برخه شي.

د هغی خوشحالی ښکاره کول
چه په هغی کی د روح سکون
له وي هغه خوهغه بی مفوسه
او بی معنی اشعار ولسه رږدي
چه په هغسوکي د ژوندانه ونه
او هغی نښی نښانی نه لیدل
کښي هغه خبري او تقریرونه
چه د نړه له تل نه راونه ونيایږه
نړونو او روح کی تاثیرونه کړي
هغه نولي بی معنی اوس انځره
تلفیزي نظامي او خبري دي.
د میلاد نښی (ص) د جشن ل
لمانځلوڅخه ترهغه څخه پوري
فایده لاس ته نشي راتلاي ترڅو

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت
په مقصد بحان پوه نکر و او پواصي
د بعثت د مقصد په پوهیدو او
خبریدو هم څه فایده لاس ته
نشي راتلاي ترڅو چه دغه خبري
تشی تبلیغ اوه منلو وساتلو پوري
تړلی وي اوزموږ د تګلارې-
رهنما ونه گزول شي.

حضرت رسالتاب (ص) په پدېرو
واضحو الفاظوکی د خپل بعثت
مقصد د حسنه اخلاقو د تعلیم
ورکول بیان کړي. پاک قرآن رسول
کريم د (خلق عظیم) په لقب
سره یاد کړي او د رسول کريم (ص)
قول یی: تاسو د امتدیکریدي.
اخلاقیات د فلسفیانه خبر نوسو
مجموعه گیل د فلاسفه د کاراوشیوه
ده د رسول (ص) سنت لږ دي د
په پخبر (ص) په علم او وحید (ص) په
قول او فعل وینای او کولوکی هغی نفوذ
نه وي او دغه د انبیاء د مصمت
معنی او مفهوم دي او مومن هم
هغه دي چه د رسول (ص) پیروي
کوي معنی په اصول او کولوکی یی
کم توپیر او بېلوالی نه قبولي.
چیري چه توپیر او بېلوالی پیدایږي
شي هلته ایمان په نفاق اسلام
په کفر حق په باطل او اهل بیت
جمل تند پلسمزي.

عالم هغه ندي چه بڼه تقریرونه
کوي عالم هغه دي چه د هغه
عمل د حسنه او ښوولېو اخلاقو
معیار وگزي مومن هغه ندي چه
پواصي په ژبه د خپل ایمان اعلان
اوپیان کوي بلکه مومن هغه دي
چه د هغه علم د هغه په وینوکي
داسی گرد ش او د وران وکسري
چه د هغه د علم په خلاف د بېل
هیڅ عمل د مینځ ته راتللو امکان
موجود نه وي.

که چیري زموږ په زړونوکی د
ایمان د نور کومه رڼا پاتی وي رسو
موږ باید د خپل نفس په مقابله
کی خپل د رڼغ غوره کړو او وگورو
چه موږ خپل ژوي والی ختم -
الرسول سره ساتلی شو او که
څرنگه؟ که چیري موږ کی پد
رښتیا سره لږ څه اخلاص او مینه
پاتی وي نو موږ باید دي ته
بعیر شو چه موږ دغه څه د پاسه
پوزرو او خلور سوو کلوکی د رسول
کريم (ص) تعلیمات ترڅه
ند اړي مسخ کړي او د حق لږه
لپاري څومره لږي شوي یو.
مذ هب په تشواو بی عمله نمرؤ

تقریرونو، مشاعرو او شمارونو
پا ندي ژوندي نشي پاتی کیدي
سیا سی شمارونه پواصي لږه
سیاست سره ښه ښکاره ندي.
مذ هب کی له علم سره ژوند پیدایږي
کښي د نفس له تزکی شپږه پد
ژوندانه کی نوي هیلی پیداکښي
حقیقي مینی او انسانیت څخه د
انسانی صفاتو رښتیلی ژوند مینځ
ته راخصی.
که چیري موږ په صاد قان صورت
د رسول کريم (ص) د بعثت یادگار
لمانځل غواړو نو موږ باید په دي
بحان پوه کړو چه د رسول (ص) د
بعثت څخه مقصد څه شي دي
د هغه د یاد شوي حسنه اخلاقو
معیار څه اوزموږ د زمانی مسایل
څه شي دي او د هغود حل کیدو
په لارکی هغه څرنگه گټور ثابتیږي
څرنگه چه د رڼغ او ناروغتیا
علاج یی د صحیح تشخیص کیدو
څخه هیڅکله ممکن ندي نو هغه
شان ترڅو چه موږ د خپلو

د کائناتو پرتولو لنډ واوړجو یو
شان نازل شوي چه هغه انسان
نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې
لسم دعوت ورکوي چه هغه د
خدای د عدل او حکمت یې ساري
خزانه ده. همدغه شان خدای
تعالی (ج) انسان ته د علم د
زد کړي لپاره نه کیدي ونکی تند وړ
په برخه کړي ترخوچه هغه د علم
د بحر دین سر او سامانه ساحل له
لیدونه ونه پارسي - رښتینی علم
د دین علم دي او نور ټول علوم
د هغه څانګې دي او ټول علوم
په ترهغه وخته پوري د علم په مقام
کې پاتې وي ترخوچه هغه خپل
اهل سره ټینګه رابطه ساتي. کوم
وخت چه د هغه رابطه له دین
سره وشلېږي نو هغه وخت غیوره
دي چه هغه څپور نشي پاتې کیدي
د انسان لپاره د مرګ سبب ګرزي
کوم وخت چه نفسیات له مذ هب
څخه بیلېږي دغه وخت کې هغه
د ځلکې د غلطولو اوس لاري کولو
لپاره پکار لري. همدغه شان
کوم وخت چه ساینس له مذ هب
څخه بیل شي، دغه وخت د ظلم
وژني، تباهي او بدي سامان
برابروي، کوم وخت چه سیاست له
مذ هب څخه بیل شي دغه وخت
کې څخه د عدل مساوات او
انسانیت د وژني موجب ګرزي او
همدغه شان کوم وخت چه فلسفه
له مذ هب څخه فاصله نیسي نو
دغه وخت کې هغه د بصیرت او
سمی لیدنې په ځای انسان په
هغو تور تیارو کې سر ګرداوي چه
له هغو څخه بهر ته د صحیح او
سلامت راتلو امکان هېڅ نه لیدل
کیدیږي یو په دي حساب یواځې -
ایمان د سمی اوصاحیق عقیدې
څخه مطلب ندي، بلکه ایمان هغه
وخت خپل حقیقي او اصلی معنی
ته رسېږي چه هغه د علم له ګداز
څخه راوړي، ټوله همدې کبله
اسلام یواځې د عقایدوله مجموع
هي څخه مطلب ندي بلکه هغه د
علومو سرچینه ده او د علم څخه
مطلب نه شرت دي اونه اقتدار
اونه دولت اود ارایي، بلکه له علم
څخه مطلب عمل دي. د حسنه
اخلاقو څخه مراد او مطلب هغه عمل
دي چه په رښتینی علم باندې بنا
او شروع شوي وي. علم یو هنس
عمل دي او عمل یو جسماني فعل

پاتې به (۱۰۰) مخ کې

وویل: قولوا لا اله الا الله دغه
بت شکنی هم وه او د خدای پر -
ستی تعلیم هم ورکوه څپري خدای
تعالی (ج) منی، نولمري پستان
ما څکړي هغه د هغې بت وي او که
ماني. د هغه لمري جزو لاله
تقدیري او د هغه برخه یسی
تعمیري دي غیره الله مه مني او
الله منی کوم وخت چه خلکو
خدای ومانه هغوي وویل چه
خدای عادل دي د الهی د عدل
عقیده یواځې عقیده د عقیده دي
لپاره نده. بلکه د علم د اثبات
او تمکيل د تاد و پر به د دي
لپاره چه هغه انسان د عدل او
حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره
تیا روي چه هغه د کائناتو نظام
کې پېژني دي او ترخوچه هغه د علم
یقین ترمنزل پوري ونه رسېږي
ترهغه وخته پوري الله تعالی
پاندي ایمان د هغه د یقین
منزل کې پاتې کړي پرايمان باندې
د یقین او بار کولو اهمیت دادي
چه د انساني امالو اخلاق غیره
هغه د بل هېڅ نظام باندې کیدي
نشي دلته یقین په شک تېد پیل
شو، هلته په ثبات کې ترزلل مینځ
ته راځي. منافقینو سره له هر څه
تر څه دغه وښو هغوي ته شک
پیدا شو وروسته دغه شک د الهی
عدل څخه د انکار څیره محانت ده
غوره کړم وروسته له هغه پراييلو
د تعمت او بد وپلواو د عصمت د انکار
وا راځي او پسر له هغه د جهیر
عقیده منځ ته راغله. نفاق پراييلو
اسلام کې محکمه پرېد کار او څر -
اب عمل دي چه هغه مسلمانان
له سمی لارې کړي اوله اسلامي
عمل نه ګر حواته نړ دي کوي منا -
فق له کار نه محکمه پرېد دي چه
همدغه اسلام د د عوید اریبه نامه
سره د مذ هب بد نامی سبب
ګرزي، اسلامي عقاید هېڅکله د
جهل او تورم پرستی او منافق -
الفطرت خواته د ایمان راوړ لېسو
ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د
او اساس دي او د حیات او ژو -
ندانه مقصد تعیینوي. او همدغه
شان اسلام د خدای د عقیدې د
منلو لپاره د جبر تعلیم نه ورکوي
هغه انسان ته د غور او فکر کولو
د دعوت او بلنه ورکوي - قرآن محکمه

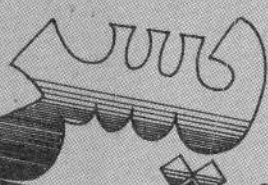
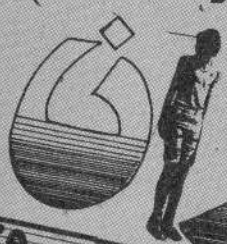
تعالی (ج) تصویریه دیو مذاهب
او قومونوکی دغه شان رواني دي
خود هغوي د خدای (ج) تصور
د هغو د نفسانیت پیداواري او
همداشان یواځې د هغوي
نفسانیت د تمکین د رڼه اوسپ
ګرځیدلی شي.

حضرت رسول کریم (ص) د اللہ
چه کوم تصور وړاندي کړي هغه
د هغوي له بحث سره پوره
سازګاري پمې هغوي حیوا -
نیت او نفسانیت د جبر وډایستلو
وروسته اخلاقي هسکو څوکو
خواته بیایي. زموږ په د ورکسی
انسان د اخلاقي انحطاط کومو
تینو د رجوته چه رسیدلی که
د هغو جایزه واخستلی شي نو د
اسلامي تعلیماتو حقایق هغه
شان واضح او ښکاره کړي چه
پخوا له هغه هېڅکله شوي نه و.
د ټولو بد و امالو او بد اخلاقو
سرچینه یې عقیده د توب دي پاتې یې
عقیده د توب معنی په کائناتو کې د
حکمت او عدل له نظام څخه انکار
دي. کوم وخت چه انسان د قدرت
له قانون څخه انکار وکړي، نو د
علم بنیاد مترزل کړي، کوم وخت
چه د حکمت له نظام څخه انکار
وشي، نو د انساني امالو څخه
د عدل عنصر او مغز هم ختمیږي
کوم وخت چه چیري اصول نه وي
نوهلته د قانون هم نښه نښانه
نه وي او د واضح خبره ده چه
هغه ځای کې چه یقیني او د -
رښتیا خبره نه وي نو هلته انیس -
لی ژوند انوکم مقصد هم له وي.
که چیري له ژوندانه څخه د -
حکمت کوم اصول نه وي او د عدل
نظام نه وي نوله ژوندانه څخه
یې د ناامیدي، حیوانیت،
نفسانیت، شخړ او جګړ و بل څه
پاتې کړي. هغه د افراد ولسه
منفی ترکیب څخه نه د ژوندانه
فلسفه جوړیدلی شي او نه کومه
قاعده او دستور او ضابطه، اخلاقو
باندې هر څه حسابیدي او جوړی -
پدې شي، په همدې سبب رسول
کریم (ص) له هر څه نه مخکې

روحاني رښونو صحیح تشخیص
ونکړ و تر هغو پوري د هغو علاج
هم ممکن ندي - د هغه رښونو
علاج د پښه اوړ کیدي شي چي
د خپل رڼ د حال او احوال
بیان وکړي مګر د هغه رښونو
علاج هېڅکله کیدی نشي چه د
خپل رڼ او درد څخه منکر او د
صحت په دعوایي، د پاکتر
تشخیص په حقیقت کې د سر څر
معلومیدل دي. ټوله داسي حال
کې چه جسمي رښونو علاج یې له
تشخیص څخه امکان لري نو
همدغه شان د روحاني امر او
علاج یې له تشخیص او معلومید و
څخه څرنگه ممکن کیدی شي ټوله
همدغه شان د قوم او وطنوالو په
روحی رښونو ښان پوه کول او د -
هغه د علاج د لارو چارو لټولو په
کار کې رښتیا اقدام کول یو لوي
او ضروري کار دي، ځکه زموږ
دا ننگی او اوسنی درې د ري
او پراييلو زموږ له یې علمي
د هغې جود او اخلاقي ضعف -
څخه سرچینه نیسي او ټول سببونه
په هغې کې داسي راګرځي یو
چه پخوا له دي هېڅکله داسي
شوي نه و. که چیري د رسول کریم
(ص) له بصیرت څخه مقصد د ټولو اخلاقو
تعلیم ورکول دي نو دغه مقصد
ته د رسیدو لپاره باید پمذ هیي
تعلیماتوکی د هغه د پوره تفسیر
او تشریح ورکولو څخه کار واخستل
شي او که چیري موږ داسي وکړو
نود عقاید او د دین په اصولو کې
په داسي شي پاتې نشي چه موږ
پري پوه نشو.

د مذ هب اساس د اللہ پر تصور
باندې دي او زموږ د دین
خصوصیت دادي چه د اللہ (ج)
تصور په هغه شان سره کووچه
زموږ د علمي او اصلی ژوند باندې
مقیم او ثابت شي او د غد حق
او باطل معیار دي. د خدای

چیه میگویند؟



مصرفیت

تندستی

از لایه

Comit

دو رویی

بد هم می آید

مابده رانج بکناغی کارمندی
پوهنتون کابل:

یگانه آرزوی اینست که درفاکو-
لته طب تحصیلات را به پایان
برسانم و منحصبت بک داکتر خوب
جفت بهبود وضع صحتی مردم
خدمت نمایم.

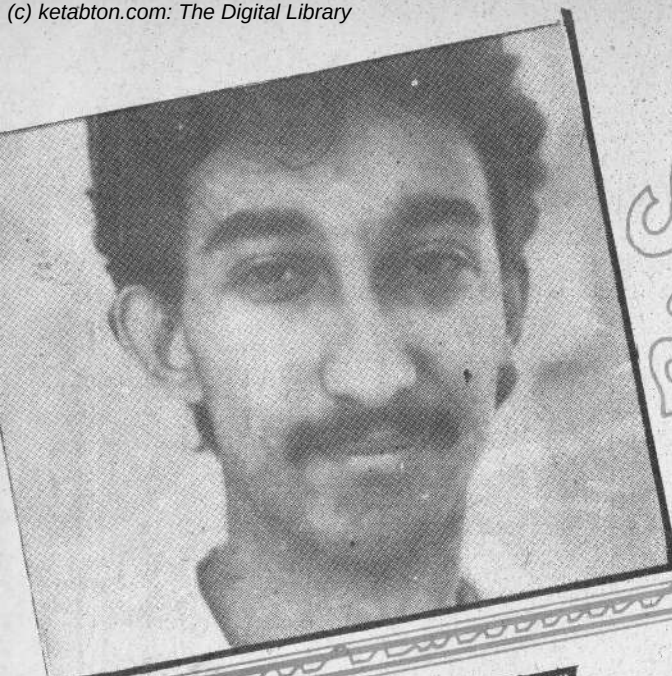
از انسان های دور روی به کلی
بدم می آید. علاقه دارم مثل بک
دختر افغان با سر بلندی و افتخار
زنده کی کم از دخترانیکه
پنجمه های که شایسته بک دختر
افغان نیستند هستند بدم
می آید.



کرد به مردم باید خدمت

از خاچ میباید و خسته میباشند
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان
خستگی شان را از یاد ببرند.
در اخیر باید اضافه نمایم که
از واسطه سخت بیزام و بیماری
از مسافرین دوری آن اندک تا
واسطه بی نمایند که اموال مان
بدون چک از بیض ما تیر شود
آن ها باید این قدر بداند که
چک نمودن وظیفه ماست

زرتکار احمد زی کارمند گمرک
میدان هوایی کابل:
وظیفه لم را به علاقه مندی پیش
میبرم. کوشش مینمایم تا مسافرین
از من راضی باشند، از کسانیکه در
وقت چک بکهای شان خالص
مینمایند خوشم نمی آید. آن ها
باید بدانند که چک نمودن بکها
وظیفه ماست و مادر مقابل
مسئولیت داریم.
همیش کوشیده ام مسافریکه



اول باید تحصیل

راهنما کرد

کردم .
از مصلحتی که وقت شان رابه
خوش گذرانی وی اعتنا
به درس میگذاشتند بهم میباید
همچنان از آن ها خواستند
تا برای آموختن بروند نه برای
تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم
رشته رادیو تکنیک شهر وینیز
اتحاد شوروی :

آرزو دارم که رشته انتخاب
شده لم رابه پایان برسانم چرا که
از دوران مکتب علاقمند به همین
رشته بوده ام و امید وار روزی -
بروز مندا نه به طه خدمت ساز

خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم



داشته باشم که دان ، دوستان
همیشه در کارهام مدد و رهنمای
خوب باشند از دوستی ظاهری
بعضی ها خوشم نمیداد و حتی
از آن ها متفرق زیوانها ظاهر
و باطن شان یکی نیست ، یگانه
آرزوم خدمت به هموطنان
رنجیده ام است

نوربا احمدی
روزنامه نگار :

میخواهم از ناکولت اول نصر
فارغ شم به حیث یک روزنامه نگار
خوب برای هموطنانم کار نموده
درد و اندوه آنان را مرهم گذار
باشم .
خوش دارم که دوستان خوبی

دین و وطن را ادامه می کنیم



احمد ولی احمدی محصل
افغانی در تاشکند :
میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده
'با موفقیت به وطن خویش بازگردم
و بعد ر خدمات نیک و ارزنده برای
هموطنان رنجیده شوم .
چرا که وطن عزیزالای ما دین
بزرگ دارد .

علاقه دان مادر را همیشه از
خود راضی نگه دارم چرا که مادر
امید زنده کی هر فرزندش است
و الای فرزند خود حق بزرگ -
دارد .

میلودی زنده گی من



شکیا قادری فارغ التحصیل
لجبه عالی آینه ندوی :
مدد و فیشن را خیلی دوست
دارم و میلودی زنده گیم است
و برایم همیشه پیوسته پذیرفتنی
بوده است . همیشه برای پسران
و دختران سلطه مود و فیشن را
میخواهم و همچنان به نظرم
مود و فیشن کردن امر دل است
من مود و فیشن را بی انداز و دوست
میدارم .



وحد امید: از موسیقی سیاهی فلتکلور

خود ما الهام گرفتیم

ملاح رحمن:



من
مواد
مکمل
برای
یک
کنسرت
تلویزیونی
دارم

و یکمده اوقات شان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر می نمایند. یکی از دوستانم سال پیاپی تبصره گوینده امرا در مسعود و حید امید نوشت و در مسعود بزودی نشر کنسرت تلویزیونی اش را چاپ رسانه امین این آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالای و حید امید باین آغازها و قوی و بر خفا بود. مخصوص نبود و حید به کشور دور بود. نشر از مطبوعات هیچ بیجا نشد. دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کف برای و حید امید کف میزد در اینجا اورایی هنر خوانند. درست زمانیکه مشهورترین گروه های هنری شوروی از آواز خوانی و حید امید در میان شان به خود می انداختند. اورا در اینجا در صفحه اول یک نشریه داشت. اول کشور ناخن منحنه های هنری (۱) افغانی خوانند.

بقیه در صفحه (۸۸)

نت ها و استند یوهای هنرنمایی کشور ما پوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و هنروران شهادت میدهند، اوقات گرانبهای وقت شنیدن برنامه های رادیویی و دیدن برنامه های تلویزیونی میشوند و در رخ که گاهی، نداشت این شنیدن و دیدن به جایی نمیکشد که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانی وجود دارند که به آرزومندی خالو شدن آرشینها از مطالب و سوز آهنگها و فلمهای هنر کهنانه با تحمل، برنامه هاراد نیال میکنند، عده بی هم بی تفاوت و بی شلیم میدهند عده بی باخشو. نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادیو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابخانه آغاز تانیشخند و تسخیر بی هنران سبزه ها معانیست میدهند و عده بی هم اصلا به موضوعی رادیو کست و لغوا و میشوند، به موضوع تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه میبرند.

دستور و شهر خودی

ري چی موز هموي په جلا جلا توگه په آسمان کې گورو په حقيقت کې په ډله بيزه توگه د يوې ترڅنگه دي او يوازي تلسکوپ د دوي د ليد لور وړي.

البته د ستورو شمير مساله له دې نظره مطرح نه ده چې وکړاي شو هموي يو يو شمير ولى په دويمې سيمې تلسکوپ شته دي چې له آسمان څخه عکس اخلي او دغه عکسونه له پوهانو سره د ستورونو او کرکېچنو مسالو په حل کې اغېزمنه مرسته کوي. نن ورځ پوهان اټکل کوي چې د سل ميليونه شاوخواکي ستوري يوازي

کله چې د شپې هواينه او آسمان صاف وي زيات شمير ستوري په آسمان کې گورو. داسې ښکاري چې د ستورو ترمنځ په واټنونو کې د آسمان لمنې برخې پکې له ستورو دي. د اکا په دې دليل دي چې موز يوازي هغه ستوري ليدل شوې دي چې د يوه او په عين حال کې نژدې وي. په هغه صورت کې چې کله له تلسکوپ څخه آسمان ته وگورو بې شميره نور ستوري به ووينو چې په بې شمېر د هغوي د ليد وړه نه لرو. همدا رنگه د تلسکوپ په واسطه کولاي شو ووينو چې همدغه روښانه ستور

د هغو ستورو او سيارو په ډله تو دي چې په حتمه سيزمي اولمې پوري اړه لري. دغه ډله د ککشانو په نوم يادېږي او د ککشانو شمير په نړۍ کې لږ نه دي. په لويه تلسکوپونو او د شميرنې په ماشينونو کې چې په ځانگړي توگه د ستورو شميرنې له پاره دي په هغو کې د ککشان شمير پيليون ته رسېږي. په پام کې وړي چې هرککشان هم د سل ميليونو په شاوخواکي ستوري لري. نوبه دي ډول که د ټولو ستورو شمير وکارو وشميرو چې سل ميليونه ستوري په پيلو ککشانو کې ضرب کړو.

مارکوپولو مشهورې گرځيدونکي

۱- مارکوپولو هغه مشهور انډي گرځيدونکی دی چې خپل ژوند يې د نړۍ ډېر بېلابېلو سيمو او خلکو سره د اشنايي اود پېر زړه پورې معلوماتو د راټولولو په لاره کې تېر کړ. مارکوپولو د خپل هيواد ونود مطالعې په لاره کې زموږ هيواد افغانستان ته هم راغی او زموږ د هيواد په باب يې يو شمير ليکنې هم وکړې.

پرنگالي ماريلان هغه مشهور سند رگرځيدونکی دی چې په ۱۲۹۱ عيسوي کال ونيو په اوبه ۱۰۲۱ عيسوي کال مړ شو. نوموړي د شمالي امريکا په جنوبي برخه کې د ماريلان سمندرې تنگس کشف کړ. هغه په ۱۰۲۱ عيسوي کال په داسې حال کې چې د پنځو هسپانوي بېړيو قوماندان و د ختيځ له لوري د لويديځ خواته د اطلس سمندر له لارې د برازيل په لور وځوځيد او د ((پاتاکوسي)) په نامه سيمې ته ورسيد. ماريلان دغه سيمه د ((ستروخلکو خا وړه)) په نامه ونوموله. ماريلان اوملگرو بېړۍ د يوشمير سمندري توانونو له زغملو وروسته آرامو اوبو ته ورسيد او دغه اوبه يې د

په پېر کې د پوهې څارنه

سانتي رافائل

رافائل د ايټاليا د رنسانس دورې يو ستروايتوانو انځورگر او مجسم جوړونکی دی چې په ټوله نړۍ کې يې له نامه سره ځلېک اشنايي لري او تارونه يې د رنځو کوي. دغه سترو انځورگر په ۱۴۸۳ اکسي ونيو په اوبه ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې. رافائل د انځورگرې سربېره معمار او لرغون پيژندونکی هم و. اود هنر له بېلا بېلو څانگو سره يې پوره اشنايي درلوده. رافائل په باپ د پيچ ټول اولسم ونيو په اوبه ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې. رافائل د انځورگرې سربېره معمار او لرغون پيژندونکی هم و. اود هنر له بېلا بېلو څانگو سره يې پوره اشنايي درلوده. رافائل په باپ د پيچ ټول اولسم

ميکل آنژ

د ايټاليا د پېر ستر مجسم جوړونکی چې آثار د ټول بشریت لپاره د وياړ او افتخار وړ دي په ۱۴۸۵ کال ونيو په اوبه ۱۵۶۴ کال مړ شو. ميکل آنژ د انځورگرې، مجسم جوړولو او معمارۍ په فنونو کې لږې استاد و. د هغه ارزښتناک آثار اوس هم د نړۍ په بېلابېلو هيوادونو کې په ډېرو وياړ او احترام ساتل کيږي. د ميکل آنژ په آثارو کې ځانگړي ښکلا شته ده چې د پيرو کلتوريه تيريد ورسره يې ارزښت

اروپايي سمندر گرځيدونکی

کولومب په خپل لومړني سفر کې د سن لوران په نوم ساحل ته ورسيد چې په ۱۴۹۲ عيسوي کال ونيو. په دويم سفر کې يې گوادلوپ او پورتوريکو او کوبا کشف کړل. په ۱۴۹۸ کال يې د تروته جزيره مخه وکړه او په خپل خلو سفر کې د مرکزي امريکا په سواحلو کې پکې شو. هغه د خپلو دغو سفرونو له لارې يوه نوي قاره چې امريکا نوميږي کشف کړه. خو پخپله يې د مرگه ترورمې هم پار نه کاوه چې نوي قاره به يې کشف کړي وي.

پرنگالي ماريلان مشهورې گرځيدونکي

جزيرې يې په گرځيدو وراړخيد و بېل وکړ، خود جزيرې او سید ونکو د دغو برد پورته ونه زغه، تېل راوياريدل، ماريلان يې وواژه او د هغه ملگري يې له خپلو سپوږمې وايستل. پدې ډول د ماريلان سفر نيمگړي پاتې شو. ملگري يې لومړي د ((مولوسک)) جزيره ته او وروستې ((برنټو)) او ((تيمور)) جزيره ته ورسيدل او بې له دې نه چې استراليا يې پيژني او کشف يې کړي بېرته هسپانيا ته ستانه شول.

زمین و آسمان همان یاران -
قدم اند ، همان گواهان ازلی
که بر هیچ مرده بی وسیع رفته بی
سوگی ندارند ، و خورشید همان
دخت باکره عزیز فلک ، از هیچ
ستاره بی نشانی گنگشتگان را
نخواهم یافت .
مرگ در چه بیست برای گذر -
شبنم آد میزاده به سوی آیدیت

زیرا ؛
هر چه بینی سوی اصل خود رود
جزو سوی کل خود راجع نشود
و اد معازنه کنی را ، این
سفر در امتداد تقویم رابا گامهای
براز خواهش و نیاز به آنسو من
پرند . اد معای ، همانگونه که
آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه
چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟
این سفر را راه میزنند ، اد معای
با هلهله و اضطراب گام میگذارند .
و اد معای دیگر ، با عشق می آیند .
با عشق نفس می کشند و با عشق
میروند ، و فقط همین هاند که
پس از بد رود ، نیز درین برای
بی درود یار ، استند و می زنند .
و از همین است که من و تو ، امروز
سوز سالها و سال صدای مولانا
را از زیر بارنده ها می شنوم که :
بین که قالب خاکی چه در جوارت
کرد
جوال را بشکاف و برار سر جوال
آری ، خداوند گار بخ که
هشتصد و شش سال پیش از امسال
در کوره راه عمریه سفر افتاد ، کسی
بود ، که تا امروز نریاده بی بالاست
چون ز صورت بر ترا آمد آفتاب و
اخترم
از معانی در معانی تاریخ من
خوشترم
- نام مولانا به اتفاق تذکره
نویسان محمد و لقب او جلال الدین
است . و به لقب ((خداوند گار))
نیز می خوانندش ، لقب مولوی در
تذکره ها نیامده است و ممکن
است از روی عنوان مولانای روم



شاعر
پندیده
مستقیم

گرفته شده باشد .
مولانا در ششم ربیع الاول سنه
۶۰۴ هـ ق. در شهر بلخ به این
عراق قدم گذاشت . به گفته های
نسبت مولانا از جانب پدر به
ابوبکر صدیق می رسد . پدر مولانا
محمد بن حسین خطیبی است که
به بهاء الدین ولد مشهور بوده و
سلطان العلماء لقبش داده اند و
پدر او حسین بن احمد خطیبی از
بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان
بوده است .

به روایت افلاکی بهاء ولد
نسبت بر جیش خاطری که از خواهر
شاه داشت ، به قصه
حج رهسپار بغداد شد ، و چون
به نیشابور رسید شیخ عطار را به
ملاقات یافت ، به گفته دولت شاه :
(شیخ عطار خود به دیبده ن
مولانا بهاء الدین آمد و راتوقت
مولانا جلال الدین کوچک بود ،
شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به
قسم هدیه به مولانا جلال الدین
داد و مولانا بهاء الدین را گفت :
زود باشد که این سر تواتش در
سوخته گان عالم زید .))

وقتی بهاء ولد به روزگار وصل
باز رسید ، مولانا توقت بیست و
چار سال داشت و بنا بر وصیت
پدر به شغل تدوین و تزیین و
پرداخت ، او که مردی پرهیزگار
و صاحب تقوی بود ، مردمانی
لبسته او بودند و به دانش و
می آمدند ، تا آنکه توانایی شغل
زیاده گی مولانا را ملاحظه
نمود و شورش عظیم و جاد انهمی در
او ایجاد کرد و آن توفیق ، از
وصلت مولانا شمس الدین در مولانا
نای بلخی بدید آمد ، و همان شد
که آن توان تمامیت زنده گیتی
را در برگرفت و از قال به حالش
کشید .

جزقه شمس حق تبار میگوید
از نامه میگوید که خورشید پرستم
در میان مولوی به بستر بیاری

و توانی افتاد به روز کشیده
بنجم ماه جماد الآخر (۶۲۲) هـ ق.
در عروسی غزیده دیده ازدیدار
با ران بست و آن وصلی را که تمام
عمر میبست بدان پیوست و تشویر
در کار مزار پدرش در قونیه که
محرک خانه او بود به خانه
بخشید .

زنده گی مولانا با وصلت شمس
رنگ وصفه دیگری گرفت ، یعنی
از قبل و قال به ذوق و حال در -
آمد . یکسره گذشته را جا گذاشت
و در شمس ، در خورشید یافتن اش
نمود ، گرمی الفت شمس و آتش
مشق او در مولانا چنان اثر کرد -
شت که دیگر هر چی شنید از شمس
شنید ، هر چی گفت از شمس
گفت و هر چی آفرید در روشتایی
شمس آفرید .

شمس الحق تبریزی ، خورشید
چو استاره
در نور تو گم گردد چون شرقی
بسر آری

نمی توان انفعالات در ویسی
مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها
شمس دانست ، زیرا پیش از آنکه
این جرعه در مولانا بدید او -
خود شری بود ، انسانی والا -
شخصیتی پر خرد و فقهی بلند
اندیشه و در صفت اندیش و همین
موقف مولانا سبب گشت تا گردید -
گان وی فرقتش را ، که در وصلت با
شمس مردمان دست داد ، به
تحمل نشینند و هیاهوی نامایند
که ((شخصی بی سربایی مولانا را از
آنها بریده و به خود کشیده))

اما شمس در مولانا روح دیگری
بود که شکست ، یعنی آن فقیه
بلند آواز را از دیو قیل و قال
برون آورد و در گنج حال ساخت
دانشمند و محقق ایرانی فلسفه
دشتی در کتاب سیری در دیوان
شمس می نویسد :

((ملاقات شمس تبریزی که خود
صوفی وارسته و با فقهی بود و است
او)) مولانا)) را منقلب ساخته و

سیر زنده گانی او را عوض کرده
است ، چه صوفیان از حیث وسعت
و آزادی فکر و از حیث فرو رفتن در
فلسفه اشراقی و ((نبیلا تونیس))
و از حیث تقید و عدم تقید به
ظواهر شرعی مدارج مختلف -
زیادی دارند و آدمی حد می بیند
که شمس تبریزی در آزادی بی پریش
فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و
با این آتش پر خاسته دامن زده
مشمول ساخته است ، محققان
آتش موجود بوده و به حد موزنه
بی هم موجود بوده است . ولی
منتظر و غیر نسبی . اما آنچه
تماشایی و مجلل و قابل مطالعه
میباشد این حریق مظهری است
که در روح جلال زمانه کشیده
است .))

اگرچه به نظر حقیر ، شمس و
حافظ را در کار هم قرار دادن -
بایستی جدلی را محتاج باشد ،
اما درین کوتاه نبسته ما را مجال
آن در دست نیست و آنچه ما را به
تأیید میخواند همانا آرایه عظمت
حریق در روان مولانا است ، که
به راستی هم اگر در مولانا شمس و
انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،
نمی شد به یکباره گی و تیزی چنان
وصلت مردی ، مرد دیگر را قاصد
بلند روح بزرگ بخشد . اما
لکه را همان گفته شیخ نیشابور
که در گذشته خوانده آمدیم نیز
مؤید است .

نیکو خواهد آمد اگر مولانا را در
خودش ، در اشعارش باز شناسیم
و نیای شعر مولانا آنچنان فراخ
و بیانی دارد که خورد ترش و -
کوتاه ترین خط و گوشه زنده گی
نیز از آن برکار نموده است . -
شعر مولانا فلسفه است ، میانه
است ، عاطفه و درد است ، احساس
است و فیهام است و نفرت و خشم
و دره و تصحیح است و انداز نیز
است .

بقیه در صفحه (۱۰۵)

مدتی مخترع این بار دیگر های آقایی رابه بازار عرضه میکند



گزارشگر : ظاهر امیری

شاگرد استرداد استقلال کشور
در نمايشگاه صنايع ستی افغانستان
تعدادی از اختراعات را به ما پیش
گذاشت که به افتخاران برای يك
مدال دادند .

اما با وجود اینکه محبت ها ، -
گاه ها می سرود اها می شنید ، ام
که گویا عدّه بانا باوری با بر خسی از
اختراعاتم برخورد کرده و پرسید -
اند ، آیا این گپ ها واقعیت دارند ؟
خوب ، خوب شد که خودتان به
آن اشاره کردید ، من هم در مقابل
صد ها هزار هموطن با احساس ماکه
با نهایت علاقتی و حتی از روندی
به خاطر رشد کارهای شما برخورد
کرده اند ، تعداد محدودی را
دیدم ، ام که بر کارهای تان مشکوک
بوده اند ، می خواهم علت را از -
زبان شما بشنوم .

- علت ؟
- بله .
- عوامل متعددی اینچنانید خیل

انکشاف اختراعات شما صورت
گرفته است ؟

- سوال تان دو بخش داشت ،
کک های ((مادی)) و ((معنوی)) .
کک های معنوی از جانب مردم
عزیز ، بزرگوار و همریان ما فراوان -
بوده است ، از شعر کابل واکثر
ولایات کشور که مجله ، سبا وون به
آنجا می رسد کارت های تبریک و
نامه های پر از لطف برایم رسیده
و مرا مورد شفقت قرار داده اند .
در ضمن از شما ، ایوبی صاحب و
محترم دو کشور طنین رئیس مجله -
سبا وون نیز باز تشکر کرده اند .

در رهروی این ، تعداد زیادی
از دختران و سران جوان شهر
کابل به ورکشاپ ما آمده ساعت ها
همراهم قصه کردند ، به درد های دلم
گوش دادند و حتی گریه کردند .
اخیراً هم به مناسبت هفتادمین

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷ -
مین کار تخنیک خود را نیز از طریق
این مجله محبوب معرفی نمایم ، به
همین خاطر ماه هاست که منتظر
شما بودم .

اودعوتم کرد که به اتفاق
نشیمنفوذ رمنزل دوم ورکشاپ بروم ،
بالا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلشن
نیمه اش برهنه بود ، و در نیمه دیگرش
يك گلیم فرسوده با دو توشک کهنه
قرار داشت ، در گوشه دیگر
اتاق يك میز رنگ و رو رفته جلب
توجه میکرد که به گفته مخترع ،
میز کارش بود .

ساعت ۸:۳۰ صبح رانشان
میداد ، پس از لحظه سی مکث
سخن را آغاز کردم :

- شایلی مخترع ، لطفاً توضیح
بفرمایید که از سال گذشته شما حال
که مضاحبه و درد های دل تان
مفصل به چاپ رسیده ، چه کک
های مادی و معنوی به خاطر

وای خدای من ، باز دلی گریستن
گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام
گریسته است ، دلی از يك مخترع
از يك نابغه ، نابغه افغانی ،
مدتی ، مدتی مخترع .

... و آنروز که به دیدارش -
رفتم ، یکسال از دیدار نخستین ما
سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله
يك سال آیا به ابتکار و اختراع
جدیدی دست یافته است یا خیر ،
ایا کس ککش کرده است یا نه ؟
وقتی به کارگاه اش داخل
شدم (همان کارگاه محقرویرانه)
اورا در جمع شاگردانش مصروف
کار دیدم .

با دیدن خوشحالی فراوانی
تخمیرش کرد ، پس از احوالپرسی
صمیمانه در حالی که نگاه های
گواهی میداد ، انتظار درازی را
گذرانیده گفت :

خوب شد که آمدید ، مجله
سبا وون که خدمات فراوانی را برای
معرفی اختراعات انجام داده .

۲۷ مین کارخیز

نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميکړم:
۱- تعدادي با داشتن عقد هلي
فراوان روانی از آنجمله عقد
حقارت، توانایی بد پوش قد رتندگی

کشور شان را در عرصه هاي علم و
تخنيک ندارند، چون برخود
بی اعتماد اند بر نیروي کشور خود
نیز بی باور اند، این دسته افراد
نا خود آگاه علیه دانشمندان
فرا میگیرند.

۲- بعضی از اشخاص دیگر
که ساه به آنها ارتباط میگیرد
ولی صلاحیت کافی و درایت لازم
را برای کمک رسانی جهت رشد
اختراعات ندارند، برای آنکه
خود شرا فردا از مسؤولیت و پاسخ
دهی در برابر مردم رهانیده باشند
به پروا گد هاي غلط علیه من و
اختراعات دست می زنند تا بدین
ترتیب کار را ناچیز جلوه داد مردم
را متقاعد بمانند که چون کارهاي
صدیق چندان چیزهاي نیست،
پس لازم نمی باشد که برایش کمک
شود.

۳- گذشته از اینها، یک تعداد
افراد تجارت بیشه و کشورهاي قرار
دادی آنها از جهت کمک نمی کنند
و حتی مانع کارهاي می شوند تا
مبادا ارزش اختراعات که قیمت و
کیفیت آن به مراتب به سود خریدار
است، کارهاي تجارتی و سرمایه
گذاری هاي خارجی آنها به رکود
مواجه شود، مگر شما علت درهم
باشیدن فابریکه چینی سازی -
شاگرا به خاطرندارند.

اینها درست، ولی دولت چرا
شما را کمک نکند؟ است؟
اکثر ارگان هاي دولتی با سرمایه
هاي خصوصی پیوند دارند.
و انانی که ندارند میتوانند شمارا

کمک کند چرا؟

- والله، این را نمیدانم.

- برای آنانی که به کارهاي تان
مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.

- ایوبی صاحب! به شما بهتر
معلوم است که من ادعای شهرت
طلبی و بلند پروازی ندارم، من خاک
پای مردم و ملت خود بوده و استم.
ولی هرگاه ببینم کسی در برابر
کشور و دانش کشورم قرار گرفته برای
تحویل ناپذیر است.

به آنانی که بر اختراعات ما ویرانند
نیستند با صراحت اعلان میگویم که:
هموطن! بگوئید بر سر زمین بسن
سینا و زادگاه مولانای بزرگ بلخ
بی اعتماد نباشید، بگوئید عظمت
خود و کشور خود را درک کنید.
من در برابر تمام اختراعات تعداد یق
تشریه هاي مستند و ثبوت هاي
شفا هنی دارم (تحریریه به خاطر ی
ندارم که بیسواد استم).

و دیگر این که همین حالا اگر
امکانات تخنیکی و کمک هاي کافر
بولی در اختیارم گذاشته شود من
حاضر تمام اختراعات را که ادعا
کرده بودم در سال هاي گذشته
ساخته ام، به شمول جبرکت در زد
بگرموتری که هم در آب حرکت میکند
هم در سرب و هم در هوا پرواز میکند
طیاره آبپاش و غیره را دوباره
بسانم و در معرض نمایش و استفاده
شما قرار دهم، اما چه کم که
دستم بند است و پول ندارم.

من از تومی برس هموطن! به
جای آنکه برون مشکوک استی، چرا
از آنانی که صلاحیت داشته اند

نمی برس که برای چی کمک نکرد
اند و چرا امکانات را در اختیارم
نگذاشته اند؟

و همین حالا، همین اختراعات
فعلی ام که هر لحظه به درد فرد
فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش
هاي آفتابی، بیل، سرش و بالاخره
آخرین اختراع که ضرورت روزمره
هر غامیل است گجا رشده داده شد
و چه کسی در جهت ترویج و تکثیر
آن کمک کرده است؟

هیچکس! جز تن تنهای خودم.
- بیخشید، شمارا از زده ساختم.
- خواهش می کنم.

- راستی، جزدوم اولین سوالم
را پاسخ ندادید، اینکه در طول
این یکسال در هلوئی کمک هاي
معنوی که به آن اشاره کردید چه
کمک هاي مادی به شما صورت
گرفته است؟

باشنیدن این گپ، مختصر
تفه خندید و گفت:

- اجازه است یک شوخی کم.
- بفرمایید.

- عجیب است، من از سر شب
تا صبح برای تان قصه عشق
لیلی و مجنون را گفتم و شما حالا
می پرسید که لیلی زن بود یا مرد.
- نخیر شاقلی مختصر! آن قصه
قصه دیرین بود، من به صورت
مشخص از عشق یک سال آخرتان
پرسیدم.

- بیا بید از همین گپ بگذریم
و کوشش کنیم خواننده گان عزیز و

مهربان را با زهم جگر خون بسانم.
- یعنی چه؟
- یعنی این که هیچ کمکی برای
صورت نگرفته است. حتی ...
- حتی چه؟
- هیچ.

- خواهش می کنم بگوئید.
- حتی، به خاطر عملی ساختن
آخرین اختراع، پول نداشتم، کسی
هم برایم قرض نداد، ناچار کتاب
بایسکم را که هر لحظه به آن ضرورت
احساس می کنم فروخته و اختراع -
آخر را عملی ساختم.

هر دو چند دقیقه مکث کرد پس
مخترع باز با انگارش در گمبود ارشد
ومن به آینده های اندیشیدم.
سکوت را شکستاد و گفت:
- شاقلی مختصر! لطف نمود
در باره (۳۰۷) مین اختراع تان
معلومات ارایه بفرمایید.

- اختراع آخر که طرح نخستین
آن همزمان با ساختن آبجوش
آفتابی در سال ۱۳۴۰ نزد ام ایجاد
شده بود و فعلاً (سال ۱۳۶۸) نظر
به ضرورت امروزی مردم توانستم
آنرا عملی بسانم عبارت از (آبگد -
ان آفتابی) میباشد.

- می شود راجع به ساختن
و طرز فعالیت آن معلومات دهید.
فکری به ذهنش گشت، ازجا
بر خاسته گفت: بیا بید برویم
ساختن و طرز کار آنرا از نزد یک
مشاهده کنید.

بقیه در صفحه (۱۷)

داستان کوتاه

یک مرد

انتظار

میگشید

اثر سولت جون هرزاسکی
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محار



((الیزابت)) اجازه نداشت که دیگر انتظار نکند و باید تصمیم میگرفت. مادرش او را آرام نمیکرد. او باید از آن دو مرد، یکی را انتخاب مینمود، آن دو مرد، اساساً با هم فرق زیاد داشتند. مرد نخست شاید هنوز به مرحله مردانه نمی نرسیده بود، در حالی که یک سال از الیزابت کوچکتر هم بود. ناس ((تیور)) بسود. او بیست و یک سال داشت و دختر بیست و دو سال. هرچند که یک جوان زیبا و دوست داشتنی بود. اما خیلی پورفته و خجالتی که در هر فرصت، دست و پای خود را گم میکرد. اگر کسی با او صحبت میکرد، ناگهان از خجالت سرخ میشد. انسان به ساده نمی میتوانست ببیند که این جوان تا دو گوشش در عشق ((الیزابت)) غرق بوده و

او را میپرستد. هنگامی که دختر را نگاه میکرد، ضریان شدیدی قلبش حتی از شعله چشمانش درک میشد. این پورفته گی مانع اظهار عشق او به دخترک نمیکرد. در محال با او مانند یک طفل پیش آمد میکردند. اما با وجود سن کم خود، جوان قابل ازدواج و خیلی فعال بود. زیرا او تحصیلات خود را در رشته زراعت در (یونیورسیتی) خاتمه داده و یک مورد متکی به خود بود. پدرش دارای بی زیادی را بعد از مرگ به او میراث گذاشته بود.

مرد دیگر بیست و دو سال داشت. او زیبا نبود، اما در مقابل رتشار خیلی جدی، آرام و متین داشت. او حقوق تحصیل کرده بود و از جمله حقوقدانان جوان و موفق به شمار میرفت. همه میگفتند که در دفتر کارش به او خیلی اهمیت و احترام قابل استند. ارتقای او در مسکن آرام و موفقانه به پیش رفت. انمان میتوانست بسجده معاشرا و بعد از میری شدن با نرینه سال به قدر حواهد بود و افعال او تا آن وقت، چند ساله صند بود. چی گونه با نانو نعمت بر و رن سیافتند.

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود. اما در هنگام رویه رو شدن با الیزابت، لگت زبان به ویدست میداد و اگر با او هم صحبت میکردید از حالت سرخ میشد، او را عقب عینک های خود به صورت جدی. الیزابت را میگریست. خیلی واضح و سنجیده نواپسید این ازدواج را مطرح میکرد.

مادر الیزابت میگفت: د یگر با اعصاب من بازی مکن. این روش تو د یگر قابل تحصیل نیست. چرا سرانجام تصمیم نمیگیری.

دختر پاسخ میداد:

— به خاطر که ((تیور)) صد بار بیشتر خوشم می آید. او را به اندازه من دوست دارم که فکر میکنم مادرش استم. او تاکنون موضوع را برای من روشن نساخته است.

— تو باید با او مذاکره نمایی.

— تو او را خوب میشناسی، اگر بخوایم که به عشق خود اشتیاق کند. از نزد من میگذرد و بعد یک دسته گل بزرگ برای میفرستد و به این صورت از عشق خود حرف میزنند. — خوب، اگر این قدر احمق

است، باید با قسمت خود بسازد.
من به تویک هفته، دیگر وقت
میدهم تا تصمیم را بگیری، افزونتر
از این، دیگر انتظار نمیکنم، دیگر
کافیست.

الیزابت یک هفته انتظار نکشید
بل خواست همان روز موضوع را یک
طرفه کند و سوال حل شود، زیرا
خودش هم دیگر حوصله نداشت.
پس از جانش همان روز (تیسر)
دوباره سر را پیش را میگردید بود و
با نگاه های مضطرب و آزارآم -
اطرافش را مینگریست، الیزابت
تصمیم گرفته بود که سوال عشق و
ازدواج را مطرح کند و از لایه لای
این گفتگو نتیجه حاصل را هر چه
که بود، بگیرد، بنابراین با لحن
خدی برسید:

- (تیسر) به من بگوید چرا
ازدواج نمیکنید؟
مرد جوان تا بناگوش سن برسد
بجایگاه های درد سترش را ندان
چرا چنین گذشت و بالکنت رسان و
سال نوزاد پاسخ داد:
- برای این که... برای این
که من... که من خیلی عاشق
استم.

- او... کی راد و سست
ارشد؟
چون در حالیکه خیلی دست و
پاچه نداده بود، از جای بلند
نشده، گفت:

- سرانجام... یک روز او را
خواهید شناخت... آن گامیدن
حد اخطای، با شتاب از اتاق
خارج گردید و اورفت... اما پیش
از جانش روز دیگر، برای او یک
کتاب فرستاد که یک رمان انگلیسی
بود... الیزابت کتاب را با بسی
اعتنایی در عالماری کتاب ها گذا -
شت و با قهر و خشم بی نظیری که
حکایت از مایوسی او میکرد، از -
جشماش میزد و رشید با خود فکر کرد:
(اوه جای این که عشق خود
را به من اعتراف نماید به من کتاب
میرساند، حتی به این صورت نیز
نمیباشد یک کلمه از زبان او را آورد)
آن گاه نزد مادر خود شتافت و سا
ملال خاطره او گفت:

- مادر! من تصمیم خود را گرفتم
من زن (گیزا) میشوم و برای ناچار
شب، دعوت کن... من به او قول
ازدواج میدهم...)

XXX

... این ازدواج خیلی
سعادتمندانه بود، در سال اول
زناشویی، صاحب یک دختر

شیرین شدند که اسم او را (ایوا)
گذاشتند، آنان با خوشبختی در
کار هم زنده میگردیدند...
منزل شان فوق العاده منظم و سا
سلیقه بود، در بین این زوج که
بیست و سه سال با هم به سر بردند
کوچکترین سایه کدورتی رونما
نگردید و هیچگونه کلمات مناجره
آمیخته بین شان رد و بدل نشد.

بعد از بیست و سه سال ازدواج
شوهرش که اکنون عمو بر حسته
دیوان عالی محاکمات بود، من
بایست یک عمل جراحی را
بگذراند و پس از این که عملیات مو -
فقا به پایان رسید او در جبار
بیماری (تروموز) گردید و در...
الیزابت از این مرگ نا به هنگام
شوهر فادارش، خیلی متاثر شد و
بناچار به شایسته او بود شوهری
نمود از هم اوصبح تا نام میگزینست
یکانه تعلق او دختر تر بود که
بناچار به فوق العاده بی بهر و
داشت و همچنان ظریف و مریا بود
و قتی که چند ماه بعد از مرگ شو -
هرش در بین کتاب های خود به

حسرت و مشغول بود یک روز مان
قدیمی انگلیسی به دست افتاد
که ناگهان آن را شناخت... این
کتاب هدیه (تیسر) بود که
بیست و یک سال پیش، آن را بر -
ایش فرستاده بود، الیزابت
در حالیکه کتاب را به دست داد -
شت، به ذکر عمیق فرو رفت. او
(تیسر) را پس از آن دوسه بار
مرسری دیده بود، (تیسر)
بالای گستر از خود مصروف و کمتر
به شعری آمد، دیگر هیچوقت
با او تماس نگرفته بود... الیزا -
بت در حالیکه تپسی برایش -
نقش بسته بود، با خود فکر کرد:

- ((در حقیقت او را دوست
میداشتم)) آن گاه خود را مشغول
مطالعه کتاب نمود، بعد از مرور
دوسه صفحه ناگهان از بین کتاب
یک مکتوب بیرون افتاد که به نام
او نوشته شده بود، با تعجب
آن را باز کرد، در نامه (تیسر)
به عشق خود اعتراف کرده و از او
خواستگاری نموده بود، در اخیر
نامه چنین نوشته بود:

((... اگر من اشتباه میکنم و
شما مرد دیگری را دوست دارید،
در آن صورت حاضر انتظار بکنم،
این انتظار هر قدر طول بکشد،
من خسته نخواهم شد، حتی تا
پایان عمر، در آینده قلب دیگر
هیچ چیزی بازتاب نخواهد

داشت جز موهایی نوازی رنگه.
چشمان آبی، اندام باریک و -
خترانه و دستهای ظریف و قشنگ
شما، این تصویر برای ابد در قلب
من باقی خواهد ماند و اگر شما بعد
از بیست سال یا چهل سال هم مرا
بخواهید، باز هم من در انتظار
نما خواهم بود فقط یک حرف شما
کافیست...))

الیزابت وقایق زیادی را حس
به این راه عجیب قسمت و سر نوشت
فکر کرد، آن وقت در حست حسوی
ادرس (تیسر) افتاد و بعد از آن که
آن را یافت، مقدم این چند واژه را
به وی نوشت:

((من تنها اسم و به شما احتیاج
دارم... الیزابت))
پس از آن روز (تیسر) رسیده
بود ایست آمد، او دیگر آن جوان
دخالتی و مریا نبود، بل یک مرد
چهل و چهار ساله و متین و خیلی
قشنگ با حرکات سحرانگه از زنده می
بودست نوازی رنگه افتاب سوخته
و اندام باریک در مقابل او ظاهر
گردید.

انان هیچ کلمه بی از گذشت
یاد نکردند، الیزابت خجالت
میکشید که اعتراف کند در آن وقت
کتاب هدیه او را حتی باز هم نگرفته
بود... مرد نیز از یاد او بی -
سال های سپری شده و خاطرات
گذشته خود داری کرد، از آن روز
به بعد تیسر، هفته بی یک بار
به او ایست می آمد، هنگامیکه
خزان فرار میزد، آنان به تئاتر،
سینما و کسرت میرفتند... انسان
همواره هر سه آن ها را با هم یک
حامد میدید.

((الیزابت، دخترش و تیسر))...
یک روز (تیسر) به الیزابت
گفت که:

((میخواهم چند دقیقه تنها
باشم صحبت تمام...))

قلب الیزابت از هیجان زیاد
به تپش درآمد او همان لحظه
تصمیم گرفت که این بارید و ن توقف
درخواست او را بپذیرد... سر
انجام میتوانست زن مردی شود
که او را از صمیم قلب دوست
میداشت، هنگامیکه تنها نشاند
در حالیکه مرد داستان او را گرفت
با ملایمت گفت:

((من میخواهم یک موضوع
مهم را با شما در میان بگذارم...
من عاشق دختر شما هستم و من
خواهم با او ازدواج کنم... او
نیز مراد دوست میدارد، در باره

تفاوت من و سال نیز با هم به
توافق رسیده ایم، امیدوارم که
شما با این وصلت، رضایت دا -
شته باشید...))

از لحظه اول تمام اشیا بر روبر
چشمان الیزابت به جوش درآمد و
نزدیک بود تعادل خود را از -
دست بدهد، از این که سر -
نوشت یکبار دیگر او چنین با ری
بی نمود، بود، خیلی متاثر شد.
اما به زودی جلوا احساسات خود
را گرفت... بدون کدام حرکات
جای خود بلند شد و نامه بی را که
(تیسر) چندین سال پیش بر -
ایش نوشته بود و هنوز آن را در رو
میز تحریر خود با احتیاط نگه میدا -
شت، آورد و به دستش داد...
گفت:

((آخرین سطور نامه را شما
اول بلند بخوانید...))
مرد آن را با آواز بلند خواند
و در حالیکه با سر خود اشاره مثبت
میداد، اظهار کرد:

- بلی همید، درست میگوید
شوهری رنگه، چشمان آبی رنگه
اندام باریک و دخترانه و دست
های ظریف و قشنگ... این به
کلی صفات ((ایوا)) است...
((ایوا)) امروز همچنان زیبا
است که شما در آن وقت بودید.

من عاشق دیوانه و این تصویر
در ترانه است و تا به امروز به او -
و مادر ارمانده ام شما با او و مادر
به من مراجعت میکنید، میفهمید
چی میگویم.

الیزابت سکوت کرد، در حالیکه
اشد در جشماش حلقه زده بود
پاسخ داد:

((من شما را خیلی دوست
میداشتم تیسر...))

احساسی که من نسبت به شما
داشتم، بیشتر احساس مادری بود
شما آن قدر خجالتی و مریا
بودید و به کمک احتیاج داشتید
که انسان مجبور بود شما را دست
داشته باشد و در عرق روح خود
به شما مانند پدر خود نگاه میکردم
و اینک می بینم که سرنوشت نیز
چیز دیگری نمیکشود، من ((ایوا))
را برستش میکنم، و برای او نیز
چنین احساس دارم، هر چه با هم
خوشبخت باشید...)

آن گاه دست خود را بالای دست
او گذاشته، گفت:
صرف ((عاشقان و مادر)) -
پیدا نمیشوند، بل ((مادران قدما
کار)) نیز وجود دارند...)

از اینجا

از اینجا

ابوعلی سینای بدخی انقلاب در عطریات

رستورانی با پنج هزار گونه غذا

ها و حفريات موجود بوده اند - به گونه مثال آرایش سرزبان باگل ها بیکه به صورت دقیق بوی خوش نیز داشته اند قابل دقت است -
واژه پرفوم (Par Fum)
اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum)
وجود آمده، که به معنی قریای بوی خوش به خدا یا ن از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاضه عطریات را می توانیم با جمله ای آشنایی بیافا زیم یعنی در ریاضه باستان و... شاید چنین آغاز یک سنت باشد دقیق نباشد زیرا در جامه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد گویای گفته ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



آمرستوران تو مغانکای که رستوران زینوسف چند ساختمان و در چار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د و نمونیک موقعیت دارد میخواید بالای نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد نو - پسندیده یاد شد میار جود آن که رستوران نامبرده را از جمله بزرگترین رستوران ها در جهان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمین را که رستوران در آن واقع است کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متریاد آوری نمود ما ست در رستوران هزارها پیش خدمت بابت های تأییدار، برای همه - نداری در حرکتند معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داده که در کامپیوتر ثبت و به زودترین وقت حاضر میگردند میفوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید



جایزه راستگویی

بگویند حتی ناسزا - من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است من جز راستگویی نمی دانم (۰۰۰) بدین سان که این (روستازاده احمدی) - از دید صمیمی تر - یارانش در تیم - برنده جایزه بزرگ فیفا شد او تصمیم دارد که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهد ست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها بخواهد برای به عمل آورد

جایزه فیفا در سال ۱۹۸۷ به تیم اسکاتلندی داده شد تا به تعلق گرفته بود

قطعا وارد دروازه تیمش شده با مهارت و ظرافت خاصی توپ را با دست از کنار دروازه گذراند کار او چنان هنرمندانه بود که داور اصلا متوجه نشد فقط اعلام گل کرد کلتی ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد از اعتراض کردند داور زیر بار نمی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان، او را نوبت قرار داد و او واقعیت را از او جفا شد

جایزه نخست فد را سیون بین المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک اورد نوبت از تیم الملی (ورد برمن) تعلق گرفت - فیفا این جایزه ۵۰۰۰۰ فرانک (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲ برای بازیگران و تیمهای کمالی ورزشی را در میدانهای سابقه زیم پانسی گذارند منظور کرده است در واقع این پول (جام اخلاقی) است که نصیب (جوانمردان) می شود

(۰۰۰) چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم بی درنگ حقیقت را بگویم (۰۰۰) همه به او اعتراض کردند (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم ورد برمن (۰۰۰) بگذارد هر چه می خواهند

اورد نوبت در جریان بد ار کانورد برمن از سابقه های فوتبال قهرمانی باشگاه های الملی قد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنا لتی شد او روی یکی از هجوم های گلن در شرایطی که توپ

بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ

زندگی همیشه بدون دروغ؟

هر دو روغ خود میتواند به مثابه مو فقیقی برایش عرضه اندازد. بدین معنی که:

هر که با غیر حقیقت نویسی های خود، خوب به جلو برود همیشه به دروغ نویسی خواهد پرداخت و این کار غالباً آسان و سهل نیز است اما هرگاه افشاگر در به دشواری های رویه خواهد شد. دروغ نویسی رابطه انسان را در مقایسه با بی نظمی فراموشکاری و بی وفایی به عهد و پیمان زیاد تر مگر روستا نریم یازد، ماما کسون نیاموخته ام که در برابر دروغ چی واکنش از خود نشان دهد هم از هر دو روغ و انتظار هر گونه زشتی بقیه در صفحه (۱۶)

دست آورده است اما وی قواعد ضیقی را جلب قرار میدهد چنان چه اگر کسی این پرسش را که ((حال شما چگونه است؟)) فقط با ((تشکر)) و یا ((خوب)) پاسخ دهد میتواند دروغ گفته باشد. پس ما هوشیارانه و آگاهانه به همدیگر دروغ میگویم تا از شناختن دهنده گف کاره گیری و فرزند فروش و بالا بردن نرخ خود به خاطر قرار داشتن در مرکز توجه دیگران دوری جست باشیم و در فرجا

میز قصابی مصروف کار بد شد. از آب به دربی آید. قهرمان جوانان در کشتی گیری در جارد. ساکنی فقط کاندید در کس از ساقیات بود و بی و سرانجام سیروس سیاحت دور دنیا یی نیز جز سفر کوتاهی در داخل کشور چیزی نگری نبوده است.

درین جایا کسی سر کار ارم که عاد تا غالباً به دروغ نویسی میپردازد. این موضوع ماراتکان داده و پیدا میسازد. پس ازین به هجرت قصه های همچنان انگیز فقط با نریمی گوش گوش فراخواهم داد. چه یک پنجم آنچه میگوید قرین به حقیقت است و بی ولی در واقعیت حادثه زشتی اتفاق نیفتاده خوب و او بیشتر مانه مبالغه نموده است اما در این میان کسی از وی متضرر نگردیده و از کسی چیزی را به یغما نبرد است. هر یک ما جای نیز به مبالغه پرداختیم چه با مبالغه خوشایند تر است. حتی (فرید) یک قرن پیش ادعا نموده که: یک اندازه کم جنون در انسانها عادی است! محققین انگلیسی به این نظرند که در حدود ۲۰۰ دروغ در روز معمولی به شمار می آید.

داکتر جان نیکولسون دانشمند دانشگاه لندن از پژوهش های بی که نموده نتیجه یاد شده را به

جرا بدون دروغ نمیتوان زیست؟ بدین عکاس مشهور زیست دوست در همین زودی هانما نیت می سازمان بزرگ تجارتی را برای تمام کشور عده دار میگرد. در چهارده ساله می قهرمان جوانان در کشتی گیری بودم. در هیجده ساله می سیروس سیاحت گرداگرد جهان را پشت سر گذاشته ام. چی شخص جالبی؟ قسمت پنج تن را در نزاکت و تجربه نصیب شده است از آفامیل نامدار و خوشی است. همچنان اندام متناسب، سیورس و دل پسندی داشته فعال، شوخ ظریف و سخنی نیز میسازد. در اطراف واکاف همچو آقاي با صفات عالی به ندرت دیده میشود. افتخار آشنایی و برادر ارم اما پس از آن اتفاق می افتد او افشامیشود. یکبار دوبار و بیشتر افشامیشود:

آن پدر که عکاس مشهور زیست در صحبت با یکی از آشنایان ناگهان به نقاش مشهوری مبدل میگردد. (مهم نیست) هر دو تقریباً در همین موقف قرار دارند. آن دوست فقط یک قصاب ساده در فروشگاه ه که چندی پیش در آن جا عقب



آنجا که ما زیسته ایم فقط



ود ریخ که روی صفحه تلویزیو
پایست یا اگر هست، در هر دو
سال یک بار...

مانند هر پیشگرم، نخست
در باره استاد او پرسیدم، زیرا
میگفتم مباد که گل خود رو باشد
وی استادی داشت و نزد کسی
زانو زده بود شاید (گتر) گذاشته
بود و (بانر) به دست
بسته بود و استاد او، هماهنگ
(کاکاپن) بود کسی که در وقت
خود خوب درخشید، و برای هنر
موسیقی زحمت کشید مدت چهل
سال در بخش موسیقی خدمت
کرد و افتخارات زیادی از خارج
و داخل کشور کسب کرد.

از سلطان هماهنگ میپرسم:
X بر روی صفحه تلویزیون
نیده نمی شود؟
- ... نمیدانم این را -

باید از مسئولان موسیقی
تلویزیون پرسید، ولی سیاس
از دوستانی که در بخافیل خوشی
شان از مایاد میکنند.
X پس چند بار چه آهنگ
در رادیو تلویزیون دارید؟

- در تلویزیون ۱۶ بار چه
دارم که ۶ بار چه نشر شده
و از سرنوشت شتاتی آگاه
ندام.

X در غروب ها بیشتر کند
آهنگ ها را از شما میخوانند

او زاده خرابات است
با خراباتیان زیسته و از همان
روزهای نخست، چشمانش
بر روی آلات موسیقی لغزید.
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه
در گوش هایش طنین افکند.
و تار و بود وجودش را به ارتعاش
آورده است، موسیقی مانند
خون در رگهای جانش دویده
و همه زنده گی او موسیقی شده
است...
لذا نخست در برنامه های
هنری مکتب خود حصه گرفت
و پس دست همکاری او به مکتب
دیگری نیز دراز شد. در همان
آغاز مصاحبه از خرابات سخن
راند و گفت:
- آن جا که ما زیسته ایم،
نقطه موسیقی و آواز بوده است.
و این خراباتی و خرابات نشین
(سلطان هماهنگ) آواز خوان
خوب صد ایست که همیشه محافل
غروب دوستان را گرم میبخشد

موسیقی و آواز بود

میشود تا موسیقی را به ابتدال
بکشاند؟

- همان سخن بیشتر را تکرار
میکنم که وقتی هنرمند گل خود رو
باشد، خود تصنیف بسازد، خود
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد
و شب خودش بخواند، معلوم است
که موسیقی به ابتدال کشاند.
میشود به ویژه اگر آواز خوان
خود خواهی، کابی خوانی و تقلید
از آواز دیگران را نیز منحیث
جاشن به سخنان بالا بفرزاید.

X آیا در موسیقی ما ابتدال
وجود دارد؟

- با تا به سف که در موسیقی
ما ابتدال وجود دارد و این بیشتر
توسط آنانی که قدرت تصنیف
موسیقی خوب را از موسیقی بد
ندارند، رواج داده میشود.
X پس راه بیرون رفتن از این
برایم کدام است؟

- ایجاد کورس های موسیقی
در سطح عامه و شاصل ساختن
مضمونی تحت عنوان موسیقی
در همه مکتب با تا به سف که درین
اواخر برای بهبود و انکشاف مو-
سیقی، کمتر کار صورت گرفته است.
آهنگ های اصیل فولکلوریک
افغانی در کشور های همسایه،
جان میباید. بالای آن ها کار
میشود و به بهترین وجهی اجرا
میگردند، به گونه مثال آهنگ
(مر د لکم) از اسمعیل چار بکارسه

تا برایشان بخوانید؟
- همیشه آهنگ های که توسط
کاکاپ حاجی هماهنگ خوانده
شده بود.
X در محافل که شما میخوانید،
اگر جنس زمخت زیاد باشد،
بدرتر میخوانید و با جنس لطیف؟
- شما به تارهای قلبم
انگشت گذاشتید، معلوم است
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد.
خوبتر و با احساس تر و سوز تر
میخوانم.
X به نظر شما آواز خوان
شدن آسان است؟
- نه، آسان به هیچ وجه
نیست، ولی ما خود موسیقی
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم
خواندیم.
X پس درباره دست یافتن
به شهرت چی میگوید؟
- به آن میشود هم آسان
و هم مشکل دست یافت، وقتی
عزب چند آواز خوان محدود
روی صفحه تلویزیون دیده شوند
ولی آهنگ های شماری در هر دو
سال یک بار نشر شود، معلوم است
که به شهرت رسیدن برای کسانی
که از یاد کردن نام آن ها
میگردیم، آسان و برای شماری
چون من دشوار است.
X جن گونه یک هنرمند باعث

که در ایران با زیست خاص هنری
(من آمده ام) اجرا میگردد که
آهنگ سال میشود. و همین
آهنگ در هند توسط دست
اندر کاران موسیقی با زیبایی
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)
اجرا میشود در حالیکه این
افتخارات را باید هنرمندان
خود ما میداشتند.

ما به نام ریاست موسیقی
بود چه ویرسونی دارم و با تاسف
که در فضا بخشیدن وزن
نگهداشتن و ارتقای موسیقی
فولکلوریک افغانی تاکنون
گامی برنداشته اند.

در بخش موسیقی فولکلوریک
حاجی هماهنگ زیاد زحمت
کشیده و ابتکاراتی هم کرده
است، ولی چون قدر نگردیده
و تشویق نشده، اکنون دکانداری
میکند.

X کدام عناصر یک آهنگ
خوب را میسازد؟
- ابتکار، نظم موسیقی،
حنجره مستعد و تصنیف خوب.
X و سرانجام، حرف آخرتان
چیست؟

- حرف آخر من گله از شما
زورنالیست ها است چه با هنر
مندان خرابات، نه تلویزیون
همکاری دارد نه اتحادیه
هنرمندان و نه کسی غرض
مصاحبه نزد ما می آید...

گفتگوی با سلطان هماهنگ

زبانہ سالم سرورہ دیوہ چوہہ وہ۔
 د سالم کونہ عزیز نہ دیوہ لیسری
 نہ دیوہ بہ لڑہ مسافہ کی مسرہ
 پراتہ یو۔ زونہ شادخو انوارہ
 ار لوی کل ہم شہ۔ دیوہ پانہی
 چہ پترہ انوری ام لہید لہ
 زباتی لہ لہ کی یو لیس کلانی
 ہم شہ چہ دیوہ کلانیو کس
 اکثر شہید اراوسنی۔ بانہ ی۔
 فوری کلانی پترہ سرورہ نونہ ی
 بری دیوہ دیوہ لیسری نہ دیوہ
 نہ دیوہ عافی پانہی ہوا پترہ
 نہ دیوہ بانوہ اوکلانیو نہ دیوہ
 علاقہ بہ بنایست کی دیوہ انسر
 کوہ دیوہ۔ لیسری خلک د پانہ وتر
 مع پانگی لری۔ چہ پانہ کی
 خلک د زونہ سیدی لاندہ کینہی
 ار دیوہ د تاوہ لمر د تاوہ
 عا نوہ پانہ کوہ۔ دیوہ کلانیو
 منہ کی چہ رینجند لاندہ ی ام ہ
 لری د دیوہ کونہ ی نہ لہیہ
 لمر چنانہ ولارہ دیوہ پینہ
 ار لیس سید پترہ ی دیوہ عافی
 خلک د لمر ی پترہ موسی کی ار ام
 کوہ۔ د ہری بانہ ی منہ تعد وتر
 سیدوہ چہ دیوہ کلانیو لری



لا قسم اچھلے ہی ناستہ واپس ورتی
 دہ راز او ((سالم)) سرور ہمناس
 جو ۔ سالم د پرنہ لیوان دی ۔
 برا برو زنہ لہری دیوگ ۔ پنہ خوری
 خیشن دی ۔ پنہ لیوان خلد ای
 لاکر پدہ پہ کھی کورک پہ سخی
 دیوای مارشھون یی ، نوللہ ہی ہم
 پد نہ دی ، نگارن ہی پنہ دہ ۔
 د پرمیلہ پال انسان دی دکر
 د رواراز دی دخیلوانوں وستاسو
 پہ پنج خلاصہ دہ ۔ او دیو ہی
 میلنوتہ ہمیتہ نرنہ دہ ، ایلا ر
 ہی ورتہ پروہ وان اختیار کورک
 دی ۔ ہیچ کلمہ جاتہ رجول
 نہ دی تریکری دیوہ ہی زبانیہ
 دی خونیہ دہ علاوہ پہ دی جسہ
 وئی ہی پنہ سجوری لہری ، شا د
 خواتہ ہی ویاہ جہو کھی دہ او
 دیو ہمیتہ ایانی وی د دیو
 شادخو ہی بنیستہ گلان کورک
 دی ۔ مانیکر کھی ہم کولی دی۔
 جی لمر لوبد ورتہ نونہ ہی نونہ
 دیو دیو جولی ہم خندانہ خلاصہ
 ہی اوز سالم پہ شان خلوتہ
 خاندانی ۔ دیوہ ہی دکر خوالفہ
 پنیہ لہری جہوہ کھی دہ جی د

لیکونی سید احمد اللہ حسین

خيله خواري سنايى . نومه چيس
تورونه راچول شي ، نه چرسا
لوړو ته د پيري ته راځي ، او لوړ
لوړي د پيوگي خوړي . پورتنيله
ست ، سلازيان نه د خيښ بېغلن
چي لوړوي د تناره نه اروا سسي
او پورکيگي گڼي . پورته راږي ، اوبه
نظر ترې راځي . خيښ پېغل دي
خپلو لوړو ته راځي ، وگوره ! چيس
پلا تر خپله بيا پسته سوي ، سوي
لوړو پخ پخ کړي دي ، انصاف
پوي ته هم گڼيښکي . چيس
سمه پخه کړي . خوړوي ده
هر خوځ تر خپلي وځي . سولوي
پر دي . د دغه حاي خلک د
سمه رنه چي د پورته راوړوسي
د مار د پکر تر لمړ غره ، پوروي بڼه
د پورکي همدا حال وي . نارينه
موږان ، د پخې ، سپاي د وخته
د وښو د بارو پخپته پخې ، او
خا بست مهال خپلو موږ
پورته راږي ، او د
خپلو موږ بڼه ساتنه او روزنه
کوي . اوبه خاړو بڼه ساتنکي پوره
ماهر دي . که چي دي د پورته
سپمه راځي د پيو اخيستنه
د سپمه حاي معلوم دي . د کلي
مشران دسره نامتوي ، لوړوي
په شريکه په خلاصه پلده ورته
لوړي . اوبه د غزت وروسته
مېلمه خوښحال رخصتوي . د دي
پانډو د خلکو خپزه د رانده دي ،
اوبه خپل د وښو د ستور د پيو پلده
دي . هڅونکي د چا فصل پخوا په
نه خپل پوي . د چاونه پخوا په نښه
وهل کيږي . هڅونکي د چا په مال
تيري نه کوي . د شاوخوا معلوم
پورته وهل چي لري ، هرڅوک

د کلي زنانه بېل ، بېل ښاريده ، لوري چې د دود په ښاخو کې دود پېچو د پاره راڅرگند کړي اچولې دي اوځېل ماسومان په کې د لالام — پستو ته سپاري . په د ښوونکي د هر چا خپل ، خپل ځایونه معلوم ، د دې هڅونکي د چا په ځای غرض نه لري . د د ښوونکي هرجا خپله پوه ، پوه ښوونکي د ده — اخرونه یی ورته جبر کړي دي . او رښه ورته په کې اچوي د چا چې توان رښا ته دي پوه پوه به یی هم ساتلې دي د اړتیا به یی پاملرنه ورته کوي ، چې د نوي به موسم کې ورته ((لاندې)) وکړي او دوی پورې اړوند نه شي کړي . ښه هره د پوه کې ځوانان موچین پېروي سچین سوي ، تودروي پنځمن ، چېنکې د لې لې ناستي دي ، په دې د ښوونکي د وکړنې ته رښا ته لېدل کښل او دیني پوتوله رښا ته د ده د اوهیڅ راز تخنیک په کې نشته د دې معای خلک آزاد دي ، او آزاد مجسمونه کوي . کله بحث د چا د نوا په پرښه کې مینلگ ته راوړلېږي چې پاره د پلارنس رښه به ده د پورې شپې د کوي . بل په غږ کړ چې پلارنې د نوا په اخیستونکو تروتی دي ، شپې دي نه کوي ، وگړانه یی اخیستی د ده ، واک په هم وړاندې رښا ته دي . د لکه مجسمونه ولسي شکل لرې . او د ولسونه دود د دستور خبرې کوي ، بل سپین د ښوونکي مینلگ ته ښوونکي ورته ویل : هرڅی به قسمت خو به کښل یی خرڅه بهی کړي ، بله په واخلې . خو له د خپل تر کار کړي صفت کوي ، چې زاتو — کارې ښه رانی د ده ، خو له دین رښا د هند راتوانو پالیز سم راغللې دي ، چې نه لوي ، هرڅوک د خپل ، خپل ښی صفت کوي او —

دادی راسی دود پابند ارا احترام
 یی گوی ارهغه خه چی د راسی د
 مشرانو له خوا منع شوکی که یی خا -
 لغت رشی د خرم د ورکولو کلف
 گمل کښي د خور د یی خایه خور -
 سریع خه ونیله شی . لخوا سان
 سین د یوی د یوی نه یی
 د یوی ته شگه راښک کوي . او د -
 شگه او راښک دوه لم خیز او خسر
 ام خیزوي . هیڅمون دجا د یو
 او راښک نه مانع کښي . که کله
 ییښ سین سړی ییښ ارمیښ
 نه یی د جاد نور زوی هسرت را
 واخل . او د یوه دم کوړه سم
 لخوا ن لپه کوي . او د یی یاره ا
 که د پلاسی لورن پلاسی زوی ته
 ورکی سړو خپو یی . د واک و ته
 خدای یه ښایست لورکمی دی .
 د واک و پراړه هسرتی ازیته ژوند
 لري او پرمال باند یی څه جگه نه
 دی اکثر خپلوي ، ځینی د هندی
 مجسمونو محصول وي . چی اخر
 رښتیا وشی . په اډی کی د دی
 د یرو کلاکونو تر یخ ناسته ولام
 د سیل نه کی نه وي ، اړخانه
 خوند اړکیف لري . ما ښځین
 چایونه وځوندل شی . اورنگه رښه
 چا پیکونه په پتومو کی چسول
 ښایسته د ستالونه بری چسول
 شوي وي هره یوه ښځه یی د مور
 اړیکار اړخپلوا نوموسی ته دی .
 په دی د پورکی د چای خایته
 وخت اړودگرام وي . هر خور ک
 کونښ کوي چی رما چای مجلس
 ته په ښه توگه ووشی . ځینی ییښ
 د اکونښ کوي چی پیا یی . چایکی
 منظمی وي . د ستالونه یی ترجما
 کم نه وي . ځینی ځینی لایه چایو
 کی لاجی هم واچوي چسول
 خورسوی تر یوه حده یی . خو
 د ا د وکلو خبره نه ده لیدل لومړی
 دی د یوی د سالم نه همیشه د سالم نه

[illegible]

بایجیه (۱۰۰) جی کی

از کتاب (نظرات زیبایی شناسی
فلسفی قرن ۲۰ هجری)
رایند رانا تاکور

زیبایی

توجه: استدلاله عدم

مذاهب از قدیم به دانش را به
خوشتر داری دعوت میکند و
انجام یافتن و شرط اصول بر هفت
کمال میطلبند، بسیاری هابه ایست
که به تفسیر این شیوه است. تنها در
کمال و خلی این شیوه و تنها در
کمال از آنان قوی لاراده و تنها در
تربیه انسان قوی امیال، تمام زمانه است
که به تفسیر این شیوه است. از این شیوه
به نظر میخورد. از این شیوه
توان برای تکامل حسی زیبا پس
شناسی شود بود، زیرا که هنر
از بیات و نقاشی نزد آن مردود
است.
شکی نیست که انکشاف حسی
زیبایی شناسی، شرط جدایی
ناید به تفسیر شخصیت هم آهنگ
از نورمال و تعادل است. زیبایی
یک چیز ضروری و ساده می نیست
نیز که رسل و ساده می نیست
بدانگونه که بزرگوار میزند
شخص میزند، گیاهان هرگز رادور
میانگند و زمین را پاک میسازد...
تا بافتن و بر حاشی کنده، حسی زیبایی
نیز با یک چنین د نوازی به
دست می آید.
در راه حصول زیبایی میتوان به
ساده می همراه شد، کسی که
میشوهد به حد کمال خود در سازند
موانع را از سر راه خود در میسازد
خود داری و صیانت نفس را با موز
این راه خلی د نوازی و طاققت فرجه
ساست، اما حصول حسی زیبایی
شناسی و ارزنده و در خود قربانی و
ند آگایست.

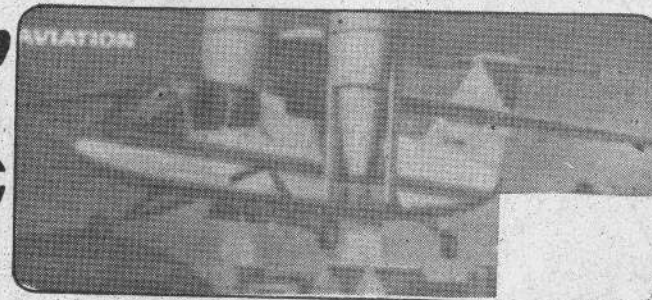
به اهدای والا و انسانی در بزرگوار
خوشترن داری چه بزرگوار
از دو واقع

افسان
میدل میسران
میدل میسران
حلقه به ن ست نیاطه
کشمکش هنوز محکمتر میسران
ایر خونین داری به

29

از چهار گوشه جهان

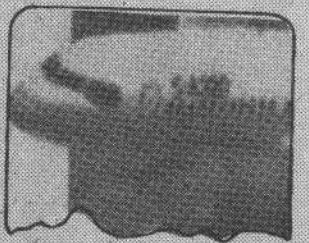
طیاره‌های عمو پرواز



که هزینه دو موتور جت است، می‌توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلی‌کوپتر، با این تفاوت که هلی‌کوپتر دارای پروانه است. موتور از این قرار است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهند و طوری که می‌تواند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل باشد. خود طیاره هیچگونه تفاوتی با سایر طیاره‌ها ندارد. از خصوصیات این طیاره جدید

موتورهای این طیاره ساخت کمپنی (گروین) است، که از نوع (توربوفن) می‌باشد. طیاره قادر است در ساعت ۲۵۰ میل سرعت داشته باشد و حداکثر مسافت ۱۶۰۰ میل را پرواز کند و سرعت آن در هنگام پرواز عمودی ۱۲۰۰۰ پا در دقیقه است یعنی چیزی در حدود ۴ کیلومتر در دقیقه. هدف از ساخت این طیاره که به زودی با به عرضه وجود خواهد گذاشت وارد کردنش در نیروی هوایی جهت مقاصد نظامی است ولی می‌توان آن را در سایر زمینه‌ها هم استفاده کرد.

طیاره‌های کوچک



مسئله بحران انرژی و گستران و کمپان شدن مواد نفتی مخصوص سوخت و سایر نقلیه عوالت

سازندگان طیاره غاربران‌داشته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه. بد. تا برای شمارا ه کتبه. نظر آن عاریده اینست که بتوانند طیاره هارا کوچکتر و سبکتر سازند. از طرفی آنان توانسته اند موتور هارا با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که به سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند. به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

این در حالی است که کمپنی (پرویتش انرواسیس) یک مدل از این گونه طیاره های سبک و جمع و جور را به نام (D.H. ۱۱۶) ساخته که دارای چهار موتور توربوفن می باشد. این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوب دارند کم صدا می باشند. و نسبت سوخت به بنزین این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که دو موتور دارند معراتب کمتر است.

مصاحبه فالاجی با ۱۸ انسان معروف



این زن عالم چه مشکلاتی که به خاطر پیشش متحمل نشد اینطور نبود؟
ونکته آخر اینکه اونی دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی رادر کجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... سوال قدامت دارد!
۱- اسکندر کبیر.
چرامن اسکندر کبیر را در این فهرست آورده ام؟ کاملاً روشن است، او یک احمق بی‌تعلیم معنی ویک فراری از تیمارستان بود.
می‌خواهم از اسکندر روبرویم چگونه بدون آنکه گریه افتد آن کار هارا انجام رسانید؟
۸۷ هومر و شکسپیر.
هیچ تردیدی در قرار دادن نلم آنها در لیست خود روانمسی داشته. هومر و شکسپیر را همراهم با مولفین انجیل بسیار دوست دارم. بعضی ها می‌گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (بسیار اولی) بنحین دلیل در مصاحبه

ساعت همه کاره
کار می‌کند که هر سه سال یکبار عوض می‌شود و هنگام تعویض شدن آن، هشتاد هزار لانه داده می‌شود. علاوه بر ساعت و ماه و روز و وضعیت آب و هوا و درجه رطوبت و حرارت رانیز نشان می‌دهد. عدد سربه و خراش بود و حتی رنگ فلز از بین نمی‌رود و تا ۱۲۰ متری آب نیز کار می‌کند.
ساعتی که یکی از سازندگان اروپائی آن را به بازار عرضه نموده دارای مزایای زیر می‌باشد:
- در آن واحد پنج عمل را انجام می‌دهد.
- دقایق و ثانیه هارا با دقت زیاد نشان می‌دهد و در هر پنج ماه یکبار امکان دارد که در ثانیه های آن خللی ایجاد گردد.
- به وسیله یک بطری مخصوص می

نیروی هوایی هیتلر نه تنها هر مانع پیش راه خود را بر سر می‌داشت بلکه از دیدن آثار غنری هم بر او بی‌تأثیر بود. من می‌خواستم از آن نامزد در باره انچه مجسمه های اتروپ یاش (تندیس مانبل امپراطوری رم) که از فلورانس ریده بود، سوال کنم.
۱۵- ژاندارک.
بعنوان یک طرفدار جنبش زنان، احساس می‌کنم باید از ژاندارک صحبت بچیان آورم. ژاندارک، الیزابت اول (انگلسا) و کاترین کبیر (روسیه) از معدود زنان هستند که به ما زنان غریب نشان دادند که زنان احمق نیستند. هر چند که عده واقفند زنان همچون مردان می‌نویسند، نقاشی می‌کنند و دلتهارا اداره می‌نمایند، ولی بنظر نمی‌رسد کسی به خاطر آورد که در حوزه تپاش نیز بسیار خوب عمل می‌کنند و ژاندارک بمانشان با د که هر دختر دهاتی بی‌سواد می‌درویتام فرماندهی کند. علاوه بر این کلیسا اورا به تیری جوین بست و زنده زند سوزانید. دوست دارم در باره بقیه در صفحه (۶۵)

میلیاردرهای پاکستانی
یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان فاش نمود که هم اکنون تعداد ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۲۲ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در اثنی هریک از ۱۹ میلیاردر که در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از صد میلیون تا یک میلیارد ریده بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارج حساب هیزه دارند، نمی‌گردد.

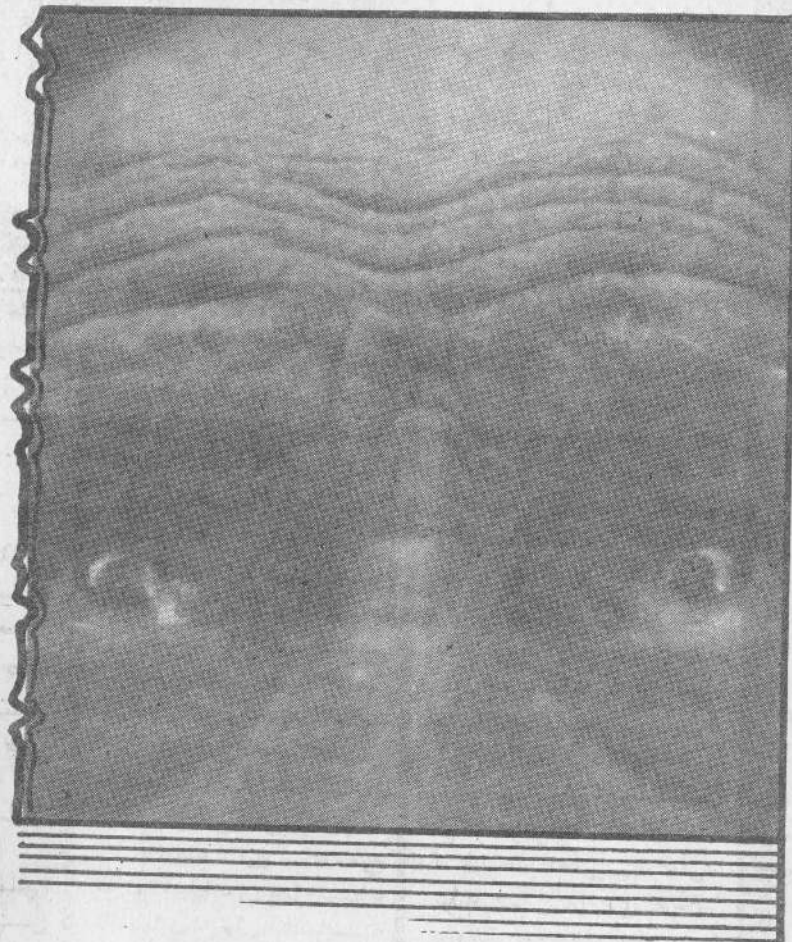


چگونه جلودیری را بگیریم

چگونه

ترجمه ستادک

دانشندان بزرگ اساسی است
یافته اند که حیات را در واقعیت
تیموان طولانی ساخت



چگونه میتوان از بیماری جلوگیری کرد و چگونه درد و ران بیماری
باید زنده است ؟

بسیار بشر که در سال ۱۹۰۰ میلادی متولد شدند و در سال ۱۹۶۰ میلادی درگذشتند، تعداد مجموعی کسانی که بیش از ۶۰ سال عمر دارند در سطح جهانی به (۵۱۰) میلیون یا ۱۱ درصد نفوس کره زمین خواهد رسید. این که گویی شامل تناسب فزاینده افراد خواهد بود که در هفتاد ساله گی عمر خود قرار دارند. بهترین راه نیرومند ماندن، پشاش ماندن و سالم ماندن حتی تا دوران پیری چیست؟ این پرابلیمست که از زمانه های باستان انسان با آن مواجه بوده است. آیامی دانید که دوران پیری را چگونه سپری نمایید؟ آیامیدانید که فعالیت دماغی به نوبه خود دوره حیاتی را طولانی تر میسازد؟ آیامیدانید که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۲ درجه میتواند پنجاه درصد به دوره حیاتی انسان بیفزاید ؟

میرکند

رویاها و آرزوهای پراک به
جیونولوژی (پژوهش های علمی
دوران سالخوردگی) ارتباط
دارد، این چنین میتوان جمع
بندی و خلاصه کرد که هیچکس
نیست نخواهد پیر باشد ولی هرکس
آرزو دارد حداقل تا صد سال

عمر داشت. حضرت نوح (ع)
(۹۵۰) سال و میتوزیلا (۹۶۹)
سال مرگ کرد. طب معروف قدیم
در باره اینکه دوره حیاتی
انسان چگونه میتواند باشد،
نظریه واند پشه های خودش را
دارد. در قرن (۱۹) باراسلیسکی
تصور میکرد که انسان تا (۶۰۰)
سال زنده گی کرده میتواند در
قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر
این بود که سرحد بالایی میتواند
(۲۰۰) سال باشد. در قرن
بیستم میشنیکوف و بوگولتسکی -
نوشتند که دوره حیاتی انسان
میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال
باشد. ملاحظه کنید که هرچه
به زمان ما نزدیکتر شویم، رقم نیز
پایین می آید.

شاید حداقل آخرین رقم
جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟
بد بختانه، نه تا هنوز.
از آغاز سده جاری تا کنون
دوره حیاتی متوسط در کشور
های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

سال بالا رفته است و این ناشی
از کاهش آبی مرگ و میر نوزادان،
کاهش وقایع بیماری های عفونی
و تضعیف عوامل ناگوار دیگر است.
اکنون رشد در همه جا
متوقف است. این نمایانگر
آنست که علی الرغم تمام پیروزی
های طب در حدود تاریخ نبسته
شده، دوره حیات انسانی از
لحاظ بیولوژیکی بدون تغییر
باقی مانده است. دوره حیاتی
منحصربه فرد بعضی افراد یک
تا (۱۲۰) و بالاتر از آن بوده
به عنوان یک استثنا باقی مانده
است تا یک قاعده حتی اگر مرگ
و میر ناشی از تومورهای خبیث
و بیماری های قلبی و عروسی خون
کاوش های پانته طول منبر
السا بازم به صورت مشخصی
آنچه هست باقی میماند و
در دوره حیاتی متوسط طبق نظر
کارشناسان بیش از ۹۰ سال
افزایش به عمل نمی آید. از
همینجا است که چرا پگانه را

افزایش اساسی در دوره حیاتی
انسان همانا از میان برداشتن
و عبور از موانع خاص است. تخمین
پوتانسیل انسانی نباید خیلی
خوشبینانه یا کاملاً بدبینانه
صورت بگیرد.
در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان
پژوهشی ایالات متحده آمریکا
پیش بینی کرد که در حوالی نیمه
دهه ۶۰ دوره عمر انسانی را
میتوان تا (۵۰) سال تعدیل کرد.
از کجا میتوان چنین پیش
بینی امیدوارکننده ای کرد ؟
شکستن قانون ژنتیک کشف
مکانیزم وراثت و سنتز پروتئین
و گامهای اولیه در آنجیوسری
ژنتیک و افعال از جمله واقعات
انقلابی به شمار میرفت. همه
اینها به تجدید نظر در زیست
خود پیوسته های زنده گی به
شعول سالخوردگی انجامید.
در همین حال، این پیشرفتها
احساسی خیراند پشانه گی را به
شکل خوشبینی افراطی و گاهی
هم امیدواری ها و توقعات بیپرو
ردی را در باره کسب خوشی های
آینده ایجاد کرد. هرچند
چنین دریافتی اند که سالخور
ده گی به هیچ موربونی خاص
یا (ژن انتحاری) که مقید
داشتند در کدام لحظه خاصی
فعال میشود و موجب تهاشی
زنده گی میگردد ارتباط ندارند.
مایه تا سف است زیرا اگر
دانشمندان واقعاً به مطالعه

خاصی که در سالی دست می
یافتند و با نظم و قانون ساختمان
کیمیایی آنها برهم میزنند، -
احتمالاً همچنان قادر می شدند
تا ((آنتی دود)) آن را به
دست آورند و بدین ترتیب در
دوره حیاتی انسان افزایش
قابل ملاحظه ای به عمل می آورند
هرچند، دوره زنده گی تا به
کرکتر جنس یا انواع مختلف است
از همین جهت است که چسرا
هیچ موش نمیتواند ده سال و
هیچ سگی برابر انسان عمر کند.
در اکثریت مطلق وقایع عدم
ثبات فیزیکی ارتباط میگیرد به
بیماری های دوران سالخوردگی
می تاخورد دوران پیری. این
بیماری ها نمایانگر یک شکل
پتانسیل وراثتی است که در نیمه
دوم دوره زنده گی به سرعت
انکشاف میکند و پیش میرود.
از همینجا است که چوا موقعیت
های اساسی در بیماری های
سرطانی، قلبی و عروق از ساحت
های طب قدیم بدون پیشرفت

در شناخت ظهور دوران سال
خورده گی و رابطه بین کهن
سالی و بیماری ها غیر ممکن است.
تجارب در زمینه طولانی تر
ساختمن عمر حیوانات نشان داده
است که بیماری های معمول در
دوران بعدی حیات به سراغ
انها می آید. این مرا پندار
معتقد ساخت که کاستن سرعت
سالخوردگی مهمترین طریقه
اساسی جلوگیری از بیماری هاست
و این نتیجه گیری است که به
عقیده من اساسی برای طب
آینده خواهد شد.
و درباره حال چه ؟
دانشمندان به مدارک اساسی
دست یافته اند که حیات را
در واقعیت میتوان طولانی تر
ساخت. حتی گروه تازه مواد از
قبیل مواد کلد سازی دوران سال
لغزده گی عرض اندام کرده اند.
اکنون مواد یک دوره عمر حیوا
نات خونگرم را بین (۲۰) تا صد
فیصد افزایش میدهد در دسترس
متخصصین کاوش های علمی

بهرامون دوران پیری که با تاجا
رب سروکار داشته اند، قرار
دارد. مهمترین همه اینست که
این حیوانات از دست حیوانات
خونگرم اند زیرا درین که گویی
انسان نیز شامل است.

شاید پرسیده شود که چسرا
کارشناسان پدیده های دوران
پیری تحقیقاتی را که از تاجا رب
روی حیوانات به دست آمده به
انسانها منتقل نمی سازند.
در مورد آنچه که به ساحت
عملی و جنبه های تطبیقی ارتباط
میگیرد، احتیاط لازم به کار برده
میشود. دلایل قوی وجود دارد
نخست، لازمست تا مصرف واقعی
دست یافتن به یک زنده گی طول
لانی را بررسی کرد. مهمترین همه
در اینجا نه تنها سوال تعدیل
اضافی سالها مطرح است بلکه
هم چنان این کیفیت زنده گی
است که باید بررسی و محاسبه
شود. به منظور تعیین و تثبیت
مصرف تجدید ((بالقوه)) ارگانیزم
تحلیل کامل هر آنچه که در بدن
پرونده اتفاق می افتد، باید به
صورت بگیرد، اینست آنچه که
در حال حاضر انجام می پذیرد.
ثانیاً اکثریت این مواد طولانی
ساختن عمر بالایی حیوانات
دارای عمر کم آزمایش گردیده
است. نتیجه چنین میشود که
دوام تا به تیر حاصله در دوره
حیاتی نسبتاً طولانی انسان
چگونه خواهد بود، هم چنان
علاوه بر تفاوت های بیولوژیکی
حیوانات تفاوت های اجتماعی
و شرایط رشد مشخصی خودشان
را دارند که خیلی حایز اهمیت
است. ثالثاً، مواد کلد سازی
دوران سالخوردگی حتی در
تجارب صرف در موارد استفاده
مقدار موثر اند. در حالیکه
در موارد حیواناتی که تجارب
روی آنها در لابراتوار صورت
بقیه در صفحه (۱۰۲)

از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در
کشورهای صنعتی ۲۰-۳۰ سال بالا رفته است

کاخ



جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند

محمّد حسینی (۱۱ شهریور)
نگار اختصاصی مجله درمهر
براکه لطف نموده مطالب پس
آرژنده بی از مطبوعات چکوب
سلوواکیا گرد آوری نموده و به ما
فرستاده اند که با ابراز سپاس
از ایشان به چاپ مطالبشان
تقدیر مینماییم.

جورج واشنگتن اولین رئیس
جمهور ایالات متحده آمریکا
در کتابچه یاد اشتهای روزانه
اش در صفحه ۱۲ جولای سال
۱۷۹۰ چنین نوشته بود:
(چاشت امروز مرا با فرمان
در مورد ساختمان مقر دایمی
حکومت ایالات متحده آشنا
ساخته.)

جورج واشنگتن خودش هیچ
گاه درین قصر جدید داخل
نشده بعد از حریق سال ۱۸۱۴
تعمیر قصر همه سفید رنگ شده
و از زمان حکومت رئیس جمهور

(نمود روزنامه) آن راه نام
(قصر سفید) یاد میکنند.
XXX
پس از پایان جنگهای آزادی
در سال ۱۷۸۳ کشور ایالات
متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود
که هر ایالت قوانین و پایتخت
خود را داشت و شهر به منظور
مقر پایتخت کشور ایالات متحده
کاندید بودند، نیویارک و فیلادلفیا
در سال ۱۷۸۴ کنگرس
پهنهاد شورای شهر نیویارک
وایدیوت تابه حیث پایتخت
درآید. تعمیر مشهور فدرال
هال Federal Hall به مقر
حکومت مبدل شد، همزمان
تعمیر جدید برای این مقر در
نزدیکی بروودوی (Broadway)
آغاز شد ولی به اگمال نرسید.
پایان که نیویارک کوشش زیاد
داشت تابه حیث مرکز کشوریاتی
بماند، ولی فیلادلفیا ماندگار

نبود، از اولین دور مجلس کنگرس
در فیلادلفیا، این شهر به مرکز
سیاسی کشور مبدل شد، درین
شهر محل مناسبی برای اقامت
رئیس جمهور وجود نداشت
به همین لحاظ جورج واشنگتن
باخانمش در ایارتان زیبا ولس
کرای از سال ۱۷۸۱ زنده گسی
مینمود، درین میان کار روی تعمیر
جدید اقامتگاه آغاز شد، در همان
زمان خواهر برافید تاپایتخت
به جای دیگری انتقال نمایند
باشنده گان فیلادلفیا که از این
همه دفاتر و پورکراتها به تنگ
آمده بودند نیز به همین مفکوره
بود، تصمیم گرفته شد که پایتخت
بعدهی نباید به هیچیک از شهر
های بزرگ انتقال یابد، بل،
باید برای این هدف محل مناسبی
پیدا شود و آماده شود، انتخاب
برمحل اصابت کرد که واشنگتن

امروزی در آن قرار دارد. مبنی
بر اسناد تاریخی محل واشنگتن
امروزی را خود جورج واشنگتن
طوری انتخاب کرد که از دو ایالت
ویرجینیا و ماری لند ساحات
را برای آن جدا ساخت.
XXX
برای طرح پروژه، قصر سفید
و کاپیتال (مقر کنگرس آمریکا)
کانگری به راه انداخته شد،
در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوبان
(James Hoban) که
آیرلندی الاصل بود، مقام اول،
در آید و در ابتدا او را به
دست آورد و طرح او به حیث
عصری ترین و جالب ترین طرح
شناخته شد، با آن که به تدریج
کار عیسان، طرح او را کاپی از
رستاق فرانسه و لایحه ترمو
دولین میدانستند، ولی در آن
زمان چنین بود که امریکائون

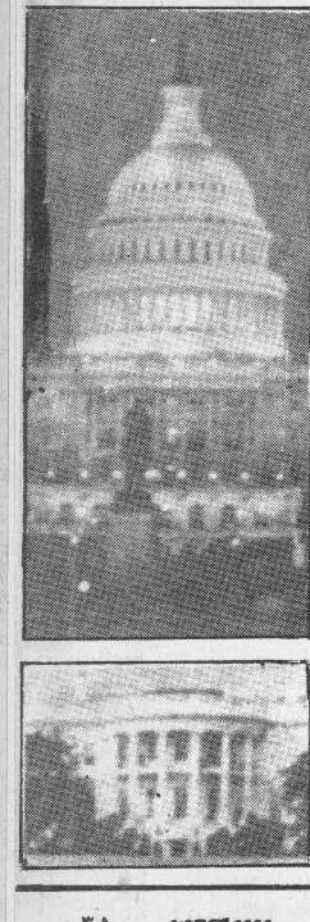
های اروپا را کپی میکرد.
کار روی ساختمان اقامتگاه
رئیس جمهور و مارات دیگر در
پایتخت جدید بایستار کند
به پوش میرفت، تا آن که در ماه
جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس
جمهور آمریکا (جان آدامس)
John Adams رسماً حکومت را
به واشنگتن انتقال داد و خودش
از اول ماه نوبر همان سال در
تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت
گزید، خلط مطلب قصر به اساس
طرح آقای هوبان به پایه اكمال
نرسید، زیرا که سر نشینان قصر
که یکدیگر هم رده و بدن میشدند
آن را طبق میل خود و خواست
تعمیر میدادند، به این
حساب مدت دو صد سال تمام
در قصر سفید تغییراتی آورده
شد.
رئیس جمهور (آدامس)
در دومین روز بود وایش در

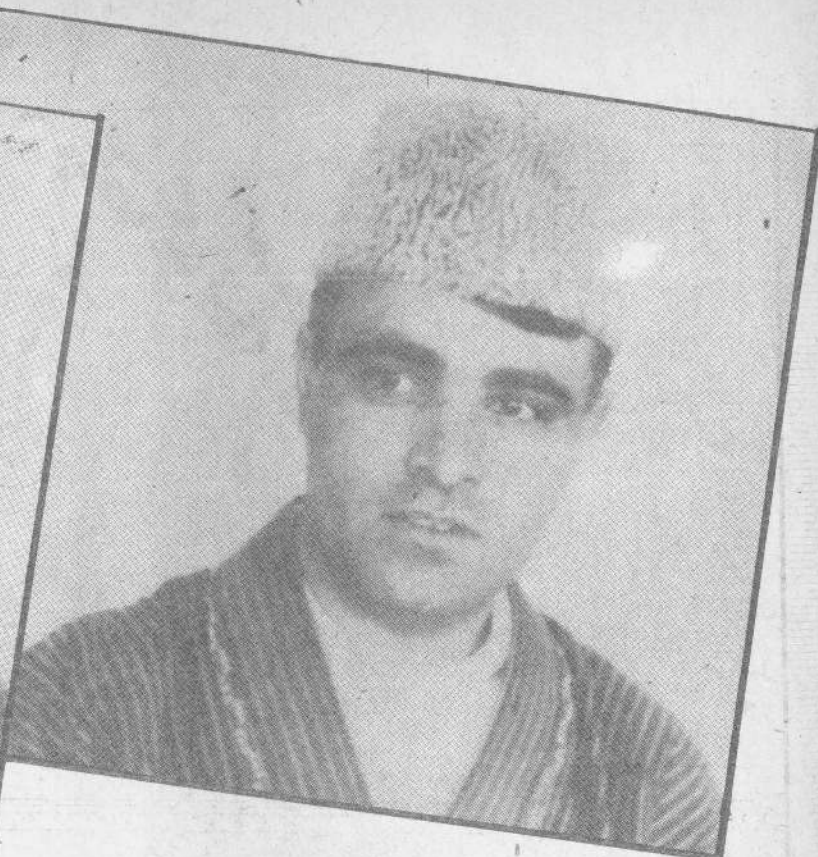
قصر سفید، ضمن نامه پر سه
خامنش جمله بی نوشت که بعد ۹
همین جمله به امر رئیس جمهور
فرانکلین دایلا نوروز ولست
در اتاق طعام قصر بالایی بخاری
دیواری حک شد ۰۰۰ آدامس
نوشته بود:
(از خداوند آرزو مندم تا زهر
این سقف همیشه مردمان صادق
و باطل زنده گی کنند.)
با آن که رئیس جمهور در قصر
اقامت داشت، ولی کار روی
آن جریان داشته به مرور زمان
آهسته آهسته قصر سفید به یک
(مقر) به مفهوم واقعی آن در
آمد، وسایل و تجهیزات اولیه
از مقر قبلی رئیس جمهور
(فیلادلفیا) به قصر سفید
انتقال داده شد.
در سال ۱۸۰۱ (توماس
جفرسون) به حیث سومین

کاخ سفید

اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد

رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد.
او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ
مجهز و مستطیع باشد، لذا
باز هم تغییراتی در آن آورد، او به
شدت روی قصر کار را آغاز کرد
و موبل و فرشیچر مناسب برای قصر
خریداری نمود، در زمان حکومت
جفرسون، نخستین طفل در
قصر سفید به دنیا آمد، رئیس
جمهور خودش تنه ابود، ولی
فالبه دخترش مارتا Marta
نزد اسمهان میبود که هنگام
یکی از ملاقاتهایش نزد پدر
در قصر سفید هشتمین طفلش
را به دنیا آورد.
خانم دومی ماد لیسون همسر
رئیس جمهور بعدی از دو نفر رئیس
جمهور قبلی خوشش آمد و به بیان
او ادامه داده شد، در زمان
اقامت این جفت در قصر سفید
بقیه در صفحه (۱۰۴)





در جایگاه عاشقانی و عارفان

* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .
- آنانیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً به همین دو -
دیوان محدود اند اما نعت -
خوانی ، نعت هر شاعری را می -
خوانند ، در نعت خوانی مقامات
ویژه وجود دارد ، در حالیکه
در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل
داستانی مطرح است .
* اگر غلط نگویم ، منظورشان
این است که در نعت خوانی ،
نوعی موسیقی ، تدخیل است و گاه
هم نعت همراه با موسیقی خوانده
میشود ، به ویژه در هند ؟

بقیه در صفحه (۱۰۱)

صدای عیار و رجز به بی داشته
است .

از سید عبد القدوس میرسم :
* چی مدت است که شما
نعت میخوانید ؟
باسخ میگوید :
- ده سال است .

* در مورد پیشینه نعت خوا -
نی برای اطلاعات بدید ؟
- نعت خوانی مکتب خاصی
ندارد ، اما شیوه ، آیینست که
خدمت زار را درین عرصه
جناب حاجی غلام حسین انجام
داد ، است ، من و برادر بزرگم
(میرفرخالد بن) شاگرد اویم .

سید عبد القدوس مظهر است . -
نعت خوان جوان که برادر میر -
فرخالد بن است در آستانه میلاد
حضرت محمد (ص) با او صحبتش
داشتیم . . . و اینک شناسنامه
کوتاه او :

سید عبد القدوس ۳۲ سال -
دارد و محل فاکولته هنر ها -
در بو هنتون کابل است ، در خا -
نواده مذهبی بزرگ شد ، و است
سلمش میرفرخالد بن آغاز است .
پدر کلان وی در حلقه توف و -
عرفان مرد نامبرداری بود که

صدای آن صداهایی که -
شب ها تا سحر و صبحگاهان ما -
شکفته و بانوای پرسوز بلند میشود
شد - سینه را جایگاه نور میسازد -
زند و چشم از زمانه میبندد و دل
به خدا میسپارد و در ستایش
خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم
(ص) در دل عاشقان و عارفان
جامگیرند .
یکی از این صداهای صدای

روزنامه مردمی افغانستان

کودکانی که روز
اول تولد ۲۰
دندان داشتند

گزارشگر: ظاهر اوسوی

تهیه مجله بامن خدا حافظ پس کرده رفت.
من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم.
فردای آنروز، قبل از همه در صد د تهیه این مطلب دلچسپ شدم، بسیار دلم می خواست مستقیماً با آن خانم صحبت داشته باشم اما از آنجا که در ولایت فراه سالها حجاب و روی گیری زنان و دختران از مردان بیگانه مطرح است موفق نشدم.

سرانجام به آدرسی که بعد است آورده بودم مراجعه نمود معلوم ما ست حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸:۳۰ صبح با شایلی استاد عبدالغفار (نوده وال) حضور یافت و تعلیم و تربیه ولایت فراه که یکی از وابسته گان این خانم می باشد تمارس گرفتیم که اینک توجه تانرا به جریان گفت و شنود معطوف میدارم:

سوال: شما چگونه متوجه شدید که این مادر سر از سه سال ولادت میکند؟

جواب: شوهر این خانم سه سال قبل وفات نمود، پس از ختم مراسم تکفین و تدفین و فاتحه داری، این خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت: قومها (حالا که شوهر به رضای حق رفته است، میخواهم این موضوع را برای تان بگویم که من همین حالا حامله داراستم و طفل سه سال بعد به دنیا می آید و شمارا برای آن خواستم که از موضوع با خبر بودم فردا (خدایا خواسته) فکرید نکند.

و واقعاً همین طور هم شد، یعنی آخرین کودک که سه سال در بطنش

بقیه در صفحه (۹۴)

میدانید، از روزی که خبر شده ام خبرنگار مجله سپا یون به فراه آمده، از همان روز تا حال شما را جستجو می کنم، باور کنید من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله سپا یون علاقه داریم که هیچ گفته نمیتوانم، من مجله سپا یون را هر ماه توسط دوستانم به دست می آورم و مطالعه می کنم اما خواهش من از شما اینست که بعد از این هر رقم می شود نمایندگی مجله را در شهر فراه ایجاد کنید.

او که خود شرا (طارق احمد زی) معرفی کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع دیگری نزد شما آمده ام، موضوعی که حتماً برای مجله ما و تمام خواننده گان آن دلچسپ خواهد بود.

از این چه بهتر، بفرمایید بگویند که درسی تهیه آن شوم.

من در شهر فراه، مادری را می شناسم که کودکانش سه سال را در بطن مادر می گذرانند و قبل از آن که تولد شوند دندان می کشند.

عجیب است، آیا این موضوع واقعیت دارد؟

بله، کاملاً واقعیت دارد، من آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آیا اینست معلومات را شمارا اختیار می نماید؟

من می توانم برای تان معلومات دهم، اما بهتر است بایکسی از وابسته گان خیلی نزدیک این خانم شمارا معرفی کنم تا معلومات مفصلتری به دست آورید، بطور

تشکر، من موافقم.

او، آدرسی یکی از وابسته گان این مادر را در اختیارم گذاشته، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمینه مجله، همکاران آن وطرز

در شهر فراه، در منطقه خلیس ها زیبا به نام (باغ پل) باغی که در بین دریای فراه قرار دارد. باغی که تفریحگاه شهریان فراه است و هر روز به صد هائین آنجا آمده دم می آسایند و از انواع میوه های رایگان آن دهن پر می سازند و بالاخره دریای که باغ بابرو باغ بالای کابل با آن رقابت کرده نمیتواند، کارگل های رنگارنگ و خوشبوی پتونی به روی سبزه ها و پرسیا به درخت تسوت که سالها با قلم و کاغذ و کمره ام نشسته و برای تنظیم پروگرام روزایند ام.

آماده می می گرفتیم که گفتگوی دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد: خود شراست، دیروز او را در مکتب دیدم که همراهی مدیرو صاحب مها

جبه میکرد.

بیا یک فعه برسان می کنم. یکی از آنها سوم به راه افتاد و وقتی به من رسید، سلامی داد و موذ بانه پرسید:

ببخشید، میخواستم یک چیز را از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرمایید.

میخواستم بدانم که آیا شما خبرنگار مجله سپا یون استید و از کابل آمده اید؟

صمیمت خوشم آمد، از جایم برخاسته گفتم: بله، شما درست فهمیده اید.

پس از آن که دانست اشتباه نکرده است، با سلام مجدد با صمیمیت بیشتر دست را فشرد و گوی که دوست صد ساله اش را یافته باشد با گرمی بامن احوال پرس کرد.

دوستان را صدا زد و هر دو با نهایت محبت کنار نشستند، یکی از آن دو دستش را بالای شانه ام گذاشته گفت:

آیا تصور کرده می توانید که کودک یکی ده ساله را در بطن مادر پیدا کرد؟

عالمی



و تیکه طفل کوچکی بود ((خطنه سوری)) شده بچه واگون هم در بای دیوارهای غول اندام - زندان بلجری محکم به زنده - گیسست .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و شیرین و مایل بر خفتم ، باز کرناش همه افسران خارندوی و حتی سربازان سابقه دار زندانها و رامیشناسند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجری بعد دست می آورم .

تیرهای آفتاب سرزده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجری سرباهای ساخته است .

بسیار عبور از آخرین کارخانه و فابریک بی در میابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار و احوال پرسند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند ، پلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موتر های - بین میشوند ، به جز من ، دیگران همه بکسها و خرطه هایی دارند که میگرد به زندانی شان کار در بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته و از او اجازه دخول میخواهم میبرند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر (سوسی کارت ژورنالیستیم را ارایه کرده ، اجازه ملاقات با ((سرور جوچه)) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میکنم ، دستم امضا و مهر شده ، نمره میخورد ، خود را نشانی شده به داخل زندان میایم . . . با خود میگویم :

((او)) چی برخوردی خواهد داشت ؟ آیا او حاضر به قصه گردن خورده شد ؟ اوجی قیافه و اندامی خواهد داشت ؟ افکار را برایی برخورد شاید غیر عادی یا انسانی غیر عادی -

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازه ها و یاشگفتی ها و یا ویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانی که با ((او)) رویه رو نشده بودم ، همان هیجان کجکاوانه را در خودم یافته بودم .

کار دروازه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی (کومبورد) است ، میخواهم تا بر ام سرور (جوچه) را بخواند ، وقتی میفهمد ژورنا - لیستی علاقه مند بازید سرور و جوچه شده است ، سویی من نگاه می کند ، انگار با خود میگوید : ((چی قدر دیو متر جوچه سرور جوچه شدن))

به زیر یوار بلند می که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مراجمین دیگر و وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند - ملاقات میکنند و من هم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار با ناز و دقتی بی - نشسته ، باز هم تصویر های از ((او)) در ذهنم نقش میکنم . . . آن سوتر مردان - جوان مصروف کندن و بار کردن - زمینی استند که بالای آن باید ساختمانی تعمیر گردد ، همه گان از جهره ها و صدا های زنده گس - دیواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کار فرا میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده که مردی با قد کوتاه از عقب سر کام آمده میبرد :

- شما را میخواستید ؟ سرابایش را با شتاب میگویم ، - چشمهای سرخش را ((گلوئی)) دیده شده (اشرا) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را ((او)) سرور است ، بلی به زودی با خود فیصله نمودم که قبول کنم ((سرور بود نشرا))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

- بلی میخواهم با شما صحبت کنم ، قصه تان را بنویسم ، - ژورنالیست استم به زنده گی شما علاقه گرفتم

نگاهی میکند سرد و گذرا ، با خود تکرار میکند : ((قصه . . . ژورنا - لیست . . .))

نگاهش به ناگجا میروم - به ناگجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سربرد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقد و نفرت میبایی ، در چشمهای سرخ تریاکش ، که دوری نهفته است تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه میباید ا میکند ، به چشمهای که نگاهش را دنبال میکند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته میگوید : ((قصه موه کس همه بر باد بیایم اگه نوشته میکنی کارم دانه بیست و نه هم تاجایی که یادم می آید ، برت قصه خات کم از اول شروع میکنم . . .))

و با همین ادعا ادامه میدهد و من یادداشتها را بر برداشته گهای او را میبینم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میکنم :

((به خاطر است که در روزگار کودکم ، پدرمادرم که ایکاش - نمیداشتشان ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود و این دیگر بی راه های نوارضای خاطر و هوشش ، زنده گی میکنند و من به مادر آواز خوانم ، با مادر رهنمدم در ریکاخانه کابل جای میگیرم و مدتی بعد شوهر مادرم - شوهر و همی - به خانه ماسی آید ، اما زود چشم از

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره بی تحقیقی ، از سربازی تاحوشه بی و از رویایی تا عینیتی ، انسان میتواند او را چون حقیقی ببیند ، حقیقی به تلخی یک ندانست و به سان بریادی قومی و قشاش - مگر سرور (جوچه) زاده بیسی نبوده از مادری ؟ مگر او را نیستی نیست به قومی و قشاش ؟ در ریخ که در او نفرت محرکی بود برای بر باد ساختن و سرور جوچه شدن . زمانی با خود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را واداشت تا از هارسن لوین بنویسد ، د زنده گی چی گاستی بی میو د اگر از ((باپون)) نمی نوشتند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شکارهای بی خبران قانو هار را تبارزدند و از آن به گونه تجدید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صد اد آوردن رنگ خطر بیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور و شهره بودنش به ((جوچه)) در گوش شعبه ها و دلیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دوده راه فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهایی از زنده گس برداشته ، عقد و پیغمبر و گورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوس همزنگ کابل

نوشته رهبر

مهرگان

کتابخانه

استاد

اجهان میبوند . ما در شهرنو
جای خزن میبوم ، هنوز نمیفهمیم
دست راستی که کد ها اند که
دستم مهارت بریدن کیسه های
جیب ها را کسب کرد ، هنوز جنایت
دیگر نکرده بودم ، فقط کیسری
میکردم و گاهی همراه با رفقایم
دزدی ها و خسی دزدی هایم کردیم
تا این که اشتباه مرا زندانی کردند
* چرا به کدام جرم جنایت ؟
- جنایت ؟ هیچ جنایتی نی
به خاطر سرقت پول حاجی سهراب
برنج فروش و به خاطر یک حاجی
سهراب کشته شد و سه نفر جوانی
بالای شاهدی دادند ، ده سال
قیدم برآمد اگر کلانسن میبودم شاید
اعدام میشدم ، این اولین باری
بود که در عقب میله های زندان
رنج عادت بد را زیاد کردم -
عادت کیسه بری و سرقت - و افزون
بر آن اعتیاد جرس کشیدن به
ترباک کشیدن مبدل شد . . .
در آن سالها من در زندان -
د همنگ کابل توقیف بودم ، اتفاقاً
یک گروه زندانیان سیاسی که
امروز مردمان بزرگوار استند ، در
زندان بامن معرفی شدند ، آنان
میخواستند مرا به اصطلاح اصلاح
کنند ، به همین منظور بامن کمک
میکردند ، حتی مرا نزد خود خواسته
القایا رایا میدادند ، روزی قرار
بر آن شد که یکی از این زندانیان
سیاسی را اکثر خدایداد بشمرم
سندی را طور مخفیانه از زندان به
برادرش بفرستد که در آن اسراری

نوشته شده بود ، من سند را به
قسمت ثقل یک کتاب جابه جا کردم
و به زندانی گفتم بنویس که این
کتاب جالب است به وقت بخوانید
به این ترتیب ، پولیس اغوا شد ،
سند به دست طرف مقابل میرسد . . .
از آن پس ، آنان به من میگفتند
که تو سر با استعدادی استی
میتوانی در آینده زندگی خوب
و شریفانه بی داشته باشی و اما
زنده گی شریفانه نمیتوانست
دیگر بامن سر سازش داشته باشد ،
مگر باید روید راندم داشت ؟ مگر
بامادرم داشت ؟

میخاد کمی از حبس باد دیگر گویی
رژیم بخشیده میشود ، وقتی از
زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانسی
تصمیم گرفتم که دیگر کاری نکسم که
زندانی شوم اما تصویر های فجیع
زنده گی مادرم ، تصویر های عا -
صی قیافه پدر هایم و تصاویر فجیع
و مفلوک همه گذشته ام یک مشت
شدند و بر فرم خوردند ، دیدن
زنده گی مردمان آزاد را نمیتوانستم
تحمل کنم کمابیه بامن نوجوانی
را آغاز کرده بودند ، هیچکدام
مانند من نبودند ، قیافه سرد و
بیجان آخرین مقتولم حاجی
سهراب ، بسته های ضخیم کاغذ
های پول ، توت های متعفن جرس
یاران دوران غارتگری کود گانه ام
که اکنون جوان شده اند ، همه و

همه صف بسته و نخستین قدمهای
آزاد را در جاده اجتماع مباد
کرده بودند و به د هلیز مبدل شد
بودند که انتهایش باز گشت به
گذشته و آغازش بود ، چنین بود
که مفکوره غارت تو رسته ها را همراه
با یارانم لباس عمل پوشانیدم و حتی
گاهگاهی اموال و یا پاسپورت و -
اسناد شان را که به دردم نمیخورد
دوباره با ایشان میفروختم .

گاهگاهی مردم به من ، جنان
نگاه میکردند که گویی جنایتی کرده
باشی و یا جنایتکار باشی . درست
در نخستین روز های ماه چارم
آزادیم ، پولیس - همان افسری که
ازمدتها مرا تعقیب میکرد و هر سال
در دستگیرم نقشی داشت (گل نی
خان) - باز ستانم را قفل زد و سوار
بر موتور زندانم کرد .

* چرا ؟ به اساس کدام جنایت
- جنایت ؟ کدام جنایت ؟
منکه جنایتی نکرده بودم . . . فقط
مد تعایش موتر حاجی هزار گل را
د زیده بودم و تمام برزه هایش
را فروخته بودم و محکمه بنجسال
زندان را شایسته مجازاتم تثبیت و
فیصله کرد ، و هنوز همه سیمان
توقیف را سپری نکرده بودم که
آزاد شدم و در اولین هفته بعد

از آزادی دوباره برای مدت کوتا
هی توقیف شدم .
* کدام جنایت را مرتکب شد
بودی ؟

- جنایت ؟ منکه جنایتی نکرده
بودم ، صرف اشتباه والی لوگر
را غارت کردم و از حبس زود رها شدم
بعد از مدت کوتا تراز یک ماه
آزادی ، باز هم محکمه چهار
سال حبس دیگر برایم سزاواردید .
* چی جنایت کرده بودی ؟
- هیچ جنایتی نکرده بودم ،
فقط چهل هزار افغانی کیسه بری
کردم ، و نبی از حبس را سپری
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولین
روز های آزادی ، مرا (د رنقلیه
سیاه سنگ) سرباز ساختند .

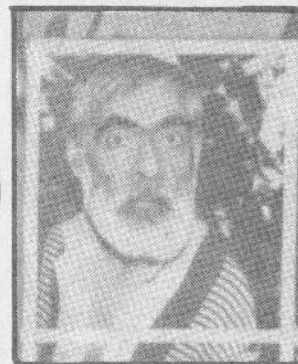
محیط سربازی محیط خوبی بود ،
اما هرگز دست نداشتم که نان را
به راحتی غذای سربازی صرف کنم
آخر باید زحمتی برای رویدن نان
کشید ، شراب ، جرس و تریاک باید
ضمیمه های غذا میبود ، و همین بود
که دوباره بعد از آزادی و سربازی از
قطعه نظامی فرار کردم و چهار
سده بقیه در صفحه (۱۸)

از گپ‌هایی



که ما خبر شدیم

تعبه کلد: فوت زلی



ساربان

زخمی شد!

شایعه بی بین هندوستان به ویژه علاقه مندان آوازگهراي ساربان پخش کرد بدک ساربان زخمی شده است ... ساربان در پلان ۲۲ الف مکره بان سم در یک آبارتمان پنج اتاقه در منزل اول با خانواده

این زن که می کند چندین قبل یکی از راکت ها در همین بلاک - اصابت میکند که خساراتی به شیشه ها و کلکین های آبارتمان - و در دل دما میخواند و در شمع نش می رسد ، ولی به فضل خداوند از خسارات جانی در امان میمانند و سوار وقوع این حادثه اتحادیه هنرمندان به کمک میشتاد و تری - سیات آبارتمان او را به معده - باسلامتی همه هموطنان را از بار - میگرد ، در وقت نیر راکت ،

شما هم

تراشید

روانه منزل انبیا اینده میگرد و میگوید به لحاظ خدا متوجه باشید که این (شیرک) شانسزده (اولاد) و سه خانم دیگر هم دارد و در اینجا جنجالی برپا میگرد که شیر فرزنی وارد میشود و جنجال آج میگرد ...

رفتم سراغ شمرجان فرزنی که در یکرازموتلها به اعیست استخدام کار میکند موضوع را عرض کردم ... خندیده گفت: زلی جان مارا کی میگرد یک خانم دام و نهم خدا یک درجن اولاد ، همراه این یکسو هم که بهوشم زباد است گفتم در جوانی تان برکت اما امان از دست شایعه پراگان .

شنیدم که هنرمند خوب ، متواضع و سابقه دار کشور شیرفرزنی هوس خانم جاری رانوده بود طلبکاران هم فرستاده که خانم اولان ، دوبا داشت و چند بای دیگر از خواهران به جان برابر خود (انبیا ها) قرض کرد .



ناشناسی بجای است

با ایشان چشم به چشم شوم این که از کی به قهر است خدا امید اند ، اما متأسفانه شنیدم که گفته اند میخواهد تلفظ بگیرد و به خانه نشیند . از کار دولتی دلشان ، اما آیا میخواهند دوستداران آوازش را محله ساوون منی برانجسم مصاحبه بی داشتند ، متأسفانه خودشانرا در چپ کوجه هاز د اند ، که هیچ قادر نشدیم

خبر شدیم آوازخوان محبوب و خوب ما محترم ناشناس مع - الخیر از وظیفه که در خارج از کشور داشتند به وطن برگشتند برغم آن که عده و جمعی با داره محله ساوون منی برانجسم مصاحبه بی داشتند ، متأسفانه خودشانرا در چپ کوجه هاز د اند ، که هیچ قادر نشدیم

حالا که پرسیدید

عبد القدوس از کارته پروان : من به برنامه های رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مندی دارم ، میخواهم همیشه آن ها را بشنم و ببینم ، به خاطر این کار باید برو داشته باشم به کجا عرض شوم تا مرا هم برآورده شود ؟

ج : هیچ جایمان نشوید یک پایه جنرال شور بخرید . محمد رحیم کبیر از سید نور محمد شاه مینه : من چندین سال است هر هفته تلفون به مرجع مربوطه داده ام ، امروز فردا میگویند اما همسایه ام در همین روزها تلفون گرفت ...

ج : هیچکار غیر ممکن درین دنیا وجود ندارد ، دست و پای کنید و ...

زهره ایوب از میکرویان اول : من تاجاییکه خرد ام - رادیو و ویژه تلفظ نطقان آن معیار تلفظ درست میباشد ، با تا سف بعضی از نطقان سابقه دار و تازه کارها کلمات را غلط تلفظ میکنند چرا ؟

ج : استغفر الله چو میگویند شاید گونه های شما غلط مینویسند .

عابد رابع بکشان : من جراتا وقتی خانه دیگری نداشته باشی مستحق آبارتمان مکرور یون نمیشوی ؟ ج : به خاطر یک باید قبلاً اصول خانه نگهداشتن را یاد داشته باشی و از سوزی دیگر خانه دار را یک خانه بیخانه راصد نگهدارید الحمید میرزاده از شعر مرزا شریف : من جرات رفاه های بر چون فروش ، اهلای ضروری و کمی قیمت به خویشتان و کسان گارمند آن آن می رسد ؟ ج : نشنیده اید که : « به تو که توبه ... » من : جوان و هم تحصیل یافته و برد بار ، خنوم همیشه مرا ملاقت میکند و دخترش (خانم) را علیه من می شوراند نمیدانم کار به کجا خواهد کشید ؟ ج : جایزه ، به دانشجویانی ، اگر بیابید ...

خبر شنوید!

ج : اگر هر دو باشند ازین چه بهتر اما اغلباً با استعداد و صدای خوب .

س : چرا هزاریک گپ نشر نمیشود ؟

ج : هزاریک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی :

س : چرا شمس الدین سوزان تخلص کند ؟

ج : به خاطر یک تیل پوسدا نمیشود .

فاطمه حنیف :

س : چرا مصاحبه کارگور و در ساوون چاپ نمیشود ؟

ج : به خاطر یک هنوز مصاحبه راجند رکارد را اوه چاپ نرسیده .

سیما سروری :

س : آیا مورتا طهر نیاب تصا - دم نموده است ؟

ج : از بایسکلش خبر داریم از موتورش نی .

س : اکبر نیکرادی کجاست ؟

ج : با گمان اغلب که به جمع تجاران بیوسته ، در کابل تشریف ندارند .

ساره ازلیسه حره جلالی پروان :

س : چرا وحید صابری اهنگ های تازه ندارد و چرا در تلو - یزیون اعتکاف این کم نشر مینود .

ج : شاید مصروف عروسی ها باشند و در مورد دم میگویند زنده که د یلارده هم به دارده .

س : خود را معرفی نمیکسم دختری هستم حدود هجده سال دارم ، تا حال خواستگاران زیاد داشته ام ، تحصیل یافته و امتحانات بوده اند ، اما قد و قواره و پول نداشته اند ، دوستی مرا ملاقت میکند و مورد شفاعت قرار میدهد و میگوید : تو مقصری و گناه از توست که نباید چنین باشی به نظر شما گناه از کیست از من ، از خانواده ام که مراجعین پرورده اند یا از محیط مکتب یا ... ؟

ج : از هیچکدام ، از پدر و ی شما و کشت ها و فلم های تجارتی هندی .

لعل جان نایل از مرزا شریف :

س : چرا همه هنرمندان از رادیو و تلویزیون و مقامات بالا یی ان ناراضی نشان میدهند ؟

ج : به خاطر یک درجه سبب خود چیزی ندارند ، ازین سبب بهترین بهانه همین است .

نفیسه ارزو صدیقی :

س : آیا مریارو برستو از سیاحت برگشته اند ؟

ج : مردم این سفر را نرسا نامیده اند نه سیاحت . مسعوده توخی :

س : آیا بدین وقت اشخاصی به حیث نطق نشریه شناخت است یا استعداد ؟

تعارف

غوټره لانه ده غوټر پد لي، چې د
سهار تير زمي د مجوا غسټلو پسر
شرپ شو.

زمي غوټره په ناز ناز په غږ کسي
نېوله او هغه په نڅو نڅو غږ کيدلو
که چېرې ده. خو وروسته څه وروسته
د سپيد وږه سپيد بلوکي سهار
نڅاري او د سهار تيرې لمر د
نڅو نڅو نڅو نڅو نڅو نڅو نڅو نڅو
انتظار کي ده چې کله گه يې د -
سپيد لوسته رباري. غوټه ورو
نيم وږه په پټه د سهار سره وايي:
زه زمي د پياوړتيا د پياوړتيا
د لوستلو لوري ته گډر کولاي شم دغه
د ناز برخه د ((لڼ)) د پياوړتيا
لوړونه ده.

په د ا د لڼ پياوړتيا نه ده.
بلکه د پيوړه د ودي خواله ده چې
د شنه آسمان د شنه زړه د نامر -
دي د خپري خفه يې زوړي يې
د ((پيوړه)) د پياوړتيا لوړونه
زه پيوړه چې د پيوړه پيوړه
د زمان د اوښتو اوښتو د تير
تياړد کوڅو خفه راتير کړي اوږد
د لڼ د سپيد وږه سپيد بلوکي
نڅني سپيد لوسته تياره ايس. د
پيوړه د پياوړتيا لوړونې، هغه چې
د زمي په نازي غږ کوي او هغه
چې د سهار تير زوړي انگوډ غاړي



شهر نمل محمد دين زواک

کوکا

په ا هوس يې پناه ساتلي يې.
د پيوړه لوړونه - منم چې زما وږ
د زمي د پيستي غږ پيوړه مراد مړه
يې.

منم چې زما په خندا بوړا د -
سپيل اټن تود پد لاي يې منم
چې پياوړتيا د اوړل خاوند د
هيله نه هيوږي چې زه يې د اوړل
اوړد ميانو زړه په نڅو نڅو تود
وساتم.

په زه د دي نازين باغ په
لڼ کي چاواچولم!
او دغه د لڼ توده هنگامه چا
باد پناه پخت په برخه کړي ده؟
پيوړه ((پيوړه)) د پيوړه
پيوړه پيوړه.

پيوړه - هغه پيوړه چې د لڼ
پناه يې د کاروان ز غږ يې دي -
لوري ته راپللي ده. او هغه
پيوړه چې د سوغنده اهار مخي
ته يې زما د لڼ وږي د ناز په
خاطر خپل د لاسونو او وږو يې
سرو لڼو سوغلي دي او زه يې
د اوړل هوس پکي باغ ته
سهار يې. هغه باغ ته چې
پوړگان خپله قافله پکي اړ ولاي
شي.

هغه باغ چې پيلان يې د -
((سبا)) د راتلو په سند روځي
نڅي ز غولاي شير.

منم چې زه ((لڼ)) غوټي يې
او د سبا د کيدو ځل د سپاد کلونو
په کيدو کي د لڼو کلونو تر غږ
د پياوړتيا بازار تود م.
د سبا (هو) د سپاد کلونو
د کيدو هيله په ما پيوړه کړي.
زه ((لڼ)) غوټي يې او د لڼو
وږي يې شا هده.
زه غوټي يې او د ((سبا))
د کلونو کيدو د جوړولو تاسه
لښته.

زه غوټي يې سهار د اوړل
سهار د زمي په غږ کي.
زه د سهار تير وږي اټن پلا يې
غږ کي ناز يې او د سبا هغه
غوټي پد لي غږ يې چې د پياوړتيا
په اوړل کي توبل کوم.
زه د ((لڼ)) غوټي يې خو د
((پيوړه)) د لڼو يې شا هده او د
((سبا)) هغه غوټي پد لي غږ -
چې د ناز د سترگو يې وروستا
اوښتلاي شي.

غوټه!
بلي غوټه! دغه زمزمه په پټه
ز غوله خود زمان د تميز غوټو
د پيوړه زړه رسيد له.
غوټه! هو، غوټه! په نڅو نڅو
پکي د لڼ وږه!



سید رسول رسا :

د پښتو ادبیاتو ځلانده څیره

رید پو پهلۍ)) ته د کار لپاره
واستول شواو د هند د نیمې وچې
تر تقسیمیدو پوري هلته پاتې شو.
سید رسول رسا په پښتو ژبه پیر
اثر لیکلی چې مخنی چاپ شوي
اثر یې په لاندې ډول دي :

— د بید یا گلونه ، د غزلونو او نظمونو
مجموعه .
— نوي ترنگه . د نظمونو مجموعه .
— د قران پیغام . یوازې د نظم
د مسد سره ډول .

سید رسول رسا سربېره پر پورتنيو
اثارو مخنی ناولونه هم لیکلي دي .
رسا په انګلیسي ، اردو او فارسي
ژبو په پوهیدو او په روانۍ یې
په دغو ژبو خبرې هم کولای شوي
اولیکل هم . هغه د هند د نیمې
وچې له ویش څخه وروسته په
افغانستان کې د پاکستان د سفا
رت مطبوعاتې آتښه و .

د یوشمیر څوکۍ یې چې د فیو
ډالۍ ستم برخه ویل شوي د تسه
د مثال په ډول راغليو :

خدای زما وستاڅو د دي .
مونږه د وار په بنده گان یو
ته په څه باندې مالک شوي
مونږه ولی فقیران یو
ته د خدای د لویې حکمې میراث
خور شوي . مونږ شونې دي
اوس سجدې مو ستا په درد ی
چې یې وسه عاجزان یو .

سید رسول رسا
د پښتو ادبیاتو
ودی او پراختیا
ته ځانگړی پام
ساته

بوخت وچې په شعرونو یې پیل
وکړ او هماغه وخت د ((پښتون —
مجلې)) په پاڼو کې یې شعرونه
خپریدل . کله چې سید رسول رسا
په اسلامیه کالج کې زده کړه کوله
د ((اسلامیه کالج)) د (خپبروگرین)
په نامه مجلې د پښتو برخې د پیر
وتاکل شو . چې څه ناڅه شپږ کاله
یې د دغې مجلې د خپرولو مسو —
لیت په غاړه درلود .
سید رسول رسا په کالج کې
د زده کړې په بهیر کې د ((سزم
ادب پښتو)) ، ((بنډالسنه — شر —
قیه)) او د نونارد ((ادبی جرگې))
د غړي منشي او رئیس په توگه
وظیفه ترسره کړې ده .

سید رسول رسا هم د زده کړې و
هم د سرکاري خدمت په وخت کې
د پښتو ادبیاتو ودي او پراختیا ته
محانګې پام ساته او دې لاره کې
ستړنه هیریدونکې کارونه کړي دي .
هغه د ((پښتون)) مجلې په کار و
بار کې د پښتو ژبې او د دغې مجلس
له لارې یې پښتو شعر او نظم ته
محانګې څه متونه کړي دي .

سید رسول رسا په (۱۹۴۱ — ۱۹۴۲)
کلونو کې د پهلۍ د میاشتې
تېلېفاني مجلې په اداره کې چې
(نن برون)) نومیده په کار بوخت
و .

سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د
کانګرېس په وزارت کې د ((ال انډ پسا

د پښتو ادبیاتو پوهنځی ته اسمان
د پوستو د تعلیم لپاره او د پسر و
کاروانیا نولاري یې روښانه کړې —
دي . د دغو علانده ستورو و
څخه یو هم سید رسول رسا دي .

سید رسول ((رسا)) د پښتو
ژبې نومیالی لیکوال او څو ژبې
شاعر د کوزې پښتو لخوا د پښور
د سیمې د ((پد رشو)) په کلی کې
په سنه ۱۹۱۰ هیسوي کې وزیږید .
پلار یې میا محمد سعید نومیده .
خپلې لومړنۍ زده کړې یې د —
نونارد په اسلامي ((های سکول))
کې اولوړې زده کړې یې د پښور
ښار په ((اسلامیه کالج)) کې
ترسره کړې . په ۱۹۳۴ کال کې یې
د ازموینې له تیولو وروسته د لاهور
په ((سنترال کالج)) کې شامل شو
او په ۱۹۳۸ کال کې یې لدغه
کالج څخه د فراغت سند ترلاسه کړ
او ورپسې د پوهنې په محکمې کې د
ښوونکي په حیث وگمارل شو .

سره لدې چې سید رسول
(رسا)) خپلې لومړنۍ زده کړې
د طبیعي علومو په څانګه کې سرته
رسولي وې خو له ادبیاتو سره
او په محانګې ډول له پښتو
ادبیاتو سره یې خاصه مینه او —
علاقه درلوده .

سید رسول رسا لاکوچنی و او په
ښوونکي کې به لومړنیزه کړه —

خبر کرم

خبر کرم

نوشته کامله حبیب

قصه از حد

بی درنگ و دل انگیز هر آشیار
و ظلمت رویا گری هر شب سها
و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره
از جهان حقیقت میگریختم زهرا
مونس همیشگی من قصوات انسانی
ساز من بودند - بدو را بی اند
دوست میداشتم او را من
فرشته بی بود که بالهای
شماره تن بر سر سایه می افکند
و مرا چون جان گرامی میداشت که
ایکاش چنین نمیبود - زیرا همین
محبت های بی حد و حصر او
بای آن لعل را در بند حلقه
نامزدی دختری کشانید که
همبازی دوران کودکی من بود -
من او و هند پیکر را خیلی دوست
داشتم ولی وقتی چشم بزمیایی
های طبیعت آشنانش دیدم
کترین توجه بی به او نداشتم
زیرا زیمه آشکاره دیوانه وار سر
به سنگ میکید کانی بود که
سرستم گرداند و از دنیا و هر آنچه
موجود است آن است بیگانه ام
سازد - او دختری از دشتان
بدو بود از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده کی او اتفاق
افتاده از زبان خودش شنیدم
و دوباره بنویسم شاید این نوشتن
دوباره او را تسکین میکرد -
گفت : اینبار قصه یک
مرد گوش بدیده و مد خاموش شد -
سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه
که باید میگفت هراس داشت
انگشتان باریک و لاغر را لرزه
خفیف وزود گذر فرا گرفته خجل
زده به نظرم رسید دهانه های
کوچک حرق بر پیشانی اش میداد
و خنده نه بعد سکوت را شکسته
و بدون هیچ مقدمه بی گفت :
یک وقتی منوشتم ، داشتیم
مینوشتیم و شعر میسرودم هر کسی
نیو در وجودم بود به حکم یک
احساس ناشناخته در وصف
زبان های طبیعت به پای
هر گلی آب میداد - شصتی
بودم که گوشم به زیمه های

نویسنده کشور ما میبود اگر ادا
میداد ، اگر میتوانست ، یک وقتی
مینوشت خیلی هم خوب مینوشت
ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف
شد -

یکروزه دفتر مجله آمد
مردی بود ضعیف و ناتوان ،
اسکله بود در لباس زنده هاله
چون سایه بی سبک روی صدا
آمد و بروم نشسته چشمانش را
سایه غم پوشانیده بود - از قصه
هایم برام قصه کرد ، من قصه
او را که کسی برام گفته بود چندین
سال قبل نوشته بودم ، و اکنون
به اصطلاح قهرمان داستان
خودش آمده بود و تقاضا داشت

مانند یک درخت بی حاصل
ریشه های تنش خشکیده پیچیده
فضن چنان بزرگ بود که در گور
تنگ سینه اش نمی گنجید -
روایات مذبذبه او لحظه های
رامی انباشته در چشمانش
قصه یک راز خوابیده بود -
رازی از یک درد میخور و انسوز -
صدایش از درون یک چاه
خشکیده و قحطی کشیده بیرون
میداد ولی من میفهمیدم و می نوشتم
شاید او غیبت می نمود و وقت ترس

مستول و بار من بود، بدو میخواست
سید دوستی منم که گسرد
ولی نمیدانستم که من
کوچکترین تاملی به این دوستی
وصلت ندادم. از آنجایی که
احترام پدر را فریضه خود میدانستم
در حد اعتراض بر نیاوردم. و -
بالاخره با هم نامزد گردیدیم. دور
نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من
نتوانستم کوچکترین جاسوس را در
قلبم به او اختصاص دهم. از
دیدن قلب من فرجه میبستم. با
کوچکترین بهانه از او فاصله میگرفتم.
بالاخره با هم از دلایلی که
من موجود مخفی خود میدانم
بودم. یکسال افسوس میگویم -
شد که احساس کردم که کسی
زناشوهری برام طلب داشت. -
استه خانم سواد خواندن
نداشت که چه اهمی حرف
سخن گوئی من کانی آنها نبود
ولی در عوض قلبم داشت که سواد
عشق و محبت نسبت به من و خیلی
میکوشید مرا خوشحال و شاد
نگهدارد ولی من غری در لجن
زار غرور و افتاد و فریب میخوردم
آرزو داشتم خانم با سواد داشته
باشم تا آنچه را که نزد انیس
گیرای ادبی جلو میگرد بخواند
و برانگشت هنر آفرین من تحسین
گوید. این همه خود پشتمی را
موجود تخیلی بار آورده بودم
پیوسته در حال تخیلات که هیچ
رابطه و پیوندی با حقیقت
زنده گی نداشت به سرمیبردیم.
خلاصه در جهان دیگری زیست
میکردم. خانم به همین گوی -
چکترین علاقه بی نشان نمیداد
عشق و علاقه او فقط در وجود
من خلاصه میشد.
کم کم احساس کردم که تحمل
وجود او برام رنج آوراست با خود
میگفتم: صفت است نه صفتی بی
چون من با زن بیسواد و زنده گی
کند آرزو داشتم فریضه داشته
باشم در حالیکه او قادر به سواد
فرزندگی بدنیها نبود.

بالاخره تصمیم گرفتم کام رابا
او یک سرو کم. آنشب نمیدانستم
اود رچی رویای خوش از آینده.
اش فرورفته بود که باخوشیست
عقیده ام را اظهار کردم.
نخست خیال کرد شوخی میکنم
ولی همینکه دانست در تصمیم
خود استوار به شدت گریست
خوگه ش را بهایا هم افکند قسم یاد کرد
که خواندن و نوشتن را بیاموزد
ولی من فریاد زدم: من فرزند
منخواهم و تو نمیتوانی برایم
فرزندگی بدنی بیاوری. یک عالم
پاس و اندوه گفت: از کجا
میدانی که نصر از تو نباشد؟
اوه تلخی میگریست ولی گریه
اود رشوره زار قلبم کوچکتر من
تاثری نداشت. و من که از عهد
پرداخت مهره اش به سهولت
میتوانستم بدرشم، به اشک
هایش به التماس هایش، به
فغان و سوسنگد هایش هیچکدام -
شان لغتا نکردم، تا صبح دیده
برهم نهادم و همینکه خورشید
بایرتو زربش از افق مشرق سر بر
کرد از ستر برخاستم و دیدم
را از تصمیمی که گرفته بودم آگیا
نمودم. او کجا میتواند با رای
من روی مخالف نشان دهد
پس از کمی گفت و شنود راضی
شد. مراسم طلاق خیلی ساده
صورت گرفت زیرا اکنون خانم
کسی نداشت بدش چندین پیش
فوت کرده بود. یک تازمه آن
بدن و تروتنش بود. با اخذ مبلغی
به عنوان مهریه در حالی که
چشمانش از غرط گریه وین کرده بود
محضر راترک گفت: از آن به بعد
من بودم و چار دیواری اتناقی
و یکشت تصورات واهی. اشک
خانه ورق هارا بهم سهاه
میکردند.
دو سال گذشت و من همان -
بودم که بودم. زنده گی را از در -
په غفلت نگاه میکردم و از زنده گی
واقعی و تلخی های آن گریزان
بودم. تا آن که یک شب همه چیز

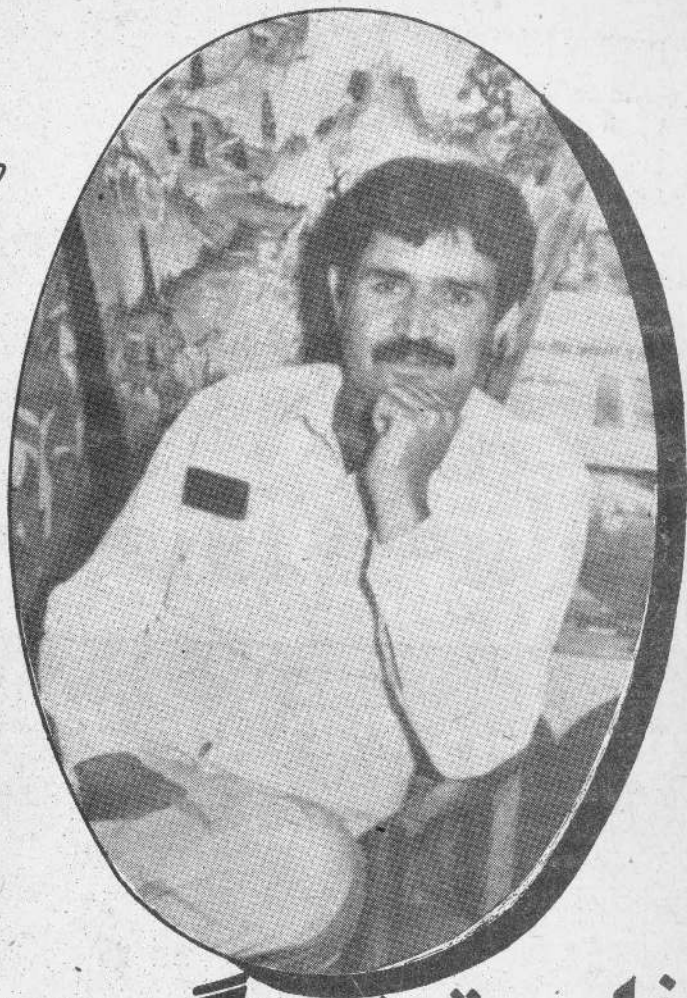
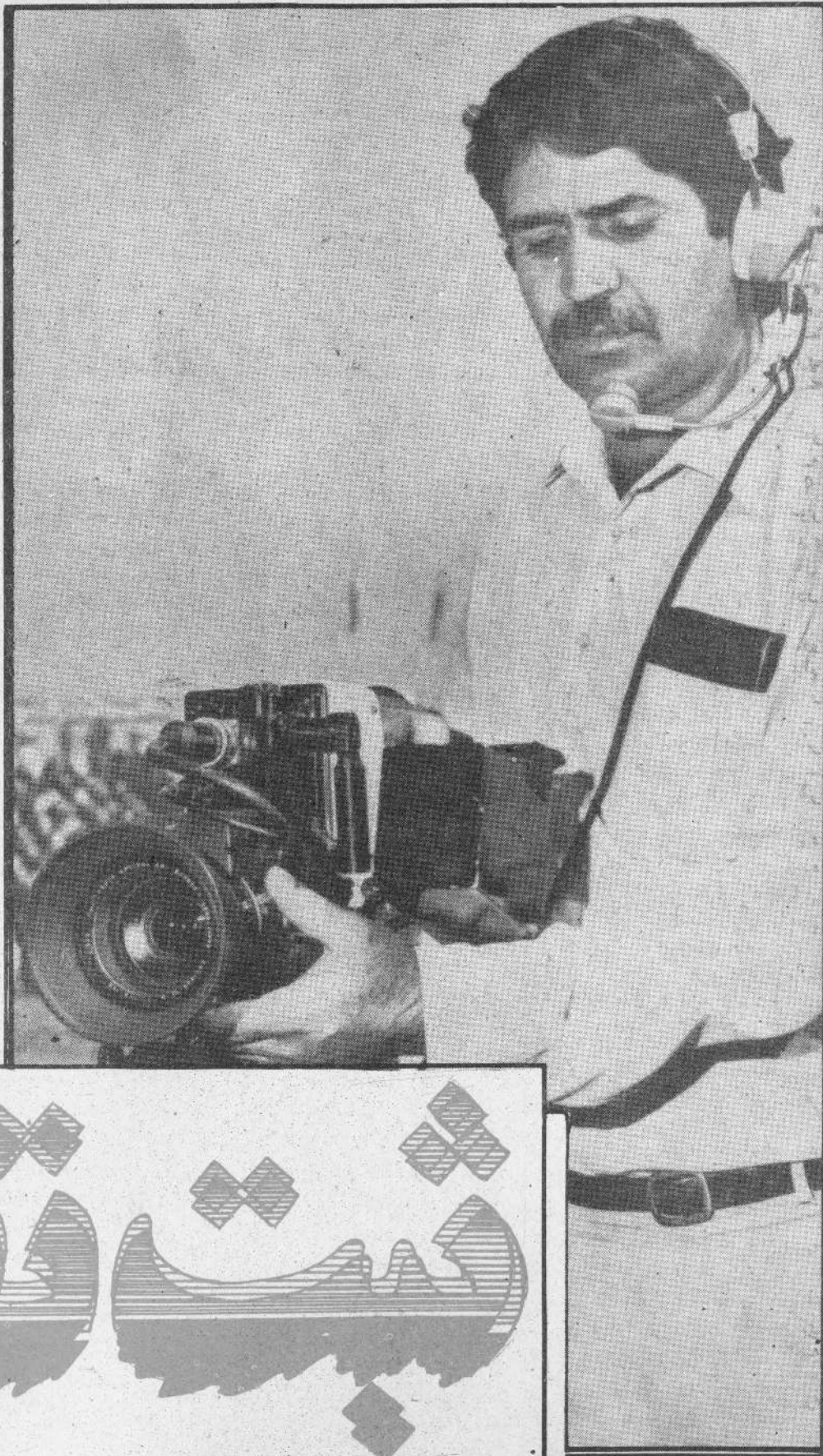
عوض شد.
یک شب زیبا و خیال انگیز
بهار بود. بوه های ابر در میانه
آسمان مستانه سرد و گرم می
نهادند و می فریدند. انعکاس
نور چراغ های خیابان در آبهای
ایستاده بی روی جاده منظره
دلپذیری ایجاد کرده بود. در
یکی از ایستگاه های شهر منتظر
موتور بودم تا به خانه و از این
منظره دل انگیز قلم فرسای کنم.
مردی آمده به شوم نزد یک
شد و شنید چراغ قلمی از صورتش
را روشن کرد و لنگی کهنه
به سر و گلوش پیچیده. لی به یاد داشت
از سراهای کثافات می بارید
وقتی مقابل ایستاد لبخندی -
زده گفت: آقا ساعت چند
است؟ به ساعت نگرستم بازده
شب بود باخشرویی گفت: یازده
بجه. فکر کردم همین که جوابش
را بدهم از کسایم رد خواهم
شد ولی اود در حالیکه پس گردن
رامی خارید و باره سوال کرد:
منتظر موتور استی؟
گفتم بله!
شما هم انتظار موتور دارید؟
در حالیکه به اطرافش نظر
می انداخت خنده می نمود
گفت: من منتظر مشتری استم.
بعد ست هایش نگرستم فرو رفته
چیزی نبود که منتظر مشتری
باشد، خیال کردم شوخی میکند
بی میل نبودم تا رسیدن موتور
خودم را با او سرگرم کنم. قطره
سگرت را از جیب بیرون کرده بگری -
تی تعارفش کردم. یک دانه برایش
بود است با لایتم. سگرتش را -
آتش زدم
طرز سگرت دود کردنش را انستم
که متعاده نیست زیرا نهی از
سگرت را در دهنش فرو برد نظری
به سراپایش انداخته گفتم:
گفتی که منتظر مشتری استی؟
خنده معنی داری نموده گفت:
بله منتظر مشتری استم ولی این
روزها کسی به سراغ من نمی آید

نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل
ولای کوچه ها مردم را فراری -
ساخته است.
یقین داشتم دیوانه نیست
ولی از حرف های بی رویایش
هم چیزی دستگیر نمیشد.
خودم را به صحبتش علاقه مند
نشان داده پرسیدم: خوب
بالاخره نگفتی چی میفرشی؟
چشمانش را به گوشه بی از خیابان
دوخت و بدون آن که در چشمان
نگاه کند بالحن زنده می گفت:
بستر نم و آفوش گیر، این توانستی
که مرا تعیشناسی تلم جوانهای
شهر با من محرومت دارند.
لحظه بی با خود اندیشیدم
میخواستم از او فاصله بگیرم مگر
دیدم من هم جوان، آتش شغوت
یک باره در وجودم مشتعل گردید
قلب شروع به تپیدن کرد و گوی
آن مرد افکار درونی را به خوبی
درک کرده بود. در حالیکه به
سوم اشاره مینمود برای اقتصاد
او واسطه بود و من هم جوان مجرد
تم داغ شده بود و آرزوی لعنتی
که چند دقیقه بعد در اختیارم
قرار میگرفت سر از پانمی شناختم
مبدل به یک پارچه شور و هو
شده بودم. هوس کشنده و لسی
دلپذیر. تا آن شب اصلا به فکر
زن نبودم. تلم سرگرمی من همان
پارچه های نفیوانتیک ادبی
بودند که بر تار و پود وجودم
حکمرانی داشتند.
مرد از پیش من از نیالشی
از چند کوچه که ملواز کثافات
و گل ولای بود گذشتم عاقبت
در انتخابی یک کوچه تاریک که
بوی زنده بی فضایی آنرا نباشد
بود مقابل دری ایستاد. نگاهی
به اطرافش نموده پس از آنکه
مطمئن شد کسی مراقبش نیست
با پشت دست به علامه رمز چپ
ضربه خفیف به درواخت، صدای
بایی از پشت در به گوش رسید
و لحظه بی بعد در با صدای

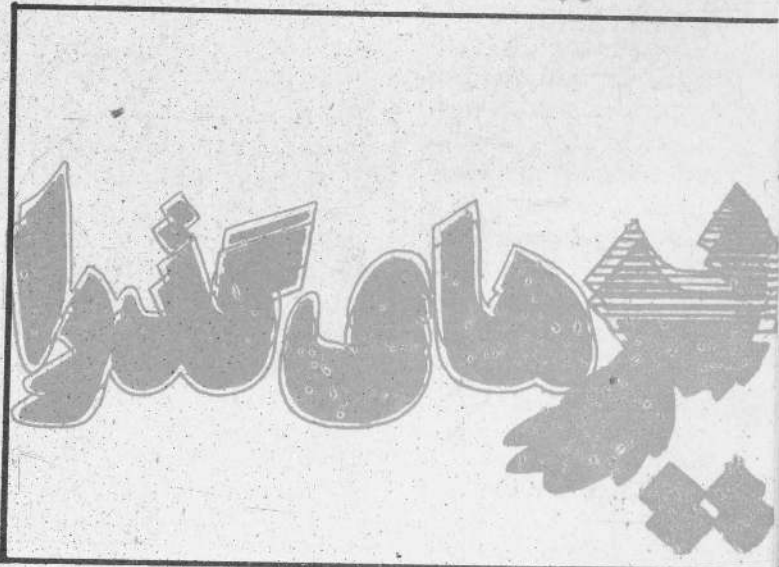
و اینبار بای صحبت هنرمند و
 با فلمبرداری می‌نشینم که از آغاز
 کارش همچون عاشق دلباخته بی
 برنظم و به خصوص هنر فلمبرداری
 بوده است.
 بلی اینبار سخن بر سر فلمبرداری-
 هست که با مهارت و زندگی خاصی
 در ثبت آهنگها به خصوص درین
 اواخر همه گرفته است.
 بانام فاروق زرنگ همه گان آشنا
 استند، بانام فلمبرداری که در
 قسمت دایرکت و فلمبرداری آهنگ
 ((اهل هرکجا که باشی باز هم
 افغانی است)) بر سر پانها
 افتاد و کارهایش بسیار زیاده
 د پکری گل کرد و میکند.
 با او برای انجام مصاحبه در
 دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه
 در دفتر را گشودم دیدم که
 چند مصروف است تنها او نه
 همه همکارانش به کاری مصروف
 بودند، یاد پدرم از یشت میسر
 برخاست و با لبخند صمیمانه بی
 به داخل رهنمایم کرده و بعد
 در صوم نشست.

مصاحبه از فریبا سرلوی

مصاحبه‌ی کمره‌مین تلویزیون



با فاروق زرنگ تلویزیون



ظا هر خیلی آرام وی تکلفی دارد
 و من پس از لحظه بی درنگ
 ازین دروین در صحبت را باز
 کردم و آرام آرام سپرد صحبت را
 سوی هدف اصلی آورده پرسیدم
 شما در کارهای اخیرتان
 مخصوصاً در ثبت آهنگها به کجایی
 جدید کار را پیاده نموده اید یا
 آن ها اندیشه خود شما بوده یا
 برود یوسران به شما ایده داده
 اند؟

در حالیکه چهره اش جدی
 مینمود ولی با صمیمیت به سوالم
 نگریسته گفت:
 خیر (من در جلوی کارکره
 چیز چیزی از دایرکتوران هم
 آموخته ام و در ثبت آهنگها خودم
 برود یوسر می‌باشم و از اندیشه خود
 کار گرفته و کوشش منم است تا تحفه
 خوبی نه تنها برای هنرمندان
 بل برای هموطنانم تقدیم نمایم.
 شما می‌توان کار شما را یک کار
 هنرمندانه توصیف کرد؟

اگر خود خواهی نکم می‌توان
 گفت که بلی من با پشتکار و توان
 بدون آن که از کارها شانه خالی
 کنم به وظیفه ام می‌رسم و بیشتر
 می‌کوشم تا در کارهای هنری ام -
 ذوق هنری داشته باشم و همه
 کارهایم را هنری گفته نمی‌توانم
 زیرا هر کاری در وقت و زمانش
 انجام می‌یابد و ثبت آهنگها به
 خصوص فلمبرداری در ساحه هنر
 جز کارهایم است.
 شما معیار انتخاب
 تصاویر در لحظات گذر احوال
 ها چه گونه است؟

حرفم را قطع نموده گفت:
 برای من معیار انتخاب
 تصاویر در هر لحظه و حالت
 عادی است به طور مثال می‌توان
 کار را با کاریک یا اکثر مقایسه
 کرد.

داکتر در کارهای روزانه خود
 به صورت عادی می‌رسد اما در وقت
 عملیات با اجراء تر کارش را پیش
 می‌گیرد و من هم کارهایم را
 همینگونه در هر لحظه و زمان
 انجام داده ام.

هنوز چه تصویرهای ثبت
 نشده بی در ذهن تان دارند؟
 شاید وقت ندارند یا شاید هم
 امکانات؟

در ذهنم تصاویر هست که
 امکانات ثبت آن ها هم وجود

دارد اما باید آهنگهای را مطابق
 به آن ها جستجو نمود.
 شما دلتان خواسته
 چیز خارق العاده تصویر
 برای تلویزیون تهیه نمود
 و هدیه کنید؟

در صورتیکه چیز خوب و -
 خارق العاده بی را پیدا کنم
 حتماً برای تلویزیون هدیه می‌اف
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -
 آهنگهای را که ثبت و با فلمبرداری
 منم است همه اش هدیه بیست

برای تلویزیون.
 شما برای تان به ولایات و
 خارج کشور چه گونه بوده وجه
 در سهای به شما داشته اند؟
 - سفرهای که به خارج کشور
 نموده ام همه اش در روند کارم
 تشویق کننده بوده و در همین حال
 توانسته ام تعاون خوب به کشور
 خود بیاورم.

و سفرهای که در ولایات کشور
 داشته ام تا حد سکن کوشیده ام
 تا تعاون خوب بیدرد بخسور
 همراه داشته باشم.
 مثلاً به کدام کشورها سفر
 نموده اید و از آن جاها چقدر -
 آموخته اید البته در رابطه به کار
 تان.

سفرهایم به دمارک،
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده.
 زمانی که در فرانسه بودم در کان
 عکاسی کار می‌نمودم و از آن جا هم
 توانسته ام چیزی بیاموزم.

پس کار عکاسی با فلمبرداری
 نزد یکدیگر با هم دارند؟
 - به نظر من منشا و اساس فلم
 برداری را عکاسی تشکیل می‌دهد
 یک عکاس می‌تواند فلمبرداری خوب
 شود به شرط آن که تخنیک تصو
 تکنیک های عکاسی را بداند.

در حدود چند بار چه
 آهنگ را فلمبرداری نموده اید؟
 - در حدود یکصد و بیست

آهنگ را.
 چه ره آورده های در ساحه
 کارتان دارید؟

دو مدال از طرف س. د. ج. ۱۰.
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی
 ج. د. ۱۰ و همچنین با تمهید
 تصویرهای آهنگها اهل هرکجا که باشی
 نی باز هم افغانی است جایزه
 تشویقی هم گرفته ام.

نوشته: دکتر امین زمان



ونتایج زیانبار جسمی و روحی آن

از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

به سه گروه یعنی مکتورهای اجتماعی، نوزولوژیک و روانی میتوانه هنجار شوند . الکول سبب چندی از یگرگونه‌های در دست و پد میگردد ؟ الکول سبب تغییرات و نسی نظی های مختلف میتا بولیک در اوردن انسا ن میگردد . - بالای میتا بولیم ویتامین های B خصوصاً ویتامین B₁ تا تیر کرده و در نتیجه زیان های منتشیه مختلف در سیستم عصبی مرکزی ، سیستم عصبی محیطی و سیستم عصبی اتونیم از آن به وجود می آید ، تا تیرات سوز آن بالای جهاز هضمی به شکل التهابات معده ، سرطان هلو تغییرات در جذب مواد غذا یی ظاهر میگردد ، سخت شدن و پیا پیچیدگی ، حادثه ناگوار دیگر پست که در رفیعی زیاد اشغال صبه به صورت مداوم از الکول - استفاده میکنند به وجود آمده میتوانه . الکول سبب یک سلسله تغییر غیر قابل برگشت در قلب

وسيله الکول ناگزیر و ناچار باید به صورت مرتب از اندازه های زیاد تر آن استفاده کنند که به این ترتیب آهسته آهسته وابسته‌گی به الکول به وجود می آید . در ایجاد وابسته‌گی به الکول محیط زیست شخص ، مسایل تربیتی ، اعتنا ت ، عقاید مذهبی خستگیهای بیش از حد جسمی و روانی ، موجودیت نارامی ها و صریات روحی شدید و یا خفیف و مداوم نیز اهمیت دارد . البته عوامل فیزی نیز در ایجاد وابسته‌گی به الکول رول دارد مانند : وفرت الکول در محیط و دسترس سهل به آن ، استفاده از الکول به قسم تجربه یی ، به وسیله نوجوانیکه یکی از اعضای خانواده او معتاد به الکول شده اند و او گاه و ناگاه جهت به رخ کشیدن آزارتی خود و تیره الکول مینوشند طوری که ملاحظه میشود عوامل سبب وابسته‌گی به الکول ، توب ناگون و فراوان است که مجموعاً

از الکول به وجود می آید . وابسته‌گی به الکول چینی گونه به وجود می آید ؟ طوری که گفته شد از اثر استفاده از الکول د یگرگونه‌های مشخص جسمی و روانی ایجاد میگردد که آهسته آهسته این د یگرگونه‌ها شکل ثابت را به خود میگیرد . الکول در مرحله اول به انداز کم ، تا تیرات آرامش بخش تسکین کننده ، نشاط آور و تسریع کننده فعالیت های روانی را دارد به همین علت کسانی به این گونه تا تیرات روانی الکول نیاز دارند و به آن مراجعه میکنند که با محیط زیست خود تطابق خوب نداشته و یا بی نظمی های روانی از نوع Neurosis و یا تشوشات شخصیت داشته باشند . این گونه اشخاص در مراحل اول با استفاده گاه و ناگاه از الکول بروی های روانی خود را ظاهر اخل میکنند ولی سرانجام به مرحله یی میرسند که از اثر د یگرگونه‌ها ایجاد شده جسمی و روانی به

از نظر اجتماعی ، الکولین عبارت از استعمال افراطی مشروبات الکولیک است که سبب تشوشات در نروم های معیاری سلوک و روش شخص در محیط زیست ، خانواده ، جامعه و هر چه کار شده و همراهی آنها یی برای صحت خود شخص الکولیک و آسایش و آرامش سبب اهرالی می باشد . از نظر طبی ، وابسته‌گی به الکول ، یک حالت بیماری و غیر نورمال است که شخص از اثر استعمال زیاد و مداوم الکول - سرانجام به مرحله یی میرسد که خود را ناگزیر به استفاده از آن میدانند و این ناگزیری به علت احساس نشاء و یا خمار و هم برای جلوگیری و کاستن اضطراب روانی و یا تکالیف طاقتفرمای جمعیت که در نتیجه ترک و یا عدم استفاده

الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شرابین وورید هائیز میگردند .
واقعات التهاب و سرطان غدّه
یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها
بیشتر تعاد ف میگردند .
نشاء یا مستی الکولیکست
چیسث؟ نشاء یک حالت روانی
غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال
شدن تدریجی تشردماغ وازبه
بین رفتن تاءثیرات کنترل کننده
آن بالای سایر نواحی دماغ به
وجود می آید و ناشی از تاثیرات
(Toxic) توکسیک وسموم
کننده الکول بالای حشرات
دماغیست . در شروع این حالت
تسمی یا نشاء شخص یک احساس
سر لذت بخش گرمی در بدن کرده
عضلات به استراحت (Relax
معرض شده و یک حالت آرامش
جسمی وروانی به وجود می آید .
حالت مزاجی شخص یک نوسان
به جهت مثبت داشته احساس
رضایت از خود و اطرافیان زیاد
شده و یک حالت اطمینان و اعتماد
به خود به صورت گاذب و شیرین
طبیعی به وجود می آید ، شخ
واقعیتهایی را از دست داده
امکانات خود را پیش از حد از یاد
بی کرده و خود ستایی میکند .
نیروی خود آگاهی (Autocritic
نزدش تنقیص مییابد ، اعمال و
سلوک خود و دیگران را نمیتواند
واقع بینانه و درست ارزیابی کند
در صورت پیشرفت حالت نشاء
انیماد مزاجی شخص به بیگانه
حالت حساسیت تبدیل شد مقابل
هر موضوعی واکنش میدهد ، به
آسانی از رده شده و یک حالت
متأثری علاقه را به خود میگرد
تعبیه وی شدت یافته و امکان
دارد بعضی اعمال و حرکات
Empulsiv به وجود
بیاید ، شخص درین مرحله به
آسانی به اعمال و حرکات
Agressive و تعرضی نسبت
به اطرافیان و یا نسبت به خود
ممکن است دست بزند و حوادثی
را که از نظر قوانین و مقررات
اجتماعی و طب عدلی ، دارای
اهمیت ویژه است به وجود بیاورد

درین مرحله (Coardinat
انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از
بین میروند و شخص نمیتواند توازن
خود را حفظ کند ، ادای کلمات
نیز واضح نمیشد که این عدم
توازن و مشکلات در تکم از نتیجه
تاءثیرات سموم کننده الکول
بالای دماغ کوچک یا Cerebellum
به وجود می آید .
در پایان حالت نشاء ، غالباً
کسالت و خسته گی و کوفته گی و درد
عضلات ، سردردی ، تلخی و
بد مزه بودن دهن ، تشنه گی
و فرط حساسیت به وجود آمده و
یک حالت سقوط مزاجی به شخص
دست میدهد که این همه از اثر
تأثیر سموم کننده الکول بالای
انساج عظمی ، معده ، جگر و
سر انجام دماغ به وجود می آید .
گاهی تسم حاد الکول نیز
به وجود آمده میتواند که درین
صورت حالت شعوری روشن از
بین رفته و شعور به مکرریت و
خفایات میگرد و ممکن است تا
سرحد کوما نیز برسد ، درین
حالت گاهی تشنجات مشابه
به مرگ نیز به وجود آمد میتواند
و حتی ممکن است تفرط و تبول
غیر ارادی نیز صورت گیرد .
الکولیزم مزمن چیست؟
الکولیزم مزمن یا وابسته گی
به الکول طوریکه در آغاز نوشته
نیز گفته شد ، عبارت از یک
سیلان بیماری و غیر قابل جلوگیری
به نوشیدن الکول است و نشان
دهنده وابسته گی جسمی و
روانی شخص به آن میباشد ، در
اثر آن شخص به صورت متناوب
(Periodic) و دایم
مجبور است الکول بنوشد و در
نتیجه آن تدریجاً بی نظمی های
جسمی وروانی در او پیدا میشود
و شخص به تغییرات غیر طبیعی
در شخصیت و روان خود دچار
میگردد .
الکولیزم مزمن به صورت
تدریجی و خفی به وجود می آید

بدون آن که شخص متوجه این
حادثه گردد ، پیش از آن استفاده
از الکول ، تصادفی بوده و گناه
گاه صورت میگیرد که تدریجاً
مقادیر استفاده از آن بلند رفته
و به صورت منظم و مرتب تبدیل
میگردد ، با پیشرفت این حالت
به تدریج تغییرات در روان و
شخصیت شخص تا سرحد تبول
الکولیک شخصیت به وجود می آید
الکولیزم مزمن را در سه مرحله
جد اگاه میتوان در نظر گرفت ؛
شخصیات مرحله اول عبارتند از
۱- از بین رفتن رفتار استغراق
در صورتیکه نشاء خفیفی
شدید هم باشد .
۲- کاهش و از بین رفتن نیروی
بازدارنده استفاده از
اندازه زیاد الکول .
۳- برخی از حوادث و واقعات
بیش از استفاده از الکول ،
فراوانتر میگردند که نشان
دهنده اختلال در حافظه
است .
۴- صورت به استفاده از اندازه
زیاد الکول به خاطر به
دست آوردن نشاء آشکارا
که این حالت نشان دهنده
ایجاد حالت تحمل (Tolerance
مقابل الکول است .
مرحله اول الکولیزم مزمن
ممکن است ۲-۳ سال دوام
کند ، شخص وابسته به الکول
آهسته آهسته به مرحله دوم
الکولیزم میرسد که درین مرحله از
علامه مهم و دایمی آن به وجود
آمدن علامه قطع دایمی و صفا
شدن (Abst in a nce
این علامه طوریکه روزیکه
شخص الکول ننوشد ، مانند
تکلیف ناگوار جسمی وروانی
دچار میگردد از تبیل سرخشی و
برخونی رنگ های خون در روی
پروخون شرابین صلبه در چشم
پیش قلب ، شارخون یابین ،
احساس ناگوار و دردناک درنا
حیه قلب ، سرخشی ، سردردی
برق زیاد ، چلک شدن جلصد
انگشتان ، رعشه دست ها ،
درد های عضلات و مفاصل ،
تشنجات هضمی ، بی اشتها
تشنه گی ، اختلالات خواب

و غیره ، بعد از یک مدتی به
اجزای فوق بی نظمی های روانی
نیز افزود میگردد که به شکل
تغییرات مزاجی انعطاف
اضطراب ، ترس وید هانسی ها
میباشد ، علامه قطع دایمی کم
کم شدید تر میگردد و در نتیجه
شخص معتاد مجبور است جهت
جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار
فوق بازهم به نوشیدن مقدار
زیاد تر الکول بپردازد ، این
مرحله ممکن است از ۲-۵ سال
دوام کند .

در مرحله سوم الکولیزم مزمن
تحمل شخص مقابل الکول دوباره
کاهش مییابد ، شخص با اندازه
کم الکول ، به حد اعلا می
مستی دست مییابد ، درین
مرحله شخص به صورت منظم از
الکول استفاده کرده که به صورت
عادی و بدون زحمت و به شکل آب
الکول مینوشد ، این حالت
نوشیدن به صورت مسلسل و تا
یک هفته دوام کرده و شخص
تقریباً در حالت نشاء دایمی قرار
دارد ، درین مرحله وضع جسمی
شخص نیز وخیم تر میگردد ،
کسالت شخص خیلی زیاد بوده ،
عرق زیاد ، فشار یابین ، تشنجات
نظم قلبی ، تنفس سریع ولسی
سطحی ، بی اشتها ، استفراغ
و لاغری به وجود می آید ، درین
مرحله از اثر استحال و تخریب
دماغ کوچک (Cerebellum)
علایمی به شکل سرخشی ، بی
موازنه گی در حرکات ، مشکلات در
تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات
نیز به وجود می آید .
با پیشرفت این مرحله تحمل
شخص مقابل الکول بازهم کاهش
یافته و با مقدار یکم الکول نشاء
میگردد ، ممکن است حملات
تشنجی به شکل مرگی (Epilepsy)
نیز درین مرحله به وجود بیاید ،
تغییرات در وضع روانی و از جمله
حافظه شخص عمیق تر شده ،
حالات تعرضی (Agressive
ممکن است به مشاهده برسد ،
شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً
به تغییرات منفی معرض میگردد
اختلالات عمیق روانی که از

بقیه در صفحه (۱۸۴)



از غزیت

دلیپ کمار مردی از غزیت

ترجمه مهدی دعاگویی

دلیپ کمار میگوید :
هنرپیشه ها موجودات اسرار آمیزند .
آنانی که صاحب ادراک ظریف و اجسام لطیفند
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنرپیشه
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

❖ دلیپ صاحب ! شما که بهره
کافی از اهل بیت و کفایت هنری
داشتید و صاحب شهرت و ثروت
درخشان و توجه نیز هستید ، آیا باز هم
کدام کاستی و پاکبندی را در -
زنده گیتان احساس میکنید ؟
- طرح شما نهایت ظریف
است ، ثروت و شهرت به مثابه
هاله بیست که غالباً محتاب رابه
دور خود میپوشاند ، ثروت همیشه
در بانک ها و صندوق ها
نگهداری میشود ، که خیلی هم به
انسان متعلق نیست ، شهرت هم
مانند سایه بیست که بانگامه های
مردم که مانند آفتاب است ، هستی
پیدا میکند .

به نظم ، شهرت گاهی وسیله
فطرت است ، به ویژه زمانی که انسان
رویا پس شود و برای کسب شهرت
به سویی جنون برود ، در آن حالت
این شهرت ، در واقع یک احساس
عمیق و پیچیده ، خطر است که انسان
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی
تبادل روحی خود را از دست

میدهد . من شهرت خود را مرمون
لطف صمیمانه و سخاوت ندانم
برادران و دوستان میدانم که
فلم های مرا میبینند و به آن ارزش
قابل میشوند ، من این سخاوت
و لطف بیکرانه آنان رابه حیث
هاله دوست داشتنی شهرت
خود پذیرفته ام ، من با خود
و وجدان خود سخت در ستیزه در
گیراستم برای این که ، باید این
هاله لطف آمیز در ستان را همیشه
به دور خود داشته باشم ، باید
تنبیات و توقعات علاقه مندان را
بر آورده باشم ، باید حق این
دوستان حق شناس را ادا کنم
و این به یک وسیله ممکن است ،
آن هم کار و کارموانق و مطلوب
کار هدف مند و برابر ، کار صادقانه
و موافق به خواسته های مردم و

آنانی که مرا میخواهند این بزرگترین
دین برحق و مسلم مردم است که
باید آنرا بی شایه ادا کنم و این
احساسات پاک و شسته ، این
نوازش های بی لوث و شفافانه
این چشم داشت های بی ریا
و هنر دوستانه شان را نباید
با خنده و فریب ، تقلب و پنهان
کوزی به خاطر پول و مکتب به
بازی گرفته من در برابر مردم
بزرگترین مسؤولیت ها را احساس
میکم .
اندهان می کم یک موجود عاجز
و ناتوان است ، این مردمند که
مرا میانه ناز ساخته و جای برایم
در طاق سینما قایل شده اند
و مرا در سکوی بر طنطنه هنر سینما
هند جای داده اند . درست
است که هر انسان فطرتاً در -

جستجوی پیشرفته ارتقاء شهرت
و طلب ثروت است این سرائر در
ذهن و ضمیر هر انسان جای
بزرگی داشته و یک بخش آمال و
اندیشه های او را استیلا کرد
ولی این آرزوها را از مجاری
مفروض و درید استحقاق باید
حاصل کرده از راه های غیر
مجاز و ناصواب .
❖ دلیپ صاحب ! تا قبل از ورود
شما در سینما هند ، شیوه
وروش فلم های هندی به گونه
بود که شاید شما فلم های آن روز
را دیده باشید و این قول را تا
کنیده ولی با آمدن شما در جهان
سینما ، شمایل و سیمای کار - رخ -
دیگری به خود گرفت - یعنی یک
طرز خاص و یک روش استثنای

که پاک داشته هاستانات داشته
فلا در سینما هند پیاده شد -
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود
داشت و یا این که برداشتی
داشتید از فلم های روز ؟ آیا
اصطکاک پدید آمده در هنر شما
باید پدید آمده های سینمای آن روز ،
سبب این سیمای جدید در تنهیل
و هنر سینما هند شده است ؟
- پرسش شما دلچسپ است -
از دیگرگونی سیمای سینما هند
باورود من ، در سینما ، حرف
میزنید در حالیکه ابقان اعتراف میکنم
تاحال نمیدانم چی کارنامه یی
رابه سینما انجام داده ام ؟ قبل
از ورود به سینما فکر میکردم تشهیل
کار نهایت دشوار است ، تصور
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه
لطفاً صفحه را برگردانید

دلیپ کمار: مردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری رابه حیت مادر و ان دیگر رابه سمت پدر میزد. از یکی جدا نمیشود باید احساسات و هیجانات یک عاشق واقعی را حالی کند، در حالیکه عاشقش هم نیست. آن یکی بیمار میشود، با میسد التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیست بازتاب دهد.

آن دیگر میمیرد، بازم از مثل میخوانند، عمیق ترین تأثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارب دهد، از خود نشان دهد، حالا خود تصور کنید، آوردن و حالی کردن و تجارب دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تصمصی هم نباشد، کار سهل است؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوه، یا بیماری مادر، یا مرگ پدر، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد، ولی حکم تشبیل و ترسپ تشبیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند. اما با هر نوع تلقین روانی، روان چون ضمیر واقعی یا امر را نمیداند، بناً در همین جاست که کار تشبیل مشکل میشود، یعنی هنرمند به (نه پذیرفتن) و (نه پذیرفتن) درگیر میشود.

مثلاً بسیاری از اوقات، وقتی میدیدم در فیلم مادری میمیرد، یا خود میگویم: این هنریشه چی گونه یک زن غیر را، در مقام مقایسه با مادرش قرار میدهد؟ آیا او به

مادرش فکر نمی کند؟ وقتی به چهره مادر فلمی خود نگاه میکنم آیا میتوانم ذهن خود را همانا نمایند تا ممل کارش نشود؟ ولی برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر با خود فریبی متوصل میشد آیا در یک ستیز درونی قرار نمی گیرد؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برایم بود.

من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان، درست است و کدام آن نادرست فقط باید اندیشه های که میخواستم سمت پایو کنم و یا پیروی از اصول (پراگما - تنیم) آرزو میکردم وارد عرصه واقعیت هاشم، همواره از خود میپرسیدم چی گونه میتوانند؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد.

مخصوصاً به تریه (لورنس - الیویه و سترتراس) فکر میکردم. وقتی وارد معرکه فلم و سینما گردیدم با همه و فوفا کبیر درگیر شدم، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فریبی نشود و - شماری فقط پول به دست می آور - دندود یگر به هیچ اسم و رسمی پایبند نبودند، شماری کار را به اساس تکنیک پیش میبردند که از آغاز تا انجمل از احساس و بازتاب احساس، از کشش و واکنش از دقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شمه و شمایه بی به مشام نمیرسید.

ولی من فکر میکردم: وقتی یک دهقان دهاتی را، محیط کار و وزنده گیش را، شرایط وزنده گیش

از غزنه

از خرمن بزرگ هنراست من تاجایی به فلمهای تجارتی، اعتراض نداهم که برای مردم اعتقاد قایم نکند. . . . فلم های تجارتی اگر در سینما به وجود نیاید، باک نا هنری

و طرز معصیت او را، نحوه برخورد و کردار او را، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نمیدانم و از لحاظ سوسپوژنی، او را نمیشناسم چگونه ممکن است او را نمایشی بدهم.

اینجا مطالعه - سوسپوژنی، مطالعه محیط وزنده گی، مطالعه مردم شناسی، مطالعه اتوگراف مطالعه عنعنات و کلتور و حتی تاریخ را لازمی شمرم.

روزی با خود گفته بودم: حالا به دیگران میگویم بی خبری، گناه است و در بی خبری کاری را انجام دادن گناه بزرگتر.

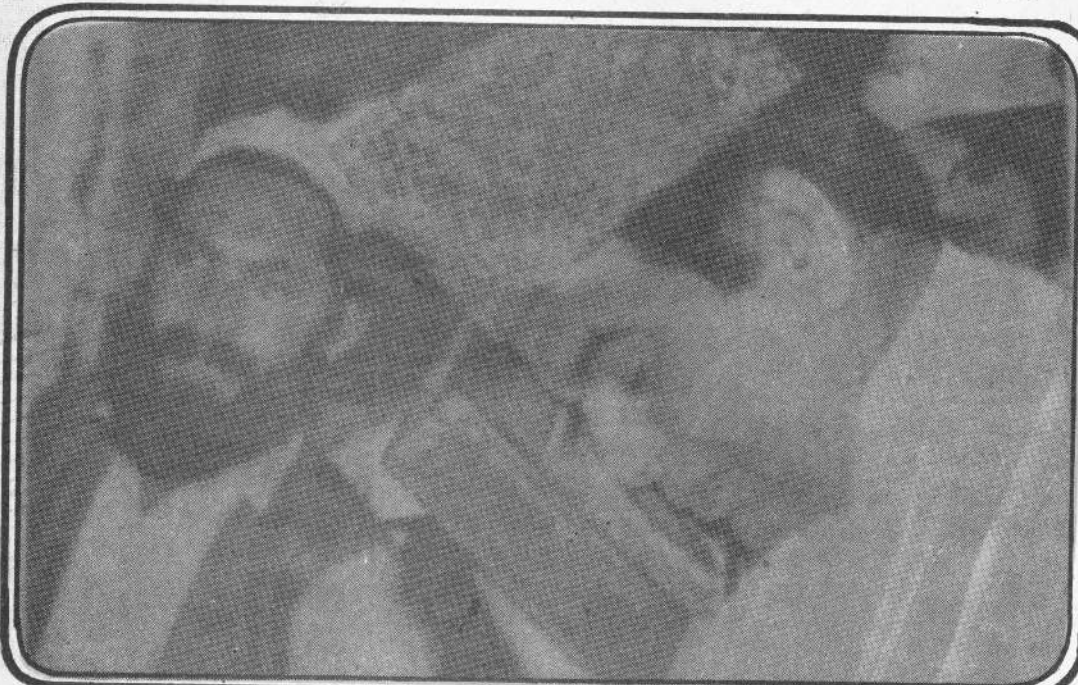
ما همه تا حدودی بی خبر استیم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمیشود که از هر لحاظ کامل باشد، ولی در کاری که دست میزنم، به شغلی که متوصل می شوم، با میسد کم از کم، خود را آگاه بمانم. به گونه مثال: در صحنه بی، یک هنریشه نقش یک انقلابی را در زمان انگلیس ها بازی میکند، این هنر - مند باید عصر انگلیس ها را در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعمار به اساس تاریخ کشور پیاده کند، ورنه مردم به آن باور نمیکند و حق دارند بگویند آن چه دیدیم، همه دروغ است.

من عقیده دارم باید همه چیز را آموخت. شما به حیت یک هنرمند بی همتا در مورد فلم های تجارتی و هنری چی نظری دارید؟ آیا فلمهای امروز، فلمهای هنریشه؟ - هر یک پدید می آید که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند، خوشه بی

آگاهی، دانش، علمیت و درک - لطیف و احساس ظرف به کار است، باید از این پدیده ها، هنرمند، کارگردان، کمره مین، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند. شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که شما و موهای سر شما، راز بزرگی را در کار هنری تان با خود دارند. . . . آیا به نظر شما این یک راز است و یا یاد یگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند؟

هیچکس نیست و حتی فکر نمیکرد که میمیرد. . . برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیتلر در گینودن با جنبه او هم و سواها که هارنان، آن را (خرافات) میگویند، امر کلاً بعید بود، ولی او در گینودن، تحت تلقین وزیر تأثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت.

من از اوتیسمیت نمیکم و شما نمیتوانم این خرافات بپسندید ی او را توجه کنم، ولی از روزیکه خود را شناختم، تا همین لحظه با همین تلقی و پذیرش وزنده گی کرده ام و معتقدم که آن چه برون



- موهای سر به نظرم و خودم، در معصم جلوه دادن من در صحنه های فلم، نقش خیلی استوار دارند، هر وقت کسی در برش آن اقدام میکند، بیجا بزرگترین کشمکش ذهنی درگیر میشم. شاید این موضوع روانی باشد، به پیوند رهبر نازی های آلمان (هیتلر) در هر جا، در هر وقت سال، خواه گرما، خواه سرما روی دست خود، بالا پوش حمل نمیکرد، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد، دیگر

(به قول شما) سرمایه فلم ساز پیدا نمیشود، این راجعه های فراوان ثابت کرده است ولی انتباه من این است که با هر فلم تجارتی میشود شاخص ترین برگه ها و تم های استوار هنر را نیز معزج کرد، زیرا بقین دارم که کمره فلمبرداری، هزار چشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات و تراوش های ناب از چشمه سار زلال هنر آفرین های هنریشه را در در یک نقطه تمرکز دهد. ولی در این کار هم اندیشه

از ماست، در واقع وزنده گی روحی خود ماست، ما ستم که احساس میکنم و نقش روح خود ما ستم که در اشیا و احوال ما بازتاب داده میشود، وقتی انسان مثلاً ظری را که دیده است، یا ظرافتی که توانسته درک نماید، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در مییابد. من با این فرمول، این حقیقت را دریافته ام که موهای سر و گردن چشمان من، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایلیم

بقیه در صفحه ۸۶

دوسه کيسه ځيری

نوښته: صبا

د ختران کيسه پر ازخود دفاع ميکښد!

سرگد شتاند م...
- چرا اقدام به کيسه بري کړدي؟
((د مکتب صنف دوم بودم و سه تشويق يک صنفی ام بنام شيرلا شروع به کيسه بري کړد يم چوون خورک سن بود يم بندي نميکړند...
تتها اگره جنگ مقامات مرفتيد يم
لت ماميرکړند، و تاحال اين مسلك
راد وست دارم و دامه اش ميد هم...
- زياد ترين پوليرا که تايحال
د زده يده اند چه مقد اړوده است؟
((شصت و پنج هزار افغاني))
روم رابه طرف ناد و گردانده
ميروم از چه وقت به اينسو کيسه
بري ميکي؟
- باشم ميگويد: زماني که هشت
سال داشتم...
- شوهرت ميداند؟
((بلي ميداند))
- زياد ترين پولی راکه به سرقت
برده اي چند است؟
((شصت هزار افغاني))
- بعداً سوال را متوجه هردوي
شان ساخته ميروم:
شما چطور جيبهاي پولدار و
بي پول را تشخيص ميديد؟
- ناد و ميخندد و روکي ميگويد:
((فکرت نبود که بيشتر گفتم از
هشت سائلي تاحال اين کسپر را
دارم...))

شوهرش سيلانی است او هم بندي
است و ناد و خانم هم براي بار
سوم همراه باروکی بندي شده اند.
وقتي در برابر بالاي چوکس
آمرت محبس مينشينند روکي با
خنده هاي بي ادبانه ميخواهد
خود را تيره کند و ناد و يا اختيار
سکوت و ترجيح ميد هم طرف
صحبتم وکي را اول انتخاب کسم
واز او ميروم.
- ميخواهم اول از زنده هي ات
قصه کي...
((پتوچي))؟
- من زور ناليست استم...
((به به چي))
- چرا بندي شدي؟
((دزد ي کدم))
- چطور گيرت کړند؟
- بايي حوصله کي ميگويد: «مثل
دفعه قبلي گيرم کړند...»
- چند بار بندي شدي؟
((دفعه بيشتر و تنيکه چهل
هزار افغاني را از جيب يک زن -
بالا رفته نگران سرويس متوجه شد
نزد يک آمد و گفت نيم پول رابه
من بده در غير آن به گيرت ميد هم
و منکه پول را به داخل موزه ام -
جابه جا کرده بودم برايش ندادم
نگران سرويس هم مرا به جنگ آن
زن داد و بالاخره سرحد م -
جس کشيد و شش ماه حبس را پشت

جوان و مقبول استند هردوي
شان بين سفين ۲۵ تا ۳۰ سال
مردارند، دوست دارند زيا د
بفکند و زيا د هم هوش بگدرانند
در سهاي شان اصلاً تاثير
زنداني را نبي يابم، هردويشان
در محبس زياته توقيف استند...
يکي روکي است که زياد زيرک
بي هراس، برو وي حيا است...
در قيفه اش از شرم چيزي نميبي
از جويدن ساچش با صداي بندي
احساس راحتي ميکند، کي از
مقبولي خود مضروب و از مها رت
خود در کيسه بري بخود ميالند...
براي بار سوم به جرم حبس زني و
کيسه بري بندي شده...
از فاميل بي مسؤليت و زير بستر
فرزند ان، سر بلند کرده، چشم به
دستفوي افتد که به گونه برجسته
يک قلب تير خورده و نام ناد و خا -
لکوي شده، در ميباي که باد و -
ست د برون و هم مسلکش زياد -
صمبي است...
نام دوستش ناد و است، نام
اصلي اش ناد به، و او را خواهر
خوانده اش روکي از ناز ناد و -
خطاب ميکند، چهره اش مقبول
واند امش لاغر است، شرمند و له،
سگرتي و کم حرف است، ميخواهد
مودب باشد، اما سيمايش تصوير
هاي داغ بي ادبي را بازگو ميکند.

دوستهای ناد و خا
است

بقیه در ص ۱۰۱

آیین های ادبی

شربت چستی

یکی از بزرگان گفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازی کدویدان درجه اشارت می کرد و می خورد و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک برسد و گفت : اینجاست چه می کنی ؟ گفت : می نمایم که درین خانه (زیره بایی) نیکو بخت اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بیا می خورم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردان آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوس نان بی ناخوش نمی توانی خورد ، و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مرگت نندارم ، راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و - بدانستم که از اوضاع حسرت در عالم بخیلی نتواند بود .

راست ناپی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاه ست مفرمای که مرا بر تو حقی است ، حجاج گفت ترا بر من چه حقت ؟ گفت : فلان کس در جمعی ترا دشنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ؟ گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه خواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و با وی یار شدی ؟ گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هر دو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب پلجی فالصدق الدجی . اگر دروغ مرد را از بلا برهاند راست اولیتر باشد که در ماند و اخلاص دهد .

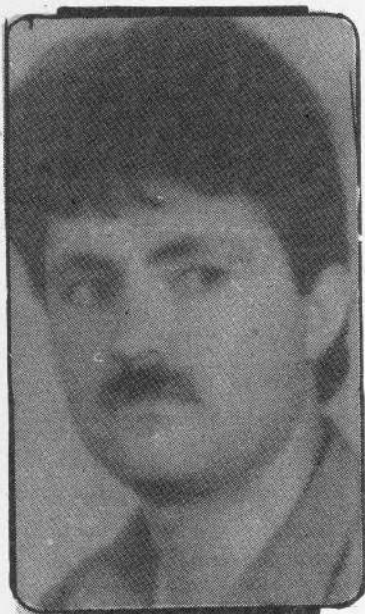
قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ مدکی ملاحظه عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند . بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و حرکات و سکنات و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند ، و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پیدا آید تا آنکه که عقال عقل از پای خویشتن داری ایشان دور شود و بیهوش بیفتند ، و باز بعضی در ابتهاد چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و پای کوفتن آیند ، و هیچ ازین بیسرون نشوند ، و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام که روخوان روزن را نزنند یا طلاق ندهند نیارامند ، و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار بارند ، و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند ، و این جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان هستند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

رتبه زور و مور

در لطایف الاشارات که از زبان مرفان تالریف کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیل و دانه می به خانه می کشید و در آن رنج بسیار می دید ، او را گفت : ای موری این چه رنج است که برتن خود نهاده ای ، و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیا تا من طعام و مشرب من ببینی ، که هر طعامی که لذت ترست تا از من فاضل نیاید برآدمیان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شد ، ام و میان چون ترکان بیخا بسته و تیر سر نیز نیش راهی جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصابی بر سلوخی بنشست ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به دوباره کرد و بر زمین انداخت ، مور بیامد و پای او بگرفت و می کشید ، زنبور گفت : مرا به کجای می کشی ؟ مور گفت : هر که به حرص به جای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد ، و اگر عاقل درین کلمه نظرو تا مل کند از مواظط جمله و اعظان مستغنی است .

تخمینه در خوابگاه دانش



نمیدانم ،
 کدامین روزگاری
 در کدامین چارسوی شهری بنیاد بی حاصل
 به آنگاه
 که دست مهربان چاوش خورشید
 نهال سینه دخت زمین را
 از نوازش
 آبیاری کرد ،

کی رادیدم ؟ !
 که جانش در حریر ناز
 به سان ساقه سبزی
 درون حبله نیلوفر گلبرگ —
 میرقصید

و سواست شمع مظهر جانش
 امید رویش یک مهر را —
 در دشت های بایر دهنم
 همی افشاند

دو گیسوی مرق آلود پرچینی
 صلیب سرنوشت را
 چنان صورتگری باور از فردای فرداها
 به روی صفحه سپین سیاحت
 سپه آذین همی بستند

حضور ذهن خود را کی کم پنهان ؟
 خیال لذت عینوی آموشتی
 بلند ای شکوه گلشن سحر است
 حضور عصمتش در تیره شبهای تخی از مهر
 جلال عظمت مهر است
 و او قاتش
 یک دفتر شعر است
 چو میدانم
 از آنگاه که او را دیده ام دیگر —
 گشت سینه ام —
 در آتش یک درد

میسوزد

بدخشان دلم از آفتاب عشق او همواره
 می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست
 فقط انجیل چشمش آیه های مهربانی بود
 به برگ هر ادایی او شمع آشنایی بود
 چپها گویم نماد پاکسی ذات خدایی بود

نمیدانم که او را
 هر چه دیدم در دهان
 فقط آنجا که شعر است و شراب بزم یکرنگیست
 فقط آنجا که مهر است و بهار جشن سرسبز نیست
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی دهنم
 کسی تصویر مییابد

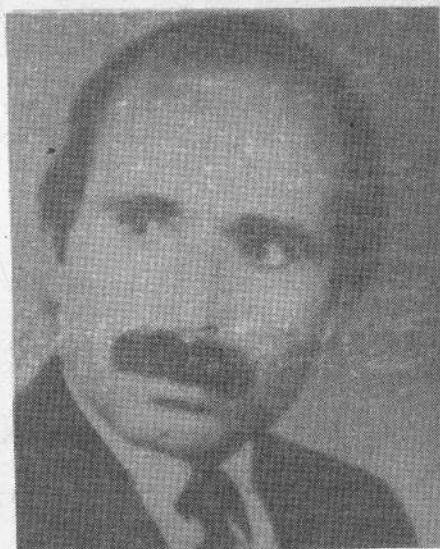
ومن
 این بسته بازنجین یک تاریخ
 یک آئین و
 یک فرهنگ

ومن
 این ناامید از هستی
 فرسوده
 آگنده از نینوگ

میان شوره تسلیم
 چو بیجا زنده ام ای دوست
 که بیجا مرده ام ای دوست

در نیمه فرهنگ

کمال الدین مستان د هیواد له پخوانیو شاعرانو
خڅه دي چې دده خواږه اشعار د هیواد پسه
جریدو، مجلو او ورځپاڼو کې خپاره شوي او څیرې یې
دده د شعر وټو لویې مجنونه هم (المسرح
شغلوت) ترهوان لاندې خپره شوې ده له وطنه
سره مینه هومانیزم او انسان دوستی هغه کې دي
چې دده په شعرونو کې له وړایه بریښي.



شونه

ژوند ماوړل
شبه سم را سره دروي
نکه ستا وسخته پورته په سلام شوم
بې فېرته!
نه دي خوند و
نه دي رنگ شو
هسې خوشې بېرله تاسره بد نام شوم

بې وفا

چې د شپې دي خوري زلفې رايه زړه شسې
ترسهاره نازنه مشکو د خشن کسې
تاچې خيال د جدايې درلود په زړه کسې
له اوله دي په محان ولېسې مېمن کسې

کيد

د اتم چې
پرسته هسې
د شنه سوري په رڼا کې
لویه شوي
بنايسته يې
مگر گسوره
مادي ځانگونه
لا
تا لاس درې نه و
د سرو د فله په نيم رسوا کړم !!!

خيال شغه

نوټ زما دي ساقې ياخه راته نه کې بېمانه کړه
په غوښتو بېمانوې له خپل محانه بېگانه کړه
ياره هسې مې خمار کړه چې رڼه رڼې مېخانه شې
د دي عمر عمر ترې تنده ماته جانانه کسړه
بانوگان مې وارې خپل شول ستاد عشق په تخيل کې
د جامونو په کرنگهاري لويه مته ترانه کسړه
ته هم غرق شه په مسته کې ماهم غرق کړه بېغښو کې
چې توفان شې په توفان کې توفان مويارانې کسړه
هسې شانتې مستې غواړم چې خپل وړک شپه خپل محان کې
په بد مستې مېلې سر شوم ما بد مسته د پوانه کړه
په بېالويالو مېلې کړه په نېشونېشومې ټنګل کسړه
د گلپاڼو په شيندلو راته سازه گلخانه کسړه
د عمرو او امانسې مې وچو شونډو ته مې گسوره
ساقې جگ شې پيالې پرېزده خمخانه رايېمانه کسړه
چې مو مینه مینه تل شې چې مو وينه وينه خپل شسې
د مستان په خير له عشقه نغمه لويه رنده انه کسړه

ریکا: تمکیم بهای زروی را میدزدیم تا...

خاطره‌فلمی «معرفت»



ترجمه: همایون

× بهترین صحنه: عشقی در زنده گی واقعی تان کدام زمان بود ؟

– هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تیلیفون صحبت نمودم.

× اگر دزد میبودید ؟

– تمام بهای زروی را میزدیم تا جهان برای زیستن در امان باشد.

× اگر زور میبوهید، دوست میداشتید که در کجا باشید ؟

– در قلب ((کسی))

× اگر بی نیاز میبودید ؟

– کودکی میداشتم...

× باکی خوش دارید تا خارج از سینمای بجبی قرار ملاقات بگذارید ؟

– با رابرت دو نیرو...

× اگر یکانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتم فلم گناه بود من از برادر بزرگم خواهرش نمودم تا فلم را تماشا نماید.

در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تماشایان برایم دهنم داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلمهای حاضر نمیشود.



میبودید ؟

– واه! در این صورت از رقابت رنج نمیبردیم.

× میخواهید که در سنگه گور تان چی رانقش کنند ؟

هنسوز خیلی زود است

× اگر در لفت با امتیابچهن

نقش‌های جدید



نریا هروی :

برای من همان لحظه که به باید مقابل کمره قرار میگرفتم نقش داده شده، لذا از کار خود راضی نبودم حتی تجربه کردم.

سلیم خنجی :

بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش بازی کردم. همه هنرپیشه ها درین فلم موفق بودند. اگر این فلم کار فلم های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است.

اسد الله تاج زی :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم. چون دایر کتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده ام.

شیر (د هقان) :

من از نقش خود راضی بودم. کارگردان توانسته بود کترها را بیابد. با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش بازی کرده ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده ام.



در فلم وطن یا کفن

لورل و لورل چهره ها و نقش ها

لورل و لورل هاردي هاردي

لورل و هاردي بيش از آنكه سر راه يك پگر قرار گيرند . هر يك زنده گي جداگانه اي داشته اند .

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در يك خانواده هنرمندانگليسي نديده به جهان گشود . پدرش ((رتور جفرسن)) يك اكتور تياتر بود و فرزند او استان لورل در تمام دوران تحصيل نتوانست در يك مدرسه بند شود و مرتباً از يك مدرسه به مدرسه ديگري ميرفت و در صنف شوخي و مسخرگي ميگرد و همه افراد ستامي انداختند و به اصطلاح دلقك صنف بودند اين موضوع او را تسكين ميداد و احساس تنهائي را در او از بين ميبرد . وقتي براي اولين بار به صحنه تياتر قدم گذاشت همه او را

را به نام پسر رتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسيله يي براي تبليغ اوبه شمار ميرفت اليور هاردي در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ايالت جورجيا نديده به جهان گشود . او نيز

مانند استان لورل طعم تنهائي را چشيده بود . پدرش يك قاضي و سياستدار امريكايي بود و هنگاميكه اليور هاردي از ده سال نداشت . زنده گي را بدرد گفت و مادرش همه پسران دوازده ساله را صرف ساختن يك هتل كوچك كرد . اليور نيز ايمابه خاطر هيكل چاقش مورد توجه همكاران د يهايش قرار ميگرفت . زماني او

گفت :
- درين دنياي بزرگ لورل و هاردي هاي زيادي وجود دارند . من انها را در هتل

را به نام پسر رتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسيله يي براي تبليغ اوبه شمار ميرفت اليور هاردي در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ايالت جورجيا نديده به جهان گشود . او نيز

را به نام پسر رتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسيله يي براي تبليغ اوبه شمار ميرفت اليور هاردي در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ايالت جورجيا نديده به جهان گشود . او نيز

را به نام پسر رتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسيله يي براي تبليغ اوبه شمار ميرفت اليور هاردي در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ايالت جورجيا نديده به جهان گشود . او نيز

را به نام پسر رتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسيله يي براي تبليغ اوبه شمار ميرفت اليور هاردي در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ايالت جورجيا نديده به جهان گشود . او نيز

را به نام پسر رتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسيله يي براي تبليغ اوبه شمار ميرفت اليور هاردي در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ايالت جورجيا نديده به جهان گشود . او نيز

را به نام پسر رتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسيله يي براي تبليغ اوبه شمار ميرفت اليور هاردي در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ايالت جورجيا نديده به جهان گشود . او نيز

رويه روشويد ۲۰۰۰
- ميگفت : ((بوزش ميخواهم))

...
X براي آخرين بار کدام دروغ را گفته ايد ؟

- دو سال پيش ، جهت بهبود يك وضع معين .

X يك راز را بگوئيد ؟
- اين كه من از دواج نكردم .

...
X زيباترين مرد ي كه تا حال با وي ملاقات كرده ايد كميست ؟

- هيچ يك ، من به زيبايي ارزش قايل نيستم . مردان زيبا رنج اند . من مردان جدي را دوست دارم .

X در زندگي دوباره . تان آرزو اريد كه چي باشيد ؟

- يك مرد تابه مردان بيچاره .
موني كه چو گونه با زنان رفتار كنند .

X بهترين دوستان ؟
- خداوند و او .

X قصه ايد آل عشقي براي تان كدام است ؟

- قصه خودم .
X يك جاشدن را تعريف كنيد .

- يك جا شدن يعني در يهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر .

...
- يك جا شدن يعني در يهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر .

...
- يك جا شدن يعني در يهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر .

...
- يك جا شدن يعني در يهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر .

...
- يك جا شدن يعني در يهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر .

...
- يك جا شدن يعني در يهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر .

...
- يك جا شدن يعني در يهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر .

...
- يك جا شدن يعني در يهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر .

...
- يك جا شدن يعني در يهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر .

...
- يك جا شدن يعني در يهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر .

...
- يك جا شدن يعني در يهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر .

...
- يك جا شدن يعني در يهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر .

...
- يك جا شدن يعني در يهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر .

...
- يك جا شدن يعني در يهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر .



☆ مادرم زياد نديده بودم . آدم هاي كاملاً ابلهي كه هرگز اتفاق بد يي براي انها رخ نداده بود و آدم هاي كاملاً باهوشي كه از اين آدم هاي ابله . ابله تر بودند منتهي . خود . اين موضوع را نميدانستند ايند و شخصيت متضاد و در عين حال بهم پيوسته . بر حسب تصادف

☆ بر سر راه يك پگر قرار گرفتند و دستي آنان چنان ميشه گرفت كه يك زوج فراموش نشدني را تشكيل دادند .

☆ درين دنياي بزرگ لورل و هاردي هاي زيادي وجود دارند . من انها را در هتل

☆ اخيراً فلم حديدي را محترم مغيرني به نام (سقوط) كارگر - داني ميناييد ، كه سناريوي آنرا محترم انجنير لطيف نوشته و كار فلم برداري آن را سيد موجود حسيني به دوش دارند .

☆ درين فلم كه بياگروا نعميت هاي جامعه ماست ، هنرمندان اسد الله آرام و معرفت شاه . نقش آفريني نموده اند .

☆ اخيراً فلم حديدي را محترم مغيرني به نام (سقوط) كارگر - داني ميناييد ، كه سناريوي آنرا محترم انجنير لطيف نوشته و كار فلم برداري آن را سيد موجود حسيني به دوش دارند .

☆ درين فلم كه بياگروا نعميت هاي جامعه ماست ، هنرمندان اسد الله آرام و معرفت شاه . نقش آفريني نموده اند .

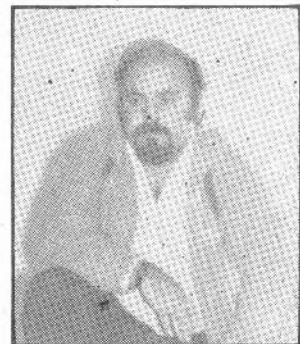
☆ اخيراً فلم حديدي را محترم مغيرني به نام (سقوط) كارگر - داني ميناييد ، كه سناريوي آنرا محترم انجنير لطيف نوشته و كار فلم برداري آن را سيد موجود حسيني به دوش دارند .

ساخته هاي جديد

انجنير لطيف :

فلم حديدي را به نام (اسير) روي دست دارم كه سناريوي آن را خودم نوشته ام و وظيفه كارگرداني آن نيز به دوش منست . موضوع اين فلم را تجارت هيرويين و مواد مخدره در سر دارد .

كار فلم برداري آن را محترم وحيد الله رمقي به عهده دارد و هنرمندان موفق سينماي كشور در ان نقش آفريني کرده اند .



سپید و سیاه





وحید امید ریکل صفحه ۵۸

روایت از سید علی حسینی

صدایی که در خون غلطيده

نوشته: کامله

پیانو تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور اولین کسی بود که به صوبه ماستری یاد پیلم عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته، دیپلم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد، وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً بافرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراج که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود، این فامیل سه نفری خود - شبخت تازه گرمای زنده گسی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان و مسرور بود. خنده همیشه کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفته موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوط اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد، وی بعد از مدت هفت سال با اخذ دیپلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپاهون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه هایم طنین دارد که میگفت: (در سال ۱۳۰۹ از طرف رادیو تلویزیون

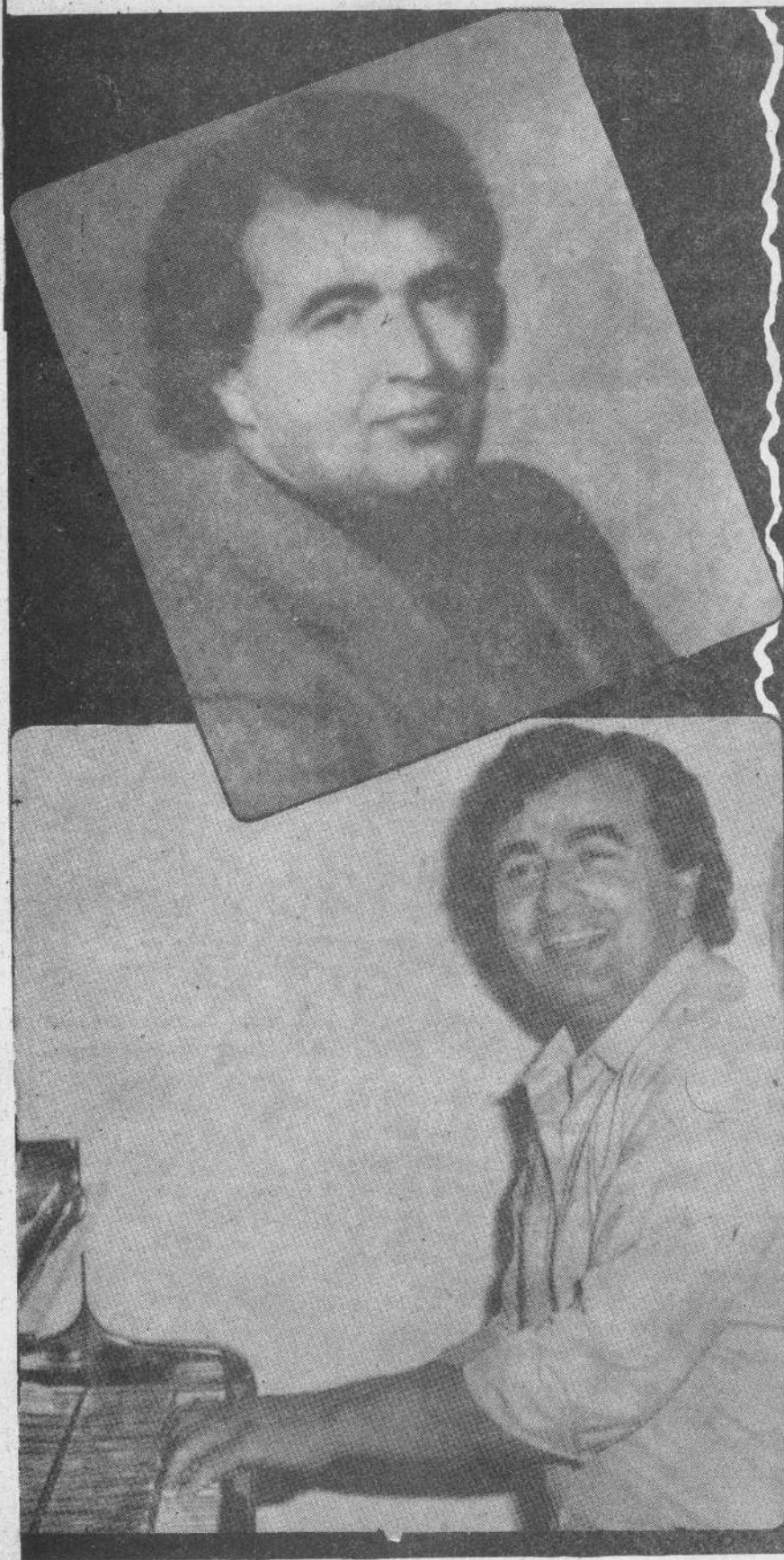
غرض تحصیل آواز خوانی، سازمان اتحاد شوروی گردیدم و در پی هفتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.)

اونه تنهادر ساحه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفجر، آرمونی، پلی فونی تاریخ موسیقی جهان و غیره)

اوشیفته زنده گی، شیفته مردم خود و علاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونه تماس میکرد موج موسیقی نضای خانه را می تابانست او از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

او کی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چی گونه راهی را گزید در فرجام هیولای مرگ انتظارش را میکشید بیهوده.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۱۳۲۴ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در پلغنا - نواده با فضل و دانش تربیه شد و رشد کرد. دوره ابتدائیه تحصیل را در مکتب مهر و بس آغاز و بعداً شامل لیسه شهر شاه سوری گردید، وی در مکتب شاگرد ذکی در درس و صمیمی با هم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود و میگردد، بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی



خواهی‌ده بود بروی هرآنچه
ناملايمات در زنده گی داشت
لبخنده میزد، مرگه رامسخره می‌کرد
و در آینه چشمانش تصویر آینه
روشن جاو دانه نقش بسته بود
از همه چیز صحبت می‌کرد به همه
چیزی اندیشید جز مرگ.

ولی یکروز مرگ بی خبروشتا-
بنده از راه رسید لبخند در
گوشه لبانش خشکید و تصویر
آینده در آینه چشمانش شکست
و امروز که یکسال از مرگ او می‌گذرد
نمی‌توانم بخود بقیلانم که
همایون (رازیان) آوازخوان
خوب کشور ما دیگر در میان ما
نیست.

ولی به اجبار می‌پذیرم که
همایون رازیان دیگر در میان
مانیست، درست یکسال قبل
تاریخ ۲۸ میزان سال ۱۳۶۲ هجری
های ساعت از عدد دو گذشته
بود که همایون رازیان همسراه

با همسرویتانۀ طفل خود خانه را
ترک کرد مادر از عقب آنان آب
سرد ریخت تا فواز را هشان -
روشنایی باشد زن و فرزند او -
رهسار د یارد یگر بودند.

یک دیار
آشنا و چشمانی آنجا منتظر دیده
براه دقیقه هارا بر می‌شمرند و
همایون آنان را بدرقه می‌کرد، او
همگام با زن و فرزند قدم بر میداشت -
شت وقتی نگاهش با نگاه گرم و -
مهربان زن گره می‌خورد، خوشی
زیاد الوصی در رگها پش می‌دید

بقیه درص (۱۲)

شهبانو ثریا:

اکنون سخن میگویم قضیه های خصوصی من

در قسمت نخست خاطره چهارم خواندیم که:

شهبانو ثریا با وصف بیادداشت های سری و علنی در بیان کوشید، زنده گی خانوادگی بر تحمل و متدنی راهسته گذاری نماید. به تدریج در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره ((طفل و مادر)) به وی محول شد. به قول ثریا: «شهنشاه مرد علاقه مند اسب دوانی و بیولوت پرزیده بی بود. از طرفی روزانه دیپلمات های زیادی به ملاقاتش میآمدند. هر صبح ساعت ده محسن یکی از دانشمندان دربار باب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را با وی میگوشت. در کاخ، شام ها مخصوصاً قلم های امریکایی می دیدند. صمیمی ترین دوستان شهبانو را خاله فروغ و اکبر عبادی تشکیل میدادند. این افراد اپنے خاطره چهارم»

چنان تفرس بود که در بیولوتی.

چیزی را که محمد رضا هرگز بامن روی آن صحبت نکرد، زبانی بود که قبل از من با آنان سرو سرو آشنایی داشت. درباره آن زنان، آقا - هیجایی از دوستان و وابسته گانم به دست آورده بودم. ازدواجش با نوزده از آغاز وصلت، بدبختی آور بود. او که در یک خانواده، رده یا انگیز و افسانه بی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود. نمیتوانست پس از جدایی از نوزده، مثل هر مرد دیگری، زنده گی برود جرای داشت.

نوزده او را آفسون نموده بود، اما با آفسون که نمیشود به زنده گی ایده آل رسید. تپه زنانه، نوزده تپه جذاب اروپایی را میباید و تنها جایی که من میدانم، شاه، هرگز این قصد را نداشت که با چنین بکرزی تن به ازدواج بدهد.

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی، اندیشه عقیده بهتری - داشت. او همیشه از مسایلی سخن میگفت که از او آن کودکی بیروانش استیلا یافته بود. وی شخصیت چند بعدی داشت. به همان اندازه بی که من او را شناختم، در نهاد او نفوذ نموده، احساس کردم که میخواهم او را در موارد لازم باری برسانم. گمان میکردم که من نه تنها فرمانبردار شوهرم، بل باید فرمانبردار خانواده اش باشم. البته در معاشرت های روزانه با علوی ها، چیزهای زیادی را آموختم.

تاج ملوک مادر شاه، از زنان بانفوذ و پادیده، دربار بود. او زن - معرور بود که هرگز فراموش نمیکرد مایه مباحثات دربار است. گرچه من مدحش شهبانو، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم. اما غالباً در ((زاد آباد)) نزد او میشتافتم. من هیچگونه تشویشی از لغزشش فرمیدم. با او نداشت چونکه نظراً به زبان بی احترامی بی پایان دام. پدر تاج ملوک از حکمرایان قزاق بود. رضا خان پدرش شهنشاه مسکرم ساده گی بود که به رتبه افسری عالی ارتقا یافت. رضا خان که زینش

مرد بود، در ۲۳ سالگی با دختر سرکرده لشکر ازدواج کرد. در آکتوبر ۱۹۱۶، شخص زاده شد و سه سال پس از آن، محمد رضا خواهرش (عشرت) به گونه دوگانه گی به دنیا آمدند. رضا خان پس از احراز قدرت، به زودی دوزن یکی بی دیگری گرفت. زنده گی بر تاج ملوک مانند همه زنان ایرانی نورمال گذشت. چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سفید بخت و با رسوخ رضا خان بود. تاج ملوک زن تنبلی ایرانی بود. او ساعتها بازیانی که دوستانش بودند، جای مینوشت و در مورد

جنجال های تهران صحبت میکرد. دختران رضا خان تا زمانیکه عروسی کردند فرمانبردار او مطیع پدر بودند. حضرت دختر بسیار عزیز رضا خان بود. شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفاهم میکرد. یک روز وقتی که هر دو خواهر جوان شده و آماده عروسی بودند، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست. دو جوان را در برابر شان قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت: «این دو شوهران آینده تان میباشند، فکر میکنم با این جوانان خوب - شبختی نصیب تان میگردد. خواستگاران یکی علی گهوان، پسری که از ملاکین بزرگ و دیگری علی ((دیام)) بود. در شام عقد دوگانه، شمس نزد شاه رفته گفت:

... از ((دیام)) زیاد خوشم می آید. نمیتوانم نامزدی را تمویض کنم.

محمد رضا گفت:

... خوشم.

عشرت با کاندید خواهرش عروسی کرد. چرخ به چرخ حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۱۶ با موزیکدان بی اسم مهر داد به سوی مصر فرار کرد. اندکی پس از آن شهبانو نوزده نیز ناپدید گشت و حضرت نخستین زن با رسوخ دربار بود.

در یافتن که عشرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست در حالیکه میخواست موقعیت مرا تخریب کند. به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامت در قصر، صمیمی و دوست بودیم. فاطمه خواهر کوچک شاه، پس از عروسی ما، مدت زیادی در تهران نماند. با شوهرش ((مستر هیلر)) به کالیفرنیا رفت. بعد ها او از ((مستر هیلر)) جدا شد و با محمد خاتم بیولوت تهران ازدواج کرد. من غالباً در ((زاد آباد)) با برادران شاه میبودم. آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند.

علی رضا، یگانه برادر شاه از یک مادر، مرد نیرومند و قوی هیکلی بود. او دربار مرا اقامت داشت و با ((بولین کریستیان شولفسکی)) ازدواج کرده بود. بولین برای او یک پسر به دنیا آورد. اما علی رضایتش بعد بدون فرزند و زینش به تهران برگشت. وقتی من با علی رضا آشنا شدم، او با معشوقش یکجا زنده گی میکرد. معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد. باری این آوازه امتیاد که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت برانداخته میخواهد خود بر تحت بنشیند در حالی که چنین نبود.

قضیه های خصوصی من

مترجم: حسام الدین پروین

چون علی رضا، برادرش (شهنشاه) رانهایت دوست میداشت و صاحب هیچگونه جاه طلبی سیاسی نبود، یگانه عشقش زن و شکار بود. خانهاش پرازا را فتحاری بود که در شکارهای بزرگ در آفریقا، هند و افغانستان به دست آورده بود. برادر دیگرش (غلام رضا) کوچکترین فرزند پدرش و زین سومیش، پس از آنکه یکسال از تولد غلام رضا سپری شد، جدا گردید. غلام رضا آن زمان رئیس کمیته المپیک بود و در قسمت ارتقای نقش و زینش در ایران نهایت کوشش مینمود. غلام رضا و زینش (هما) آن جا در ((زاد آباد)) در چند قدمی مازندگی داشتند. هما از خانواده معروف و سرشناس یکی از اشراف ایران بود. آنان یک پسر و یک دختر داشتند که بعد کودکان شان مردند. به زودی زنده گی آن زن و شوهر به تلخی گرایید. غلام زنده گی را برای هما جهنم ساخته بود تا این که هما، او را رها نموده و پس از جدایی با مهندس به اسم هادی که آن وقت کار ساختن بندهای ایران را به دوش داشت، ازدواج کرد. از آن جایی که دوست خوب عشرت بود، با شوهر تازه اش نیز گاهی به دربار می آمد. من هم از زیاد سمیتیک میافتم. غلام نیز مدتی بعد با یک جوان ایرانی عروسی کرد.

برادر دیگر شهنشاه (عبدالرضا) بود که در آمریکا به تحصیل اقتصاد پرداخته و پس از شاه با فراست ترین برادرها بود. او با زنی که از شوهرش جدا شده بود، به نام پری سیما ((زنده)) دختر یکی از سفیران ازدواج کرد. پری سیما یکی از دختران قشنگ شاهرش بود.

ازدواج عبدالرضا با پری سیما زند آسخته با خوشبختی بود. عبدالرضا یگانه پهلوی بی بود که فقط یکبار ازدواج کرد و خوشبخت ماند. پری سیما نیز زن نهایت هوشیار و با درایت بود که امروز من از وی به عنوان بهترین دوست یاد میکنم.

سه برادر متوسط شاه عبارت بودند از حشمت رضا، محمد رضا و حمید رضا. ((منیو)) برادر زاده بزرگ مصدق، در حمله نخستین ایرانی ها پس بود که از شوهرش حمید رضا به عنوان این که مرد زنده گیش کرکتر عالمی ندارد، از وی جدا و به زودی با ((لیلاند زومبرگ)) دیپلمات اروپایی معرفت حاصل نمود که آشنایی شان به ازدواج منتهی شد. بعد هر دو در دربار آمدند و در دربار اقامت گزیدند.

من در جمع نزدیکان محمد رضا، علاقه فراوان به شهنشاه (دختر یازده ساله، شهنشاه) داشتم. او به مدرسه شبانه روزی سوئیس فرستاده شده بود و در ۱۹۰۱ به سوئی ((زاد آباد)) برای گذشتادن تعطیلات تابستانی برگشت. آدم میدید که بیچاره دختر که در بی مهربی والد پس بزرگ میشود، پدرش را بی خیال میشدند و پدر بود.

شهنشاه را در بارک ((زاد آباد)) پرده و همه تلاش را به کار گرفت تا همایش زیاد خوب بگذرد. در تابستان اسال شهنشاه با مشکلات جدی - بحران سیاسی دست و پنجه نرم میکرد. دولتی شدن منابع نفت ایران باعث ناراحتی در نواحی غربی ایران گردیده بود.

من در رابطه به وظیفه ام، خواستم در شهرهایی که فقر مخصوصاً به آنها گرفته بود، یک تعداد جاها برای مادران و مراکز صحتی تدوین توپر کلسوز



اعمار پنجم. یکی از همکارانم دکتر مصدق (پسر صدراعظم) بود. پس وجود آن، وضع مالی، اجازه ام نداد تا این پروژه عملی گردد. تلاش های من با خبریاری های درباریان روبرو شد. بانفوذترین شاهی وزیر دربار حسین الله خان مرد ۶۰ ساله بود. حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زینش قرار داشت و او ابد این را نمیدانست که زینش دوست منست. حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خانم حسین الله میکوشید با درایع مختلف وسایل بدبختی را فراهم آورد. از این رو بلا نهایم ربه هم میزد. کمبودی که از آغاز بامن سر دشمنی و عناد داشت. ((ارنست بیرون)) از غرب سوئیس بود. مرد صوفی مشرقی که در دربار تهران بامن اولین بار سر خورده بود و اطراف شهنشاه جرخیده، نقش هجیبی را ایفا میکرد. تا جاییکه برای من تثبیت شده بود، بیرون اساساً شغل باغبانی داشت.

رضا خان پدر شهنشاه مرد بسیار جدي بود و هیچ فرد خارجی را در - دربار تحمل نداشت. اما برای این مرد سوئیس یک استثنا قایل بود. ((بیرون)) ابداً به وطنش برگشت، اوست رسمی نداشت، با وصف این در دربار وضعیت دست شهنشاه عرض اندام نموده بود و منشا و نژاد یک محمد رضا پنداشته میشد. هر صبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت پنهانی انجام میداد.

هیچکس نمیتوانست دقیق حکم کند که او از این کار، چی منظوری داشت. او گاهی در نقش یک فیلسوف و شاعر قیامه میکرد. از طرف دیگر شخص ارتباطی میان شهنشاه با انگلیسی ها و امریکایی ها بود. پیش از ورود من به تهران، به گونه مروزی یک پایش فلج شده بود. سرگوشی های هم صورت میگرفت درباره این که او با باری سمع ساخته بودند اما راهی پس یافت.

وقتی من در حرم دربار راه یافتم ((بیرون)) کوشید در زنده گی شخصی من رخنه کند. غالباً به اتاقم سر میزد. شام یک روز که در مورد علاقه من زناشوهری من و محمد رضا باب صحبت را گشود، حوصله ام سر رفت و گفتم: ((فراموش میکنم که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجنس را از من بپرسی.))

او خواهر شهنشاه را نیز به جان هم انداخته بود. عشرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند. او زیاد تر به یک جن شهادت داشت. ((بیرون)) در سال ۱۹۱۱ در گذشت و رازهایش با وی یکجا در گور مدفون گردید. همه - به ویژه من - که محرمترین موجود به شهنشاه بودم، نتوانستیم مناسبات بدیده. با محمد رضا تا آخری نفهمیم.

منکه از بیماری ((تیپوز)) رنج میبردم. دکتر عبادی همیشه به عیادت در ((زاد آباد)) می آمد تا این که یک روز صبح ناپدید شد و دیگر ابد در موردش آگاهی نگرفتم.

بنیه در صفحه (۱۵)

بقیه از صفحه (۸۵)

روی آورد و پیروز گردید. برانگیزی
وی نظمی آن مشهود است. زیرا
غریزه در جهان بیکران، ناجیبز
است و اثر...

انسانی که به گونه سالم کوچک
را با بزرگ و جز را با کل انطباق
داده نمیتواند، آشفته گی ناسالم
را به جای خوشی و صیقل را به جای
زیبایی قبول می کند، برای درک
زیبایی آرازش روانی لازم است. و
آرازش روحی را، بدون خوشن
داری، کسب نمیتوان کرد.

راه درک کامل زیبایی کدام
است؟

آن چه برای برهه ها، زیبا و
درخور تحسین بود، مورد
بذیرش مردمان متدن امروز -
نیست. این برای آن است که
درک ماوان هادرمراحل مختلف
تکامل خود قرار دارد. نه نیای
انسان متدن در ظاهر و باطن،
بزرگ است، و دنیای برهه ها چنین
نبود. بدین لحاظ مبیار واحد
تدن و برهه وجود ندارد.

برای انسانی که با هنرنقاشی
آشنایی ندارد، فقط رنگارنگی
بودن، سطح هموار و اشکال رسم،
خوش آیند است. برای او وسعت
درک مطرح نیست. قریحه بلند
تحلیل را ندارد، که به درک وی
کمال رساند. او چیزی را که در سطح
وجود دارد دیده میتواند، نه
زرقا آن را. شخص عاقل به
چنین ساده گی قریب نمی خورد.
او که صاحب نظراست، مقنون
رنگارنگی تابلونی شود. تناسب
اصلی و نرمی و عقب و جلو را جستجو
میکند. رنگارنگی زود به چشم
میخورد، اما زیبایی را فقط با
هوش میتواند دید، در بافت

بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت
آشنا استیم. اما برای کسب آن -

زیبایی خواهان دقت و توجه
زرف است. به همین اساس -
پیشدارند، لذت زیاد است. برلی
درک عمیق زیبایی، تنها مشاهده
کافی نیست. بل، بینش زرف باطنی
ضرور است. و اما فریض زیبایی
ایجاب دانش و پژوه را میکند.

اگر روح ما از توانایی برخوردار
باشد، لذت زیبایی بیشتر است.
قشنگی گل به اندازه چهره
آدمی، مارا گرفتار خود نمیتواند
کرد. سیاهی آدمی نه تنها
زیباست، بل بیانگر تفکر زرف، -
الهام و گرمی قلب است. فقط به

همین خاطر و ابلاهی ما، برانگیزا -
ند، تا نیروی بیست.

بهترین مردمان خیرالهی را
در زمین باخود دارند. انسان با
نهاترین اسرار قلب مادر تماشاند.
بدون آنان قلوب ما، سرد و بی
هیجان بود. برای همین شهر -
دهی که به خاطر پیروان خود،
کاخ شاهی را ترک گفت، در بسیاری
اشعار و تابلوها ستوده میشود.

در این جا شکاکان مراتبیه
خواهند کرد: ((شما از زیبایی
شروع نمودید و به اخلاق جستجو
کردید برای چه این دو مفهوم را با
هم آمیختید؟ خیر، خیر است.

و زیبایی، زیباییست. زیبایی سرو
خیره اشکال گونه گون، اثر
میاندازند. از این رو با کمالات
مختلف یاد میشوند. خیرا مفا د
خود جلب توجه میکند و چرا
زیبایی خوشمان می آید؟ هنوز
درک نکردیم. ام))

به پنداشت من: اگر بگویم
که خیره خاطر آن خیر است که
سودمند است، هنوز هیچ چیز گفته
نشده است. خیر، حقیقتیست که
به تنهایی از مندی حسی ما بر -
آورده میسازد. بل یک دید به مالی
و دارای نیروی پایان ناپذیر است.
فیلسوفان، عقاید خود را در مورد
سعادت یاد و نظر داشت ضرورت
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا
در سیاهی زیبایی، آن را بیان میکنند.

البته درست نیست نعمتها
را به خاطر آن که نیازمندی ما را
برآورده میسازند، زیبا نامید.

برنج، لباس، چتری، پاپوش
و غیره انشایی استند که لابد مو د
مندند، اما نهاد وجود ما، بیدار
کننده آن حالتی نیست، که در
برابر زیبایی از خود نشان میدهم.
میان نعمتها و جهان ماحول
همه آهنگی زرفی وجود دارد، میان
نعمتها و روان آدمهانیز، ارتباط
نهانی موجود است.

رنج کشیدن، زیباست. مهربانی
زیباست. و عشق زیباست. عشق را
به شمشاد و ماه بدر تشبیه میکنند.
او در وجود خود همه آهنگی دارد و
این هم آهنگی را با دنیای ماحول
نیز حفظ میکند. لکن در کتابهای
ما، نه تنها به مثابه الهه زیبایی
و تنول، بل به مثابه الهه خیر نیز
نمایان میشود. زیبایی عبارت از
بروز اختتام یافته، خیر است و خیر
و نیکی هم بروز اختتام یافته است.
زیباییست.

و جوهر مشترک خیر و زیبایی در -
جهت؟ ما اکنون یاد کردیم که
زیبایی در حد بالاتر از نیازمند است
لذا، از نظرها، غنای حقیقی در
زیباییست. به کمک زیبایی از حقا رت
خود پسندی، رها خواهیم شد و
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم
یافت.

به همین گونه، غنای واقعی را
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم.
هنگامی که قهرمانی نفع شخصی و یا
حتی زنده گی خود را، به نام -
لترین ایده آل قربانی میدهد،
شهامت وی قابل تحسین است.

باید او را بالاتر از اندوه و خوشی
خود، بالاتر از نافع و مضر و شخصی
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره
قرار داد. خیر همانند زیبایی، اما
رایه نه آگاهی تحریک میکند. زیبایی
غنای همه آشیای طبیعت را آشکار
میسازد. و نیکی زنده گی انسان
ها را مینماید. خیر برای مردم -

زیبایی را نه تنها دیدنی تر و معقولتر
میسازد. بل آن را با بهنا و زرفا
به ارمغان می آورد. ذاتاً
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد و
آن قدر با ما نزدیک و آشناست که
به مشکل میتوان خیر را به گونه
زیبایی شناخت. هنگامی که
مسأله را درک میکنیم، روح ما به
سان دریای پر خروش و به جسد
می آید. در آن وقت هیچ چیزی
بهرتر از آن به نظرمانی خورد...
برای همه خوش آیند است، اگر
میز میهمانی بادسته های گل و -
آشیای زینتی گرانبها، آراسته
گردد. معذرا اگر میزبان، از -
میهمانان بدیوایی سرد و سطحی
نماید، در آن صورت همه، این
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد.
زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -
سخای روح است. لیکن نیک -
سخن پر لطف و پر خور و مهمان -
نوازان، چیزهاییست که برگهای
عادی کله را اگر انتر از قابهای طلا -
بی جلوه میدهد. البته که همه
چنین فکر نمیکنند، آدمها بی

زیادی یافت میشوند که به خاطر
جا یافتن در محیط تحمل، هر نوع
حقارت و سستی را میپذیرند. آنلی
که عمیق و زرفی بنم را، دریافت
کرده نمیتوانند، فراوانی خورا که
ها، نوشابه ها و تحمل را، با -
اهمیت تر از هر چیز دیگر، میهند -
ارند.

خردمندان بدین باورند که:
((مهربانی زینت نیرومند است.))

اما شخص نادان که زیبایی تو -
نقدی را، هنگام غفلت درک نمی
تواند کرد، بیشتر به نیروی تبا -
هکن و پیران کننده، احترام
میدارد.

حیا به زن، زیبایی میخشد.
زیبایی حیای زن، متجلی زیبایی
های دیگری نیست. مگر به این
چیز فقط کسانی متوجه شده
میتوانند، که درک عمیق و زرفی از
زیبایی داشته باشند.

شاعران میهن ما، بدون هراس
زیبایی آبتن زن را رسوده اند.
مگر شاعران زیبایی، خجلت و حقا -
رت را، در آبتن مینیند. در -
واقع، قیافه، ظاهری زنی که

آبتن است، آن قدر خوب به -
چشم نمیخورد. مگر او را لترین
رسالت را انجام میدهد. و در آن
هنگام، تمام وجود او، با نوری زرفی
مادری می درخشد. بگذار که قیافه
ظاهری او، آن قدر هم به چشم
خوب نخورد، ولی این حالت به
خودی خود، احترام برانگیز است.

ابرازک وی نیم و باران که بی
هدف در بیهایی آسان سرگردان
است، در نتیجه تابش شعاع -
آفتاب در هنگام غروب، با سرخی
خیره کننده، بی جلوه گرمیشود، اما
ابر خیم برنم و باران، به گاو سیاه
بزرگ میماند. او با سرخی خیره
کننده، بی آراسته نیست. مگر تمام
نگاهها را، به سوی خود جلب می
کند. ابر سیاه پر عده، اعتدال
و سیرابی را، به زمین خشک و -
دریاها به ارمغان می آورد. بدین
لحاظ اگر چه دارای سرخی در لغز -
پیی نیست، اما به نسبت سخاوت
خیر خواهانه اش، زیباست.

برای کسی که یگانه گی خیر و
زیبایی را درک کرده، حتی به -
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیز
میتواند بی برد. قناعت و
شکسته نفسی او ناشی از کمبود
حمز زیبایی شناسی (است تیکی)
نیست. بل از فراوانی آن است...
باغهای تفریحی آشوکا اکنون
کجاست؟ از قضا و حتی بنیادی هم
باقی نمانده است. اما ستونها و
وسیله های که توسط شاه در -
جای افتادن بود آنگداشته شده
بود، تاکنون باقیست. آن ها از
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی
مینمایند. زیرا آشوکا آنها را، برای
نمایشا نساخته بود. بل برای تعالی
بود، که راه نجات از عذاب را
برای بشریت نمایانده، بنا کرد.

چه چیزهایی

نوازنده کی در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هنر است که گروه چهار نفره مورکن اشنترن قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شگفت انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قاین ولوانم دریاش در شهر دوسلدرف در آلمان غربی بعمل آمد لایحه بدکراست که این نمایش در دریاچه مصنوعی که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعورد اجرا شده است.



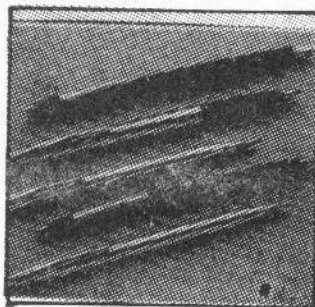
کامپیوتر نوازنده

نواختن موسیقی بر سروسردا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعدده یک دستگاه الکترونیکی و اگر از خواهد شد که یک کامپیوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شگفت اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعاتی بنوازده که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ موسیقی نواخته شود این دستگاه الکترونیکی از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۳۰-۴۵ و ۴۸-۵۰ سانتی متر تشکیل یافته و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقیقترین جزئیات را بر روی صفحه و پاکست های ویدئو ثبت مینماید!



کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، در عکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



خود کارهای پایان ناپذیر

خود کارهای جدید از فلزی گرانها و سبک وزن ساخته شده رنگ آن به روز زمان از بین نبرد و هر خود کار میتواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۳۰۰۰ صفحه مینویسد، سرخود کارت تحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۵ سانتی متر طول دارند و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

فقط یادین و شناختن آن، توسط عقل اکتفا کنیم.

ادبیات چیست؟ هنر یا افسانه؟ ادبیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد

این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است.

ادبیات، موسیقی و نقاشی سه همپنگونه زاده میشوند.

انسان آفرینش های خود را، در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن ها سیمای مسر-

تبار، زنده می بخش و صیاف حقیقت مشهود است. این آفر-

ینش ها مبارزه از مجسمه ها، معابد، اماکن مقدسه و شعر

هاست. ادبیات نیز آفرینش است که توسط انسان، آفریده شده است.

هرجایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران قابل دستیابی باشد.

انسان بقای حیات انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر فصل سال به جا گذاشته است.

او بقای خود را در کارهای عملی، تاریخ و مذاهب به جا مانده و - میتواند نگاه خود را در هر جاییکه باشد، به سویی زیبایی حقیقت متمرکز سازد.

واری، این میراث انسان غنی تر و غنی تر میشود، - صدای آن باطنین سهمگین و نیرومند گسترش مییابد.

به شکل میتوان تصور کرد که، اگر انسان اثر خود را در ادبیات نمیکشاید، -

چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک می بود.

جهان ما از بركت ادبیات قابل دیدن، شنوایی لمس و با روح گردیده است.

ادبیات جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت.

حقیقتی میباید که میان ایستایی (سكون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد.

حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود.

این حقایق را ما از نظم بیرون آورده ایم، مگر تعادل بیات، این را متعادل میسازد که حقیقت - خوشی و

حقیقت - آغاز زنده می آفرینش است.

ادبیات بدین خسته می کلمات او یا نشاد هارا تکرار میکند.

((اوپا به همه چیز است - با حصول آن، انسان به سعادت نایل می آید.))

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم در همد باقیست، اما از کاخ - های پرتخیل شاهان اثری نیست.

گویی در آغوش گردیده اند.

تصادفی نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلهای در کوه ها و در دست

های ساحلی حفظ گردیده اند.

انسان با هنر خود میگوید:

((به کسی بین که واقعاً هنوز نایل نگردیده ایم. حقیقت

برای ما همیشه منبع بلا قید و شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگویم که درک زیبایی و حقیقت همانا در روی یک سکه است.

بر اساس همین مطلب، آگاهانه و بیانا آگاهانه، هنر جهانی استوار است.

شاعر، موسیقیدان و نقاش خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند.

شاعر چشمان ما را به چیزهایی باز میکند، که پیشتر یادین آن قادر نبودیم.

و حقیقت آفرانیدار استیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و خوشی را، وسعت میدهد.

همه روزه ادبیات و هنر، چیزهایی را که دستیابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده های هنری خویش مینمایاند.

در رسد - می، توانایی بر غرور حقیقت را، - هود امی سازد.

کسی را که آشنای ما بود، به دوست نزدیک مبدل میکند.

و به چیزهایی جذابیت میبخشد که قبلاً به آن، یادیده عادی مینگریستیم.

یکی از شاعران معاصر گفته بود:

((حقیقت، زیبایی و زیبایی، حقیقت است.))

الهه تابش نور سرسوزنی که در شمشاد اقامت داشت، زیبایی و راستی را با خود دارد.

در آرویا نشاد ها یاد گردیده که سیمای سعادت تبار و خوشی او را در تمام

ساحات قابل دیدن، بازتاب می یابد.

از گرد گرفته - که ما آن را زیبا مینماییم - تا موجودات بزرگ آسمانی، این همه حقیقت و زیبایی

اند که خوشی سعادت تبار را با خود دارند.

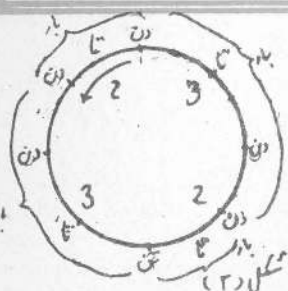
ادبیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل سرشار از زندگی بخش حقیقت را، بازگو نماید.

مگر تکامل و انکشاف حقیقت در ادبیات هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که

موسیقی برای همه

تذکر

در شماره های گذشته
در دروسهای موسیقی بعضاً
اشتباهات املائی و گرامری
به چشم میخورد که علاقمندان
موسیقی میتوانند با تماس با
اداره رفع مشکل نمایند.



طرح ۲ سیکل جیتال

در اشکال فوق واضح دید میشود
که هر تال محیط یک دایره را -
یکواخت طی میکند فاصله یا سیلاب
یعنی بارها نظریه خواص تال شاید
مسواوی نه باشند چنانچه سایلکل
تیتال محیط دایره را به چار حصه
مسواوی تقسیم نموده و با هم مساوی
اند. ولی در جیتال بارها با هم
مسواوی نیستند. اما برعکس فاصله
ماتره ها در محیط دایره در هر تال
مسواوی اند که محیط دایره بین ماتره
ها به قطعات مساوی تقسیم شده
اند که عبارت از زمان های مساوی
خود یا ازلی نمایند و گاهی مینماید
علامه چلیبا ماتره اول یا سیم
(گهر) است.



شده که به یک حرکت یا سیلاب -
اجرا می شود طور مثال: تال تیتال
دارای ۱۶ ماتره یا ضربان و چهار
بار Bar می باشد که بارها توسط
خطوط عمودی از هم جدا می شوند
که به نام Bar line یاد
می شوند. ۰-۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱-۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴-۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰-۸۰۱-۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶-۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹-۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲-۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۷-۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱-۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴-۸۲۵-۸۲۶-۸۲۷-۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰-۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶-۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲-۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵-۸۴۶-۸۴۷-۸۴۸-۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶-۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹-۸۹۰-۸۹۱-۸۹۲-۸۹۳-۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶-۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲-۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۰۶-۹۰۷-۹۰۸-۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱-۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶-۹۱۷-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲-۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶-۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱-۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴-۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷-۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰-۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶-۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹-۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲-۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵-۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱-۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴-۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷-۹۷۸-۹۷۹-۹۸۰-۹۸۱-۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶-۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹-۹۹۰-۹۹۱-۹۹۲-۹۹۳-۹۹۴-۹۹۵-۹۹۶-۹۹۷-۹۹۸-۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱-۱۰۰۲-۱۰۰۳-۱۰۰۴-۱۰۰۵-۱۰۰۶-۱۰۰۷-۱۰۰۸-۱۰۰۹-۱۰۱۰-۱۰۱۱-۱۰۱۲-۱۰۱۳-۱۰۱۴-۱۰۱۵-۱۰۱۶-۱۰۱۷-۱۰۱۸-۱۰۱۹-۱۰۲۰-۱۰۲۱-۱۰۲۲-۱۰۲۳-۱۰۲۴-۱۰۲۵-۱۰۲۶-۱۰۲۷-۱۰۲۸-۱۰۲۹-۱۰۳۰-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۳-۱۰۳۴-۱۰۳۵-۱۰۳۶-۱۰۳۷-۱۰۳۸-۱۰۳۹-۱۰۴۰-۱۰۴۱-۱۰۴۲-۱۰۴۳-۱۰۴۴-۱۰۴۵-۱۰۴۶-۱۰۴۷-۱۰۴۸-۱۰۴۹-۱۰۵۰-۱۰۵۱-۱۰۵۲-۱۰۵۳-۱۰۵۴-۱۰۵۵-۱۰۵۶-۱۰۵۷-۱۰۵۸-۱۰۵۹-۱۰۶۰-۱۰۶۱-۱۰۶۲-۱۰۶۳-۱۰۶۴-۱۰۶۵-۱۰۶۶-۱۰۶۷-۱۰۶۸-۱۰۶۹-۱۰۷۰-۱۰۷۱-۱۰۷۲-۱۰۷۳-۱۰۷۴-۱۰۷۵-۱۰۷۶-۱۰۷۷-۱۰۷۸-۱۰۷۹-۱۰۸۰-۱۰۸۱-۱۰۸۲-۱۰۸۳-۱۰۸۴-۱۰۸۵-۱۰۸۶-۱۰۸۷-۱۰۸۸-۱۰۸۹-۱۰۹۰-۱۰۹۱-۱۰۹۲-۱۰۹۳-۱۰۹۴-۱۰۹۵-۱۰۹۶-۱۰۹۷-۱۰۹۸-۱۰۹۹-۱۱۰۰-۱۱۰۱-۱۱۰۲-۱۱۰۳-۱۱۰۴-۱۱۰۵-۱۱۰۶-۱۱۰۷-۱۱۰۸-۱۱۰۹-۱۱۱۰-۱۱۱۱-۱۱۱۲-۱۱۱۳-۱۱۱۴-۱۱۱۵-۱۱۱۶-۱۱۱۷-۱۱۱۸-۱۱۱۹-۱۱۲۰-۱۱۲۱-۱۱۲۲-۱۱۲۳-۱۱۲۴-۱۱۲۵-۱۱۲۶-۱۱۲۷-۱۱۲۸-۱۱۲۹-۱۱۳۰-۱۱۳۱-۱۱۳۲-۱۱۳۳-۱۱۳۴-۱۱۳۵-۱۱۳۶-۱۱۳۷-۱۱۳۸-۱۱۳۹-۱۱۴۰-۱۱۴۱-۱۱۴۲-۱۱۴۳-۱۱۴۴-۱۱۴۵-۱۱۴۶-۱۱۴۷-۱۱۴۸-۱۱۴۹-۱۱۵۰-۱۱۵۱-۱۱۵۲-۱۱۵۳-۱۱۵۴-۱۱۵۵-۱۱۵۶-۱۱۵۷-۱۱۵۸-۱۱۵۹-۱۱۶۰-۱۱۶۱-۱۱۶۲-۱۱۶۳-۱۱۶۴-۱۱۶۵-۱۱۶۶-۱۱۶۷-۱۱۶۸-۱۱۶۹-۱۱۷۰-۱۱۷۱-۱۱۷۲-۱۱۷۳-۱۱۷۴-۱۱۷۵-۱۱۷۶-۱۱۷۷-۱۱۷۸-۱۱۷۹-۱۱۸۰-۱۱۸۱-۱۱۸۲-۱۱۸۳-۱۱۸۴-۱۱۸۵-۱۱۸۶-۱۱۸۷-۱۱۸۸-۱۱۸۹-۱۱۹۰-۱۱۹۱-۱۱۹۲-۱۱۹۳-۱۱۹۴-۱۱۹۵-۱۱۹۶-۱۱۹۷-۱۱۹۸-۱۱۹۹-۱۲۰۰-۱۲۰۱-۱۲۰۲-۱۲۰۳-۱۲۰۴-۱۲۰۵-۱۲۰۶-۱۲۰۷-۱۲۰۸-۱۲۰۹-۱۲۱۰-۱۲۱۱-۱۲۱۲-۱۲۱۳-۱۲۱۴-۱۲۱۵-۱۲۱۶-۱۲۱۷-۱۲۱۸-۱۲۱۹-۱۲۲۰-۱۲۲۱-۱۲۲۲-۱۲۲۳-۱۲۲۴-۱۲۲۵-۱۲۲۶-۱۲۲۷-۱۲۲۸-۱۲۲۹-۱۲۳۰-۱۲۳۱-۱۲۳۲-۱۲۳۳-۱۲۳۴-۱۲۳۵-۱۲۳۶-۱۲۳۷-۱۲۳۸-۱۲۳۹-۱۲۴۰-۱۲۴۱-۱۲۴۲-۱۲۴۳-۱۲۴۴-۱۲۴۵-۱۲۴۶-۱۲۴۷-۱۲۴۸-۱۲۴۹-۱۲۵۰-۱۲۵۱-۱۲۵۲-۱۲۵۳-۱۲۵۴-۱۲۵۵-۱۲۵۶-۱۲۵۷-۱۲۵۸-۱۲۵۹-۱۲۶۰-۱۲۶۱-۱۲۶۲-۱۲۶۳-۱۲۶۴-۱۲۶۵-۱۲۶۶-۱۲۶۷-۱۲۶۸-۱۲۶۹-۱۲۷۰-۱۲۷۱-۱۲۷۲-۱۲۷۳-۱۲۷۴-۱۲۷۵-۱۲۷۶-۱۲۷۷-۱۲۷۸-۱۲۷۹-۱۲۸۰-۱۲۸۱-۱۲۸۲-۱۲۸۳-۱۲۸۴-۱۲۸۵-۱۲۸۶-۱۲۸۷-۱۲۸۸-۱۲۸۹-۱۲۹۰-۱۲۹۱-۱۲۹۲-۱۲۹۳-۱۲۹۴-۱۲۹۵-۱۲۹۶-۱۲۹۷-۱۲۹۸-۱۲۹۹-۱۳۰۰-۱۳۰۱-۱۳۰۲-۱۳۰۳-۱۳۰۴-۱۳۰۵-۱۳۰۶-۱۳۰۷-۱۳۰۸-۱۳۰۹-۱۳۱۰-۱۳۱۱-۱۳۱۲-۱۳۱۳-۱۳۱۴-۱۳۱۵-۱۳۱۶-۱۳۱۷-۱۳۱۸-۱۳۱۹-۱۳۲۰-۱۳۲۱-۱۳۲۲-۱۳۲۳-۱۳۲۴-۱۳۲۵-۱۳۲۶-۱۳۲۷-۱۳۲۸-۱۳۲۹-۱۳۳۰-۱۳۳۱-۱۳۳۲-۱۳۳۳-۱۳۳۴-۱۳۳۵-۱۳۳۶-۱۳۳۷-۱۳۳۸-۱۳۳۹-۱۳۴۰-۱۳۴۱-۱۳۴۲-۱۳۴۳-۱۳۴۴-۱۳۴۵-۱۳۴۶-۱۳۴۷-۱۳۴۸-۱۳۴۹-۱۳۵۰-۱۳۵۱-۱۳۵۲-۱۳۵۳-۱۳۵۴-۱۳۵۵-۱۳۵۶-۱۳۵۷-۱۳۵۸-۱۳۵۹-۱۳۶۰-۱۳۶۱-۱۳۶۲-۱۳۶۳-۱۳۶۴-۱۳۶۵-۱۳۶۶-۱۳۶۷-۱۳۶۸-۱۳۶۹-۱۳۷۰-۱۳۷۱-۱۳۷۲-۱۳۷۳-۱۳۷۴-۱۳۷۵-۱۳۷۶-۱۳۷۷-۱۳۷۸-۱۳۷۹-۱۳۸۰-۱۳۸۱-۱۳۸۲-۱۳۸۳-۱۳۸۴-۱۳۸۵-۱۳۸۶-۱۳۸۷-۱۳۸۸-۱۳۸۹-۱۳۹۰-۱۳۹۱-۱۳۹۲-۱۳۹۳-۱۳۹۴-۱۳۹۵-۱۳۹۶-۱۳۹۷-۱۳۹۸-۱۳۹۹-۱۴۰۰-۱۴۰۱-۱۴۰۲-۱۴۰۳-۱۴۰۴-۱۴۰۵-۱۴۰۶-۱۴۰۷-۱۴۰۸-۱۴۰۹-۱۴۱۰-۱۴۱۱-۱۴۱۲-۱۴۱۳-۱۴۱۴-۱۴۱۵-۱۴۱۶-۱۴۱۷-۱۴۱۸-۱۴۱۹-۱۴۲۰-۱۴۲۱-۱۴۲۲-۱۴۲۳-۱۴۲۴-۱۴۲۵-۱۴۲۶-۱۴۲۷-۱۴۲۸-۱۴۲۹-۱۴۳۰-۱۴۳۱-۱۴۳۲-۱۴۳۳-۱۴۳۴-۱۴۳۵-۱۴۳۶-۱۴۳۷-۱۴۳۸-۱۴۳۹-۱۴۴۰-۱۴۴۱-۱۴۴۲-۱۴۴۳-۱۴۴۴-۱۴۴۵-۱۴۴۶-۱۴۴۷-۱۴۴۸-۱۴۴۹-۱۴۵۰-۱۴۵۱-۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۴-۱۴۵۵-۱۴۵۶-۱۴۵۷-۱۴۵۸-۱۴۵۹-۱۴۶۰-۱۴۶۱-۱۴۶۲-۱۴۶۳-۱۴۶۴-۱۴۶۵-۱۴۶۶-۱۴۶۷-۱۴۶۸-۱۴۶۹-۱۴۷۰-۱۴۷۱-۱۴۷۲-۱۴۷۳-۱۴۷۴-۱۴۷۵-۱۴۷۶-۱۴۷۷-۱۴۷۸-۱۴۷۹-۱۴۸۰-۱۴۸۱-۱۴۸۲-۱۴۸۳-۱۴۸۴-۱۴۸۵-۱۴۸۶-۱۴۸۷-۱۴۸۸-۱۴۸۹-۱۴۹۰-۱۴۹۱-۱۴۹۲-۱۴۹۳-۱۴۹۴-۱۴۹۵-۱۴۹۶-۱۴۹۷-۱۴۹۸-۱۴۹۹-۱۵۰۰-۱۵۰۱-۱۵۰۲-۱۵۰۳-۱۵۰۴-۱۵۰۵-۱۵۰۶-۱۵۰۷-۱۵۰۸-۱۵۰۹-۱۵۱۰-۱۵۱۱-۱۵۱۲-۱۵۱۳-۱۵۱۴-۱۵۱۵-۱۵۱۶-۱۵۱۷-۱۵۱۸-۱۵۱۹-۱۵۲۰-۱۵۲۱-۱۵۲۲-۱۵۲۳-۱۵۲۴-۱۵۲۵-۱۵۲۶-۱۵۲۷-۱۵۲۸-۱۵۲۹-۱۵۳۰-۱۵۳۱-۱۵۳۲-۱۵۳۳-۱۵۳۴-۱۵۳۵-۱۵۳۶-۱۵۳۷-۱۵۳۸-۱۵۳۹-

بقیه از ص (م ۷)

مدیر صاحب . . .

گشت و مات .

عارض : مدیر صاحب حالا خوش

کار مرا اجرا کنید !

مدیر : معجب آدم شله استی .

نزاکت را هم نمی فهمی ، بیشتر

دیدي که با ختم و جگر خون شده ،

در وقت جگر خونی هم آدم کسار

کرده می تواند ؟

عارض : پس حالا چطور کنم ؟

مدیر : فردا بیا .

نوشته : احمد شکیب

بچه به دفتر آمده بودم ، مدیر صاحب مامورین از جمله از خودگی های ما است اگر چنین نمی بود حالم زار بود ، مدیر صاحب اینبار قبل خود را در مقابل اسپت تبدیل کردم .

مدیر : اینه رخ خود را یک خانه به عقب آوردم . مامور : مدیر صاحب این هم

دو گانه های بد هم چسبیده



ورزش شنا و اسکال سواری انجام دهند .

لاله ولدان به خبرنگاران خارجی گفتند : ما برای انجام امور روزمره خود مشکلی نداریم و در همه موارد نیاز به هم نظر داریم اما اگر به ما مطمئنانه داده شود بدون این که یکی از ما فدای دیگری شود با مشکل جراحی از هم جدا شویم ، از این موضوع استقبال می کنم و بسیار خوشحالی می شوم .

لاله ولدان از ناحیه سینه یکدیگر چسبیده اند و تاکنون

دو دختر ایرانی و برخی از اکران آلمان که آنان را میانه کرده اند

رنگ جدا سازی آنان را به خاطر مخاطرات احتمالی قبل نگرداند

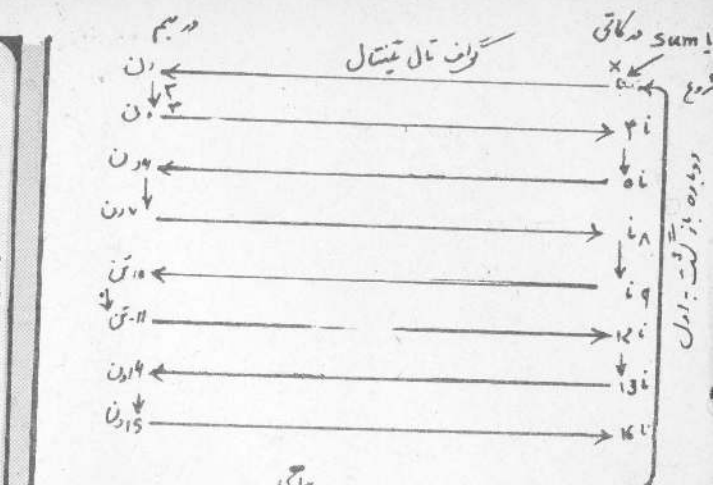
اند . به نقل از روزنامه کیهان هابی چاپ تهران

گروهی از خبرنگاران خارجی که در تهران به سر می برسد و هتل لاله تهران باد و دو گانه کی به هم چسبیده ایرانی کی به هم چسبیده و گو کردند .

در این دیدار لاله ولدان صفائیان دو گانه کی های به هم چسبیده از خبرنگاران خارجی خواستند تا با انعکاس گزارشی از وضعیت زنده کی آنان موجب شوند تا دو کشور جهان امکان جدا سازی آن دو را مورد بررسی قرار دهند .

دو گانه کی های به هم چسبیده که هر دو دختر هستند شانزده سال پیش چشم به جهان گشودند

دو دو گانه کی از شاگردان ممتازند و قادرند فعالیت های مادی و حتی



ورزش

هنر کند: لیلیا نوری

که در آن قایق رانان پولند
آلمان دموکراتیک و چکوسلوواکیا
اشتراک نموده بودند.

سابقات در فاصله های
۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر
سورت گرفت. ریگتف بولچاک
کپتان تیم قایق رانی پولند
فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق
پیمود و در نتیجه پولندی ها
بصورت گروهی در مقام اول قرار
گرفتند.

مالافون دوسنی

گروه یکی از دریا های معروف
چکوسلوواکیاست و تعداد آن نیست
که در آن مسابقات مختلف روی
آب انجام داده میشود. یکی از
آن ها مسابقه قایق رانی بوده
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر
و ۱۹۲ متر) طی میشود. اخیراً
بهترین و بهترین دور مسابقات
مالافون قایق رانی دایر کردید.



بایسکل، وسیله دلچسپ سیوری

بایسکل نه تنها از جمله
وسایل حمل و نقل انفرادی به
شمار میرود، بلکه امروز بیشتر
به یک وسیله دلچسپ سیوری
نیز بدل شده و چهره های را
در همه جای ویژه در کشور خود
سراغ داریم که با مهارت زیاد
میتوانند فاصله های دور را در
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل
پیمایند و در مسابقات بایسکل
رانی، موفقیت های درخشانی
را به دست آورده.

یکی از این چهره های جوان
محمد احسان است که ۲۲ بهار
زنده کی رابعت برگزیده است.



است از زمانیکه وی به شرکت
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت
خفته توانسته است فاصله ۱۲
کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۳ ثانیه
طی نماید که در نتیجه مقام نهم
مانی را حاصل کرده و در یکی از
سابقات اخیر که به راه افتاده
بود، یکبار تازه بی رانندگی به
فاصله ۱۰ کیلومتر در ۲۰ دقیقه
میان همقطاران خود قام ساخت
که این یکی از افتخار های پیروز
تازه او در این زمینه میباشد.

وی طی صحبت و گفتگو
کوتاهی در مورد سابقه ورزشش
بنوعین اظهار داشت:

از سال ۱۳۶۱ بدین سو
توانستم در بایسکل رانی موفقیت های
به دست آورم که مورد توجه
واقع گردید، تا اکنون در بهشتراز
بهشت سابقه در در اهل کشور
و در دو مسابقه جهانی در خان
کشور شرکت ورزیده ام که در همه
سابقات پادشاه شده، توانسته ام
برنده مقام اول دو بار و سه بار
و دو بار طلا، چهار کپ نقره ای
و چند برنای های متعدد دریافت
دست آورم، هم اکنون در سطح
کشور جای اول را دارم.

او افزود: از سال ۱۳۶۱ به
کلب شخصی رابه نام افتخار
گرفته ام، خودم در مجلس
این که ترمین سینما، شماری
از جوانان علاقه مند کاتیب
محلان، سربازان راه تحت
تربیه گرفته ام که در این شان
چهره های ستازی که در این
مقام اول گردیده اند، هم
وجود دارند.

مهرم: رابطه دوش -
انفرادی با بایسکل رانی چیست؟
پاسخ میگوید: دوش برای جا-
لت نیز یکی یک بایسکل ران، موثر
واقع میشود اما نفس را پخته
نمیزد.

بایسکل رانی نفس را پخته
ساخته و حرکات بدن را فعال
و منظم میسازد. آموزن بر آن

بقیه در صفحه (۱۰۳)

ورزش

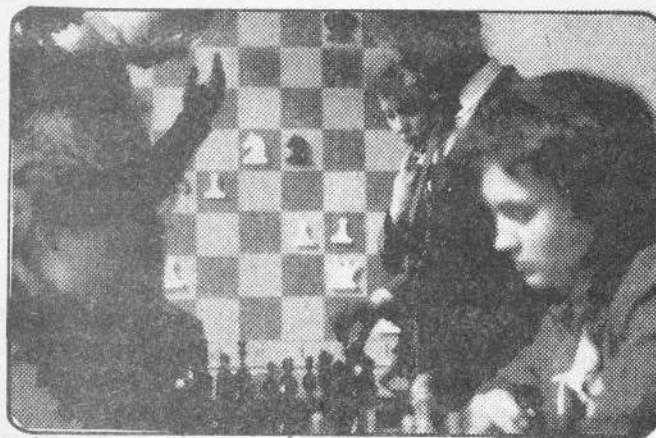
اسپار تاکياد ميوين

انجمن ورزشي (اسپار) بولند مسابقات اسپار تاکياد ميوين را سازماندهي کرده درين مسابقات انسانهاي ميوين که شهرت را دارا هستند، اشتراك نموده بودند. ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته هاي اتلتيك، خفیه، بگ بانك، آياري و نشان زني، سهم گرفته بودند در پاين مسابقات مدالها، جوایز و دیپلومهاي سپرتی به برندگان اهدا گردید اما بیشتر از همه خوشی و مسرت مردمی که در این مسابقات کتلي به مشاهده رسيد و بزرگی خود را داشت، بدین ترتیب ميوين عضو کامل الحاق و مقام جامعه شده است.



رویداد ها و ورزشي

ورزشکاران کوبایی در مسابقات امریکاي لاتین به اشتراك ورزشکاران ۱۶ کشور بیهیروني چشمتري به دست آوردند. در این مسابقات (۲۰۰) ورزشکاران از کشورهای امریکاي لاتین به شمول ورزشکاران هسپانیایی، نگال در شهر هاوانا در دور هم جمع گردیده بودند، میزان به تعداد ۱۵ مدال طلا، ۱۸ مدال نقره و ۱۰ مدال برنز به دست آورد. فاصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کوبایی لوئیس بوئینو در مسابقه خیمیز به دست آورد. این نتیجه بهترین رکورد مسابقات جوانان شمرده میشود.



از هر صوفه در نخستین مسابقه بر طرچ باز هسپانیایی سان میگوئل غلبه حاصل نمود. در این مسابقات قویترین طرچ بازان از دختران اشتراك کرده بودند که مستحق جوایز ممتاز گردیدند. این مسابقات به سمت سوی دور ۱۲ در پاين پایت.

نتایج مسابقات جهانی

مسابقات جهانی طرچ میان دختران سالک مختلف زیر سن ۱۲ سال در هر صوفه گماهی پایت مارکیتا طرچ باز جوان

مسابقات آياري مردان

در مسابقه آياري مردان به فاصله ۰۰ متر به سبک آزاد که در ایالات متحده امریکا ایر کردیده ل کاربونار با ایتالیا فاصله یاد شده را در يك دقیقه ۰۳ ثانیه و ۲۵ حصه ثانیه دخترت از امریکا در يك دقیقه و ۱۶ حصه ثانیه و مد سودا از جاپان در يك دقیقه و ۵ ثانیه بهود که به ترتیب جایز مقام هاي اول، دوم سوم شناخته شده اند.



به در هفت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفتند در دور دوم لیس ملالی با وجود لیاقت کار ورزشی شان به در هفت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتیجه مسابقه به نفع ماخاتسه پایت.

در فرجام آرزو دام که به تهرنات متدوم خود زیر نظر تهرنات مجرب به هردو تیم ادامه بدیم و به خاطر رشد و تحکیم بهترین ورزش در هر ما بتوانیم مسابقات دوستانه را با مکتب پسران و دختران برگزار نماییم.

تلم آن حاجاي اول بادم را - داشته تاحال دودال از طرف سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، دو کپ و چندین نقد پرنامه و تحفه از طرف مقامات مربوط برایم اعطای کرده است. چندی پیش در تهرنات بهاري توانستم مقام اول را کابی نمایم همیشه با تفاوت نمونم مسابقه را انجام دادم، از لحاظ وسایل سپرتی تلم مشکلات ماقربا در مکتب رفع شده و خوشترن خاطرات من در مسابقات دوستانه بالیس ملالی است که چندی پیش برگزار کردید، که در آن تم مکتب ما

هم والیبالی و هم باسکتبال

زویا هاکرد صف ۱۲ لیس زخونه:

از سال ۱۲۶۱ والیبالی و در بهاری آن از سال ۱۲۶۵ باسکتبال بازی میکم. اکنون در تم والیبالی کیتان تم و در تم باسکتبال نفر دوم هست. تاکنون در مسابقات بهاری شرکت نموده ام که در -

چندک شش‌شنبه

هزارنکته، بارنکترز موابجاست
نه هرکه مشوه نماید، سكرتري داند

صراحی چون شود خالی جد ابيهانه
میکرد
که مامور از تمیل و نمک مد یوانسه
میکرد

چرا آن مدعی ترك مي بي بدعا
کرد
که آمریشت میزش مشقبازي را بنا
کرد

مه قربانت شمع اي سونسی
بموش
که مامور از نظر گشته فراموش
ارسانی میر محمد حمید سعیدی

رفع کتبی

شخصی د ريك اداره کاري
داشت و در مقابل میز مامور موظف
نشست پس از چند دقیقه
بی اختیار دست به بخل برد
مامور که در آن حال متوجه وي
شده بود گفت:
صبر کنید، هنوز کار شما تمام
نشده.

مراجعة کننده جواب داد:
بیخشد و اشتباه هم نکنید من
رفع ان پت کتیک میکنم.

ارسانی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی



شامپوهای بوجی خنده

هموطنان عزیز:
بهترین شامپوهای بوجی
خنده که موهای سر شما را تقویت
نموده و هم از ریزش آن جلوگیری
می کند از مشهورترین کمپنی
جهان تازه وارد گردیده است.
با خریدن يك بوتل شامپو ي
تغییر کرده است:



بعد از استعمال

قبل از استعمال

کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام
شب زنب صحبت میکرد.
دومی: درباره چه صحبت
میکرد؟
اولی: درباره اینکه خیلی
(کم حرف) است.

کودکان امروزی

د کودک با هم بازی میکردند
اولی پرسید:
راستی حمید جان تو چند ساله
هستی؟

حمید جواب داد: پنج ساله -
هستم و تو چند ساله هستی؟
دومی جواب داد: نمی دانم.
حمید پرسید: از دخترها
خوشت می آید؟
اولی: نه خوشم نمی آید.
حمید با عجله گفت: پس تو چهار
ساله هستی.

نپذیرفت

اولی: کسی را که محبوبت بود به
شمسری اش موفق شدي؟
دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.
اولی: چرا؟ از دارایی پدرت
یاد آور نشدي؟
دومی: بلی یاد آور شدم ولی او
بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.
ارسانی: همایون سعیدی

چيستگان و كيستگان

آن چيست كه دلغراش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،
املايدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن كيست كه است لافز ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالسی
و در بندر ؟

جواب : سامور دولت .

XXX

آن چيست كه كم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مامورين .

XXX

آن كيست كه خوار و زار است ، ترش ز نرخ شار است ، اولاد
اوپار است ، معاشش دوهزار است ، از اجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست كه خلايق ، ندانندش لایق ، بگویندش هائقی ،
نمی شود فایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن كيست كه اشكش به مثل سول ، فكرش به سوي تولد ، قرضش
فزون ز نيل ، چاهش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن كيست كه نيكست پروايش ، وماستيم به فدايش ، هر چنگه
ندانم نايش ، می رقصم به صدايش ؟

جواب : مايكل جکسون .

XXX

آن كيست كه هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند
كاردانی ، به تویزبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چيست كه مايدش نول ، گاركناش بر زبول ، وهودم به مثل
زلفی ، زند ملت را نول ؟

جواب : گمريك .

اینك شمعه طنز مجله ساوون برای نخستین بار چیستان ها
و کیستان های طنزی را به چاپ می رساند كه امیدوارم مقبول خاطر
شما قرار گیرد .



گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا

به من بدهید .

تاجر : پول سوا نمیدانم ، حساب
يك گرفته ام میخواهم بروم بانك .

گدا : پس لطفاً يك افغانی را
به حساب بنده به شماره (۱۰۰۰۰)
تحويل کنید .

فرستنده :
رویا تنها خوگهانی

گدای سال



مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می کنم که شماره به خاطر مجلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره گفته بود، گمشدگی نیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده خد حافظ.

عارض: مدیر صاحب! ورقه عرض مرا اجرا کردن؟

مدیر: کدام ورقه عرض؟ اینده بچم، کشت!

عارض: مدیر صاحب! همو ورقه عرض را که دیروز آورده بودم گفتی که فردا بجا!

مامور: به زورچی کشت دادی عارض: مدیر صاحب!

مامور: بالاخره مدیر صاحب یک سوار پیش شدی اینده کشت خود را پت کردم.

- مه هم اسپت را گرفتیم.

مامور: دیروز ساعت ۱۱/۲

بنیه درص (۹۹)

تک، تک، تک...

عارض: مدیر صاحب اجازت است؟

مامور: مدیر صاحب چال برو! مدیر: صبر کوتو که فکر کنم، اینده قبل را حرکت دادم.

مامور: بسیار عالی اینده مهم بیاده تان را به مفت گرفتیم.

عارض: مدیر صاحب، بنا معذرت مسئله کارهای من چطور شده؟

مدیر: یک لحظه...

مامور: برو مدیر صاحب! مدیر: نمی فهم که عرضه را که ششماه پیش سپرده بودم اجرا شده پاتی خوب بهر صورت، اینده وزیر را در خانه سفید آوردم.

مامور: خوب مدیر صاحب اینده پیاده را پیش کردم.

جورنگ، جورنگ، جورنگ...

بلی!

مهربانی بفرمایین!

مدیر صاحب، تلفون برای شما است!



مایکل جکسون اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هارابین جاوید: چرا؟

فرید: به خاطری که در زیر عکس مایکل جکسون نوشته کرده اند (مایکل جکسون اوازخوان امریکایی).

انها خیال کرده اند که ما انقدر نا فهم استیم که مایکل جکسون را نشناسیم. من حتی میدانم که او در خور دنی هاروشیدنی هاجه چیز را خوش دارد.



سلام سنگی

فرید: واقعا که اینها بسیار ساده اند.

جاوید: چرا فرید: به خاطر ی که در زیر عکس این نفر، تنهانوشته کرده اند (سلام سنگی).

حالا ما چه بفاهیم که اینم آدم چه کاره است و از کجاست و از کجاست است.



بازی با دویستی ها

سرم درد میکنه الله تو دانسی معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زهشت زارو حیرانم گل من به قرن بهشت بی نامم گل من

XXX

سرکچه نشستم دلبرم رفت هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقربانت شم ای پارچانسی مکن زمین بیشتر کاغذ پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد چرا که چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

رضایت

دود خنتر اهام کیم گفتگو بود نسد بکر آن هاگت:

- خوب زومینه جان چرا بافرید جان نامزد نشدی با آنکه یکدیگر را از دل و جان دوست داشتید؟

دوس: مرا از او هیچ خوشم نمی آید.

اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر کوشیدم نتوانستم او را رضای بسازم

تابه خواستگاری من بیاید.

ارسالی: خاطره پیروزاد



تفسیر الیادین جلدی

در اکثر از دایره ولتی کشورها
چنین رایج است که برای هر
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند
که این عمل به منفعله مایه بدل
شده است.

که شمس الدین متخلص به
جدوی نیز از قربانیان این منفعه
است به خاطر که او یک ریاضی
دان است اما از بخت بد که او را به
حیث زورناهیست در یکی از نشریه
ها استخدام نمود و مانند
بیا باید ببینیم که چه گزارش مید-
هد.

زبور نمبر (۱۴):

بتاریخ ۱۴ ماه چارم روز چارشنبه
سال جاری به ساعت ۴ و ۴۴
دقیقه در چارراه چارقلعه
چارنفر به جان هم ریختند که
به نس چار بایها جنگوی میکردند
که از جمله چارنفرم کورنفر چارسی
کاظم باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چارسی سه
دندان نفر اولی چار دندان نفر
دومی و دندان نفر سومی را
صودا به زمین سقوط داد
که ۱+۲+۳=۶ می شود

شخص اول از خوردن چار
بوکس مسلسل به زمین خورد
و مثل خط مستقیم به مستوی
زمین منطبق شد. شخص دومی
در اثر خوردن لغتی نیم دایروی
بود که مانند خط منحنی به جوی
پراز کثافات پرتاب شد و سومی
که خود را تنها یافته میخواست
چارفوک کتان فرار کند اما نفر چارسی
بازدن سیلی نرم و گرم او را چار پلاق
به زمین انداخت
و چارسی که برهه غالب شده بود
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را
دستگیر نکند اما در چار دیواری

مقابل چار راهی نفر چارسی با موتر
لاری پراز چار تراش تصادم کرد
و مانند تیر به انعکاس کند و سوله
بعد از برخورد بایموتربه فاصله
۱۰ کیلومتر دور افتاد.

در همین لحظه موتری که شکل
حیططیور داشت آمد و چهار نفر
از آن پایین شده و چار جنگجو را
چار دست و چار بایه موترا انداختند
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن
از چهلستون و شش درک
به شفاخانه چار صد بهتر
رسید و برای چار نفر جنگ جوی
در چار اتاق یک یک چیرکت دادند
که بعد از ۱۱ روز چار نفر صحت
یاب شدند و به ساعت ۴ بج و ۴۴
دقیقه روز ۱۴ لم از شفاخانه ۱۰۰
بمتر مرخص شدند.

ارسالی:
احمد ولید امانزی وردک

رباعیات مصری



آزار مرا چنین آیین منست
نیرنگ و نریب مذ هب و دین منست
بی رشوه و بی واسطه کاری نکم
چون آمرشیده یار دیرین منست

در هر طریقی که بپرو باری بود که اسب
ایستاده زن مرد هزاری بوده است
یا تا نکی بود که روزهای تل است
باشعبده بازی پی کاری بوده است

این موتر و سوسه می گذرد
از پیش نظره ان و د ب می گذرد
مفسلم فیلان د یگر چه خوری
بابای پواده رو که شب می گذرد

نانوای مرا خرابی از کینه تست
چنگی خمیر عادت دیرینه تست
دونان جوهر بی توشه نکند
وزنش چو یکی طاقه پهنه تست

تفتیش بواتام نرخها نخورم
این یک لب نان را غنیمت شم
زان پیش که بوظرف زکارت گردی
همدست شده کسیه مردم بدرم

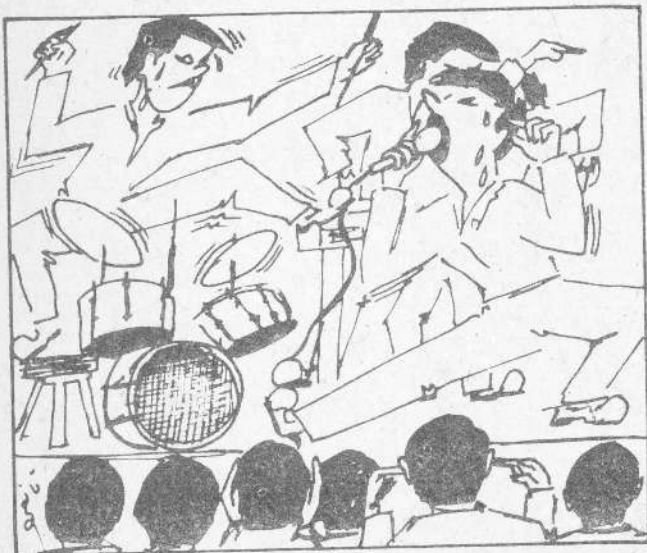
بی موثر تر ز بستن نتوانم
بی پای کشی بارتن نتوانم
بی ناز سکرش جهان خوش نیوی
اوسره کشد بر دیده من نتوانم

رهبري از عقب صدا زد و گفت
روي گشتانده انكه بود جلو
اي صفا دختر اي طناباز
بيچه بر سوت موسي دراز

پاسخ دهاتي

باري از يك دهاتي پيسر
برسيدند كه: بيشتر از همه براي
كود عاميكنيد ؟
دهاتي پاسخ گفت :
براي اسبهاي اربابان، زيرا
اگر اسبهاي آنان بميرد، اربابان
حتما بر دوش ما دهانان سوار
خواهند شد .

ترجمه از حميد خراساني



متعل جاده موسي



از پدر كلامه تا پسر

✖ پدر كلانم مادرش را (ننه) ميگفت ، بدن مادرش را (بوبو)
ميگفت. خودم مادر را (مادرا) ميگويم و پسر مادرش را (مامه مامه)
ميگويد .

✖ پدر كلانم (بزني بهادري) وقت بود بدن (كاكه) نه ميرو
خودم بهتل بودم و پسر (ديبكو) مياشد .

✖ پدر كلانم (فالوده) را دوست ميداشت پدر (زاله) را
دوست ميداشت خودم (شيرينج) را خوش دام و پسر (آيسكرم)
را دوست ميدارد .

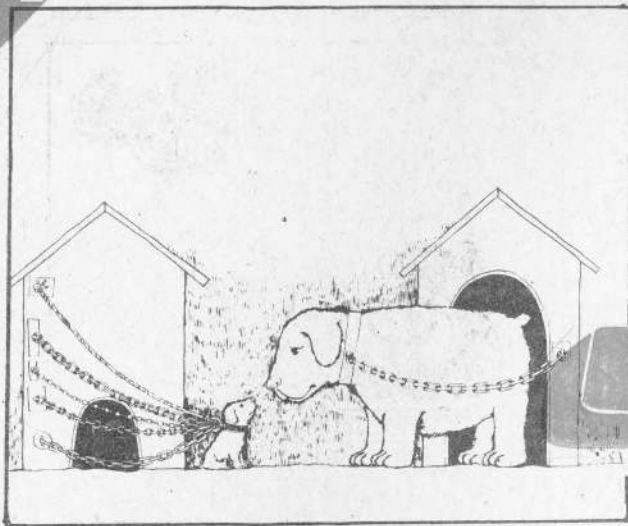
✖ پدر كلانم پور ترين (استاد قاسم) را ميخريد ، بدن مكس
هاي (استاد بوشنا) را ميخريد خودم بختكارهاي (همماليني) را
مي خريدم و پسر بختكارهاي (مايكل جكسن) را ميخرد .

✖ پدر كلانم (اتن) مينداخت پدر (چاچا) ميوقصد خودم
(دانس) ميكردم و پسر (برك دانس) ميوقصد .

✖ پدر كلانم (داستان) مينوشت بدن (عريضه نويس) بسود
خودم (مکتوب) مينوشت و پسر (نامه عاشقانه) مينويسد .

✖ پدر كلانم وقتي خواست طولي كند (دم دروازه حيلم)
باخانمش آشنا شد ، بدن وقتي خواست نكاح كند (از بالاي بلم
همسايه) عاشق خانمش شد خودم وقتي خواستم ازدواج نمايم
به (سراي ليلامي) با خانم توافق حاصل كردم و پسر وقتي
خواست همروسي نمايد نامزدش را از تيم دادن دم دروازه مكتب ها
انتخاب كرد .

نوشته : مهراحمده مظهر



مها سیتی

د رموسی به برک دانس
د سترسی دام.

س: مشوق شعله برک دانس
کیست؟

ج: د درخانه مشوق اصلولم
مه می یعنی (مادون) است
اماشون د پگم فلمهای هندي
به خصوص رقص هاي متن وگوند
است ومیخواهم از آن هابیزوي
کنم.

س: از مسوولین شاروالی
چه تقاضا دارید؟

ج: میخواهم قیمت اجناس
لوکس خصوصاً سامان آرایشی
را کنترل کنند.

س: چه ارمان و آرزو دارید
که در آینده چه شوید؟

ج: میخواهم به هند سفر کنم
و در آن جا در فلمهای هندي کار
کنم تا خدمتی به مردم خود کرد -
باشم.

ارسالی:

احمد ولید امانزی وردک

س: لطفاً خود را معرفی نمایید؟
ج: اسم من بیژن تخلصم
(جیمی) اما مراد خانسه
توماس می گویند.

س: چگونه توانستید شاگرد
ممتاز صنف شوید؟

ج: به خاطر یک پدیده یعنی
بدنم در بوهنتون ماستاد است.
س: در ساحه بهبود وضع
تدریس در بوهنتون چی نظیر
دارید؟

ج: باید یک آرایشگاه در -
بوهنتون افتتاح شود تا مشکلات
بعضی دختران و اکثر پسران حل
شود.

س: شعله حبت یک شاگرد
مستاز آیا هزار درس به کبد ام
رشته دیگر مثلاً ورزش و یا موسیقی
سروکار دارید؟

ج: چرانه، من به ورزش -
بسیار علاقه دارم خصوصاً به
کریمول.

پیش بینی های

فالین

سپاتوون

د رسال ۱۳۶۹ ماهیکل جکسن به کابل می آید. (البته به خاطری
که به جوانان نهر کابل بگوید که برادر، من در قمه تان نیستیم
و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید؟)

XXX

د رسال ۱۳۷۰ لرایشگاه تلویزیون مسدود می شود. (شاید به خاطر
جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن)

XXX

د رسال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپا وین به رقابت
بر می خیزند و از آن سبقت می جویند. (البته در دیر چاپ
شدن.)

XXX

د رسال ۱۳۷۵ لهر تلهفون ریاست تقاعد تغییر می کند. (اگر
د فائتران به کدام جای دیگری نقل مکان کند.)

تفاوت ها

فرق زلزله و هموس:

فرق زلزله و هموس اینست که زلزله
اول به خانه آدم می آید و بعد خساره
وارد میکند اما هموس اول خساره وارد
میکند و بعد به خانه می آید.



فرق مرد بوزن و مرد زنده:

فرق مرد بوزن و مرد زنده دار آنست
که اولی بپراهنش دکه ندارد ولی
دومی اصلاً بپراهن ندارد.
فرستنده: خاطره جبر



د خوبونو کیسی

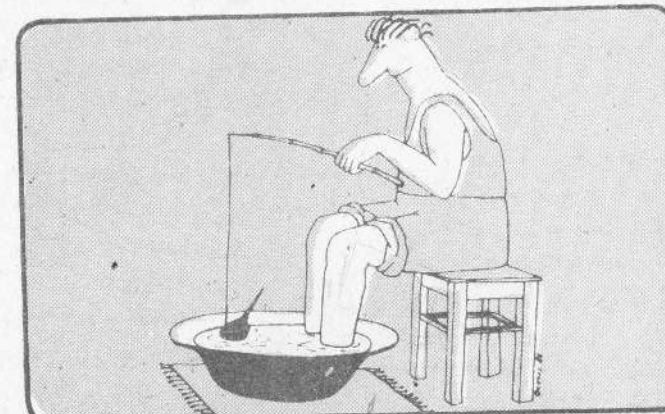
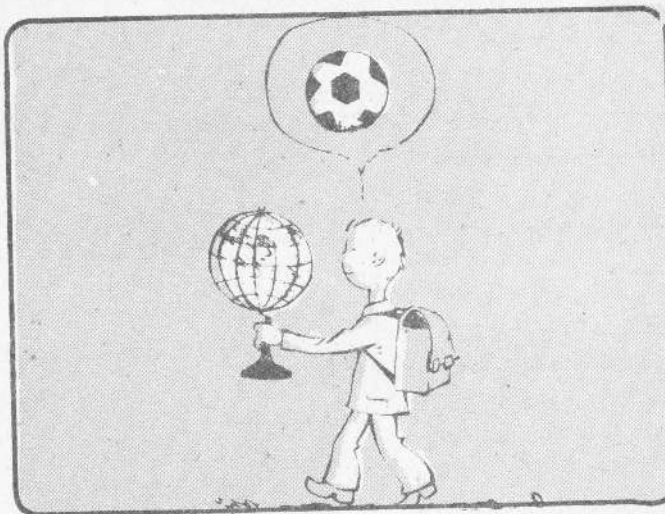
په یوه رسمي دفتر کې یو څه کارنده چې هروخت په ورځم، نو مامورین په په چای خپل سو مصرف وو. بله ورځ مې له خپل یو دوست څخه چې هغه هم په دغو رسمي سمارټونو کې رسمی دنده لري وپوښتل: — کوم دنده لري دي رسمي دفترونو کې ولې د سوره د پوره چای خپل کوي؟ — کوم دنده لري موسکې شو او یې له دي چې لږ څه نیولې زمه پوښتلی ته جواب ووايي، دغه نکل یې راواخله: — وای چې دې تونمیزایانو د کولموشولو او چپ د کولو په ریاست کې د خوازه او اواز ده — خوب په باب خبرې کولی، وروسته له هغه چې دې وار په رسمي

د دفتر کې د میز له پاسه د خوب کولو خور والی تصدیق کړ. لومړي ته وویل: — یوه ورځ مې د سهار په نیمه بجې د وړدي اوساډي کتاب سره کینود او د میز له پاسه ویده شو. غره د دفتر همکارانو د دې له پاره چې زما د وېسې خورلې وي، زه یې راویننه کړم. اوچې کله د مازد پکړغلو — لهی چې شوي، د دفتر ملازم له خوبه راپاخولم. دوهم ته چې د دې خوب له لاسه یې خوله تر غوږ ونو سوړي وازه، وازه کېده، ورته وویل: — ستاد یې د نیمې ورځې خوب ته د چرکه خوب وایي. د دفتر — خوب د قسې مزه داروي لکه زه —

چې یوه ورځ په دفتر کې ویده وم او که سبا سهار د دفتر د چارو کول په وخت کې ملازم نه وي راوین کړي، نو خدای خبر چې تر کومه به ویده وم. درېم مامور چې د دوي پسه خبرو کې یې بیا یوه سترگه خوبه هم وهلی و، د خپل بل ملگري په سکونولو سره چې له خوبه یې راپاخاوه، په پټو سترگو ورته وویل: — د دغه څه شی خوب دي... خوب زما غوندې وي چې سې د پنځلنې په ورځ مې سهار په دفتر کې سره میز کینود او خوب ورې مې کله چې د شنبه پسه سهار نوو همکارانو راپاخولم نو فکر یاتې په (۱۴) مخ کې

کاشکی

کاشکی زه یو ویر مامور وای په گمرک کې نه رښېد یو سترې موسسې یا هم وای قرار ادي د ماکولاتو چې بوجی، بوجی راتلای راته بېسې کدانه وای نوبه ښار کې ترانیک وای بنیدلای یې حساب هاد نسی یا هم چیرته کوم رسمي منځازه دار وای خرغولای مې د پگونه او کاسې چې بېسې گټې دوران دي د هماغه کم عقلان لمان ته گټې خوشی کیسې



د پارک ونه

هوکې (زه هم ونه مې او هغه هم ونه ده چې د شخصې کوربه انگر کې په ناز او نعمت لوبه شوي ده. هغه لوبه او تنده لکه پیولې، خورما شولې و د تندي لاسه پتري نیولې دي. زه لکه سلیو، طوفانونو، تیگو، تیروگو اړو، چاکوگانو او الگونسو لاس او گویان مې. خو هغه په پهنجا زړه خوږې خانگې د دېوالو تر زړه پاتې په (۱۹) مخ کې



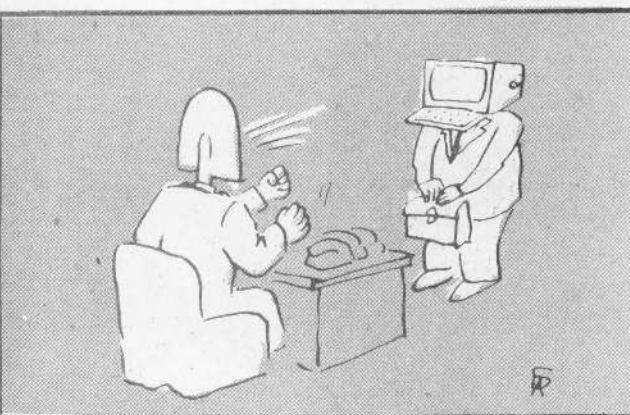
عکس مرکه

په دې لړ کې لکه څنگه چې د خلکو یې او خبرې بېلې، بېلې دي همد ا شان د پوهانو نظرونه هم بېل، بېل دي. خوچې کله د پنځاره هتسې بیا تګرې خبرېال په دی باب له آ شپز باشی صېب څخه پوښتنه وکړه، هغه په جواب کې وویل: — له هغه لحاظ چې ماته خپل علم گواهی راکوي او د آ شپز خاښی د دود کتنې په تلمکوب کې مې د عمکې د کړې د خوکید اراحوال — اخستی دي، نو د اراته ثابت شوه چې اوزون بېچاره په خپله د عمکې د اوسیدونکو له خوا په زړه سوړې، سوړې دي. که څه هم عینې خا. ا. ک. تجربه خبر ویکو او پوهان دغه سوړې کیدل — عمکې پرمخ د زوړې وسلود ازما — پښت، د کیمیاوي گازاتو تکتیر او د چاپیریال نوره لګر تیا بولی، مخو زما د خپلې نواوتجربې په نتیجه کې پورته نظریه په دوهم قدم کې د بحث وړ ده. خبریال: نو ستا په نظر د لومړ — پتوب حق د کومې نظریې پ — خوا دي؟ — زمانه نظریه هسې خوشی نظرنه دي، بلکې په ثبوت —

رسیدلې علمي خبر نه ده چې په دې ورځو کې مې بشپړه کړې ده خبریال: که زحمت درته نه وي نو د خبر نی نتیجه به په څه — ډول ابلاغ کړي؟ — نتیجه د لرغوندي روښان ده... اوزون بېچاره د ښار ترخونو په زړه سوړې کړې دي خبریال: ونه پوهیدم... — تعجب کوم چې پهنه دي ساده خبرو دي سرته خلاصین — ی... خبریال: آ شپز باشی صېب د ا خبره تاسې ته ساده برېښی هر څوک ستاسې په خبر علمې پراخ لید نه لري... کله یانې وکړي او خبره روښانه کړي، ښه به وي. — په دې راوروسته وختونو کې د ښار ترخونه د سوره لوب شول چې د عمکې له اتوموسفیر څخه ووتل او د اوزون د زړه په سوړې کولو سره امکان لري چې د مریخ د کړي په مارکیتونو کې هم ستونزه اوکړ — کچ رامنځ ته کړي. د دې لاسه پاره چې د اوزون په تې اوسوړي زړه باندې مو پتی او مرهم ایښی وي، نوبه کار ده چې په ښارونو کې د ترخونو لوب پد ومخه ونیول شوی.

خبري الو پېړۍ

کوي — چې داسې ده، نو د اصوص بانک څه شی ده؟ — خصوصي بانک هغه بانک ده چې د پورته ذکر شوي خصوصي تشبث په وسیله راټوله شوي وي. — دا څومې در سره ومنله، څه — د اراته وای چې خصوصي مشورا څه ډول وي؟ — تاته زمانه پلره خصوصي مشورا داده چې نور د قسې خصوصي پوښتنې مه کړه، بلکه چې د نورو به خصوصي توکي گوتې وهل، د اصوص خصوصي خلکو له خوښی، اوښی پنه په نيم څه شی تر لاسم





شطرنج بیاموز

چند مشورت میتودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای
اما نوان :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لا به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بیایم الهام از مباحث قبلی و توضیحاتی سخنانی چندی را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجلم بازی) به صورت فشرده ارائه میدادیم که نهایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فساد نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بر مرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاع ها متنوع که وجود دارد و یادآور نشده بهرامون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، نفی نمیکند)

۲- مهره های خوب شما هرچه زود تر به میدان بکشد. و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترش توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (N) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال که بتوانند بر مرکز کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب و رفتن جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که باید ا:

الف) حریف تان سوار را

بدون قوه رها کرده که شما بتوانید آن را بگیرد و یا با لای آن حمله بر شوید.

ب) حرکت آخری حریف تان تعدید و امتوجه تان نموده که شما بایستی در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدید می

شهود نباشد، و شما نمیدانید که چی نقشه بی را به پیش

بیند، درین حالت تصمیم

بگیرید که کدام مهره تان

به نحو نایبندیده جا به جا

شده است و یا در بازی کمتر

مهم است. پس بکوشید تا همان

مهره را در موضع فعالتری جا به

جا نمایید تا مؤثر نیست پیشتر

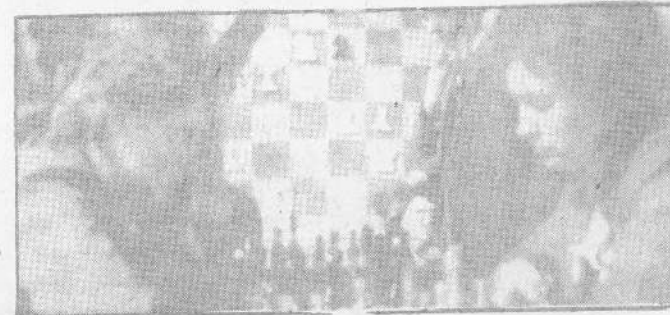
را کسب کنید.

۶- بکوشید تا ابتکار را در

دست بگیرید، و بر حریف تان

فشار وارد کنید، نهوه های

اعمال فشار بالایی حریف



بدینگونه است:

الف) اگر ستون کشود می وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خوش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در

دیاگونال های (diagonals)

که شاه حریف مستقر

میشوند، مستقر نمایید.

۷) در مرحله اول بازی،

از جلوراندن پیاده های قلعه

شاه خودداری کنید، مگر این که

جلو بردن این پیاده ها جهت

راندن یکی از مهره های مهاجم

حریف نباشد. ولی هنگامی که

در بازی سی تا چهل حرکت اجرا

میشود و شمار زیاد مهره ها

تعمیم میشوند، دیگر ضرورت

آن میرود تا راهی برای شاه

تان را پیش کردن یکی از پیاده

های قلعه کشود تا شاه به سوی

مرکز بشتابند.

۸- در انجلم بازی، از رخ

های بیشتر صنعت سوار مهاجم

کارگیری تا سوار مدافع پیاده ها

بکوشید تا پیاده های تان را در

خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان

باشد، مستقر نمایید.

مادریاحت بعدی بهرامون

هریک از اصول فوق معلوماتی

ارامه خواهیم کرد.



قدیمی ترین شهر

تایید شده است که قدیمی ترین شهر جهان، ژرکواست، رادیو اکتیویته نذغالی که از قشرهای درونی حاصل میشود، براساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده ((زاوشی شانیدار)) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صادر میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند. سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ با ۳۶۰۰۰ نفر مهاجر بود.

کشور جهانگردها

طبق احصایه سال ۱۹۶۱، رقم توریست هائیکه از خارج با ایتالیا می رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است وید پنموال رکورد میزند برای از توریست هارا ایتالیا در سرتاسر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بید یوایی کرد.

امار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴۰ در هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگگان را در - ((پورتو ریکو)) با ۶ در هزار نفر و در قهرسیا ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهند.

پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱۱ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدو حیات گشت.

موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می آید. سویدن و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب ۱۴ و ۱۶ در هر هزار خانواده دارند.

گزارف ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نمی باید از ۱۳۴۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان، در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرار بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شوند. بنابراین ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴ نماینده رای دادند.

وسیع ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئید، وسیع ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

د (۱۳) مخ بانی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اوتیم اکبرخان ۶۰۰ څیره کیدل . اکبرخان را لوي شولې شواوې . ورته کولون وکړ اود امید نیالگرې یی په تورو سید . د زمانې په تیریدو اود د پیوسر وتود و په رامینځته کیدو د صد و زیږه هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهمغسې توري - زمکې یی خړشې شوي دي او هېڅ ورته نه دي پاتې شوي ، یوازي - د یوه اوانگر وړیاۍ دي د پیریشان شوي دي . د کلی کور معامله هم ورسره نشته پداسې وختوکی د - یا را نوید اکول د ورځې دانعصر د گل مثال لري . یاران یی ورته بیل شوي دي . ملکی کی چی اوبه نه وي کډولی تش پروت وي . هېڅوک نژدې نه ورځی دهستی .

د ورځو یاران یی نه لیدل کیږي او پیرشانی به مخه کړي دي او یو مري جواړي ته حیران دي زمانه خامخا انتقام اخلي . په هر شکل چی وي . کله ، کله چی ویده وي په خوب کی خیزو هسی ، داسی معلومیز ی چی قیوس یی لاس - چی به حقیقت کی دیس گسا ه شهید سالم لاس دي په خوب کی مدود مري نه نیسی او ورته وایی قاتله ! ظالمه ! خونکاره ! (میراث) غواړي د جامیسات ؟ د صد و زره کی اوس هم کله کله گوزي چی د سالم زیکوباندي قبضه وکړي خود د خان هغه خبره به وریاده شوه ، چی د جر - گي به ورځ یی اعلان وکړ (ا هر خوک چی د سالم زمکوته وړاندې شوه سالم د قاتل په صفت به وپیژندل شی اود عدالت پنځو ته په و سپارل شی . دي خبرې به لمر آرام کړ او هم به د عطا خان اعتبار ورته مخی ته ودریده او غیبی خپره به یی په مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

بانی په (۱۹) مخ کی

سمنگان

هدف نگارنده آن است که

به رنگ جمع درآیند و به تعبیر رضا براهنی : ((همس شوند نه طلا)) زیرا برای آنان نه تقویست و نه هم محیط مسا - هدی .

با آنهم سیاس آنانی را که همچنان ، پابرجا در سنگر هنر و فرهنگ نهشته اند ، و دلشان را ، ((در نیلک چوبیس - منواز ند)) آرام ، آرام ، از این میان یکی هم جوان کوشا ، مستعد و برکار احمد رشاد است ، وی به سال ۱۳۴۳ در سمنگان چشم به دنیا گشود ، به سال ۱۳۶۲ - از لیسه ایک (که چند سال پیش قرار بود ، فردوس بنامندش اما نشد که نقد) فراغت حاصل کرد ، و پس از پایان یافتن خدمت سربازی ، اکنون به صفت مکر تر مسئول جریده سمنگان کار میکند با او نشستی داشت کوتاه ، که اینک خدمت تان پیشکش میدارم .

- از چه مدت به پندو به این هنر رو آورده اید ، و چی گونه ؟

- حدود چهار سال پیش ، چی گونه کی آن را مشخصاً نمیشود بیان کرد ، اما احساس میکنم و میکردم که هرگاه وسایل نقاشی را به دست میگیرم ، و چیزی روی کاغذ ترسم میکنم ، نوعی احساس رهایی به من دست میدهد ، شاید هم این ساله مربوط باشد به دوران مکتب ، آن گاه که احساس رهایی

بقیه در صفحه (۱۰۱)

زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دودعد اساسی زنده کی به پیش میتازد ، گوی مسلط کسانی اند که : ((درهم را زدا ینده اند و میدانند)) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت یی به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجار است . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهیم و نه هم میدانم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که مسلط اند (هدفم تسلط سیاسی نیست) بدون آن که چیزی حالی شان - شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میرسند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - آسان اند ، و کسانی که زنده کی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود ترو هراسان تر - چند سال پیش کمیته قایل - ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حالاً جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلد نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند مسلط

و ماند و ماند ، و همانند شعری د پگراین سرزمین ، درد داشته های مادی و معنوی دیگران ، تادیر کا موحتی تا هنوز مضحل نگردید آری ، سمنگان را لحظه یی با - چشم ذهن ، با آن شکوهارینه میبینی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهمش یافت ؟

باری ، در چند سده اخیر ، گوی زنگاری ، روح آرایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فرا گرفته است . سمنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، یی تا - تیر از این جریان مسلط ، نتواند - بود . اما از دهه

اخیر که میایستنی چشم امیدي داشت ، در دهه که واقعیت زنده کی موجود ، روشنائی امیدی را ، در چشم بر نمیا فروزد ، روند مسلط در زنده کی ، امروزی ما ، توجه به سایل مادیست ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کی در اینجا برای لحظه یی فقر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در هر صده مشخص است - مابه جنبه مادی زنده کی نیز اهمیت کمی نمیدهم ، حضرت محمد (ص) میفرمود : ((کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کی معنوی نیز نخواهد داشت)) و ابودر میگفت :

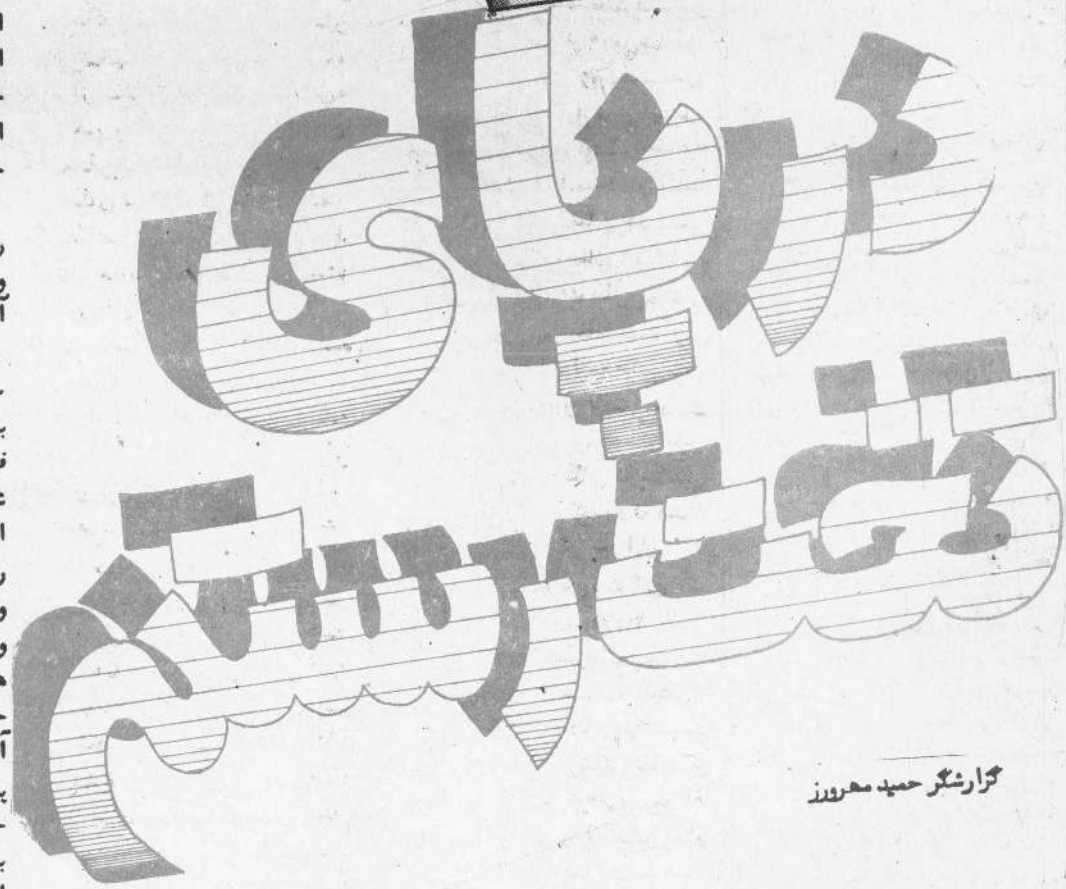
((اگر فقر ، از دریچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در بهرون شود))

جوانه یی

سمنگان و جوانه یی از آن دیار را چی گونه یافتیم ؟

زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سمنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، بایکداشتن به سمنگان انگار برگهای از متون کهن - صررا ، برگ بر میگردد انسی . سمنگان را در لای لای این برگها میبایی و سخنان نویسنده گانو چون خرداد ، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الام حدود العالم ، سمنگانی ، ابوعبدالله شهاب الدین یاقوت حموی ، حمد الله مستوفی فردوسی ، بارتولد و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سمنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی .

باری خود نیز در میبایی که ، سمنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تاثر پذیرنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری و بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و بر بایی تمدنها همی داشته است ، شعری که هجم و حشمتانک جنگیز را تحمل کرد ، و ترکتازهای دیگر و دیگر را ، اما بود و سود ،



گزارشگر حمید مهرروز

زیبایی

میرساند . در کشمکش های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قایلیم . شویم "زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا - لهوس ، وفاداری در عشق ، مقتضی خوشتن دارست . فقط به کمک آن میتوان زیبایی بره های عشق را کاشی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خوشتن داری هوس را باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدست آورد خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خوشتن داران و اشخاص حاکم پرنس نمایان میگردد و برای ازمدان و پیش خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آدمی - خور ، مزه غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان یاوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :
(ا برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تماشا ی زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

الهمه زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگرما روان پاک نداریم غرق تجمل و آرزوهای افواگرانه میشویم . ما قادر به تماشا ی آن نیستیم .

من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت . خوشتن داری نه تنها برای پیشبرد زنده گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خوشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذا بدست وادی را در وجودت سموکن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که : خوشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . . . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عمق) - پنهان است . به همین سبب مشاجره و مباحثه برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه ای ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بایافتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش های هنری بدون توسل به خوشتن داری ، تجسم یافته اند . گشته از این مطلب ، فاکت به مثابه شاهد است . شاهد اصلی ضرور است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دست بردن نباید نتیجه گرفت که رهنی بهترین وسیله پیروزیست ، ما میتوانیم تفاوت کم که پیروزی رهنان نتیجه همبسته گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهنان بفنا گامی رویرو میشوند ، ما علت آنرا در همبسته گی و بیای اتفاق آن ها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم

زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجو می کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاحری ، نخست سید زیاد می بود و سپس خسی می شود . ما نمیگویم همه کسانی که خسی اند ، از بول سود میبرند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر بول میا - ند و خست ، خود دار و احتیاط بود . سپس غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساسی بودن را می آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه دنیا ، به کار خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده ای که یک گام هم از اصول زنده گی خود انحراف نمیکند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما زنی کالی به سوی کمال تلاش میکنیم . و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمی کنیم . عمران چیزیک عظمت و شکوه

دارد ، به عقیده ما به تحکیم پرنسپ های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن ها . استعداد هنرمند در آفرینش و ی نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده ی ایجاب میکند ، تا فرایز سرزنش گردد . هنگامی که آنان بدون مجعنه ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند ، برای آن که به حقیقت دست یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نماییم . مگر وقتی میخواهیم به دروغ باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما میسرند که :
الهی توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و پیروزی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گاو و پلنگ یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند ؟

پاسخ ما این است :
نه ، هنگامی که گاو و پلنگ بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . جوجه پلنگ با گوساله بازی میکند . اما پلنگ جوان بالای گاو حمله میکند ، به این سبب گاو از آن میگریزد .

حاصل کامل زیبایی باغلیان غرایز و لگام گسیختگی آرزوها توانایی

ندارد ، میان اینان تضاد آشفتن

ناید پری وجود دارد .

ممکن بگویند :

((تضاد آشتی ناید بر برای جی))

به عنوان مثال از ویشوامیترا

یاد آوری شویم . او دنیای خود را

در مبارزه با الهیت بنامود . دنیای

او زاده خشم و غرور بود . بدین

لحاظ با دنیای الهیت پیوند

نیافت . او که در انزو و اهرج و مرج

زنده گی میکرد ، توانست جهان

خود را عیار سازد . سرانجام در

رنج و عذاب هلاک گردید و این رنج

و عذاب را برای دیگران نیز روانید .

غریزه لگام گسیخته ، ما هیت

متضاد با جهان الهیت دارد . او

با جهان ماحول خود در تناقض

است . خشم ما ، به سان حرسو

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبید : کوچک برایش بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گدرا - ابدی جلوه میکند . و چیز ابدی اصلا از دایره توجه وی خارج است . هدفیک در برابر خرسزه ما قرار دارد به اندازه غیر قابل ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آفتاب مهتاب و ستاره گان را میگوید ، زمانه ان دارد و بدینگونه بالهیت در - تضاد قرار میگیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده گی باز داشته و ادا را میسازد که به دور یک نقطه بچرخیم . روان ما به سان اسپر دام ، به دور یک نقطه جرم میزند . تلاش دارد تا همه داشته های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است ازین ببرد . عدد در همین بیهوده گی چیز زیبا را - مشاهده مینمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز - دیوانه و اغرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه ی از کمبود ی و حتی فساد است . بسیاری جهیز هایی که مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای پیش و وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز میرما زیبا و بزرگ است . اولد تها ی را که در زنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمر می رایش سرگذاشت ، یادیده قدر می نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها - بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . باا - لمقابل . مردم نیز رنگداری آن کاخها نکوشیدند . ما با زمانده - های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیر و زیبایی ، میان ویشوولکشی تعادل کامل وجود دارد . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن ها وجود دارد .

بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که اغراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حسیات او

طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸)

میگرد از دوحی ممکن است دست
به خود کشد نیز بزند. مجموع
این علائم از طرف شب شدت پیدا
میگردند.

در صورت بر سامات مزمن بیمار
گاه گاه هر صد اهائی متهم کنند.
تعدد بد کنند و غیر را می شنود
کممکن است چندین ماه و یا
سال دوام کند، شخص رابطه
خود را با خود واقعیت های
بیرونی آن قدر از دست میدهد.
۳- هذیانات سوطن در
الکول ها:

نزد شخص یک حالت ترس
واضطراب از اثر موجود است
دشمنان خیالی و تعقیب شدن
بیمار به وسیله آن هاموجود
میباشد، این گونه اشخاص
هر نوع حرکات و حرف های
دیگران را نوعی دشمنی و یا تعدید
به خود تلقی میکنند، این حالت
ممکن است چندین ماه دوام کند.
این حالت غالباً در بیمارانی
که بیشتر از ۴ سال دارند
و شخصیت شان به صورت آشکارا
از اثر الکل تغییر کرده است
به وجود می آید که هسته هسته
به یک بد گمانی
داهی تبدیل گردیده و شخصی
یا هیچ نوع استدلال و آریه
شواهد و اسناد نمیتوان از این
بد گمانی هذیانیش منصرف سا
خت، ممکن است یک مرد معایب
به این بد گمانی هذیانی خانصر
را دشمن خیالی خود بداند داشته
و او را تعقیب و حتی آزار و اذیت
کوب کند، معمولاً این حالات با
ناخوانی جنسی نیز یکجا می باشد.

۴- بیماری کورساکوف (Korsakov): که از
اثر الکولیزم مزمن به وجود می آید
و علائم روانی طوریت که عمده
دقت و وظائف حافظه به اختلال
دچار گردیده و شخصی orientation

بقیه در صفحه ۹۵)

الکولیزم مزمن به وجود می آید:
این گونه اختلالات Psychoses
در مرحله دوم و سوم الکولیزم
مزمن ایجاد میگردد که از بعضی
اشکال عمده آن تذکر به عمل
می آید:

۱- Alcoholic delirium
عبارت از یک حالت هذیانی حاد
بوده و یکی از اشکال شایع
سایکوز الکولیک است، این حالت
لنت غالباً چند ساعت و یا چند
شبهانه روز بعد از قطع حالت نشاء
به وجود می آید و به صورت آنی و
حاد تبارز میکند، علائم آن در
شروع به صورت تشوشات خواب
شبهانه، بیدار شدن از خواب با
یک حالت ترس و اضطراب، ترس
موازنه گی، عرق زیاد، دلبدی
استفرغات، رعشه و حالت متو
حش و تهوع میباشد، بعد از آن
بی خوابی زیاد شده و بر سامات
به شکل دیدن حیوانات از قبیل
موش، پشه، قانعوزک و سایر
حشرات و حتی حیوانات عجیب و
غریب به وجود می آید. تمام این
علائم از طرف شب شدید شده و
شخص در یک حالت تهوع شدیدا
رویی و حرکی قرار می داشته باشد.
در این حالت مرض شخص هم برای
خود و هم دیگران خطرناک بوده
و به جهت به محافظت جدی بود قهق
داشته و باید به زودی به شفای
رسانیده شده و تحت تد اوی قرار
بگیرد.

(برسام یا Hallucination
یک حالت اختلال در ادراک
است)

Alcoholic Hallucinosi
بر سامات درین اشخاص به صورت
حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند
که در صورت حاد به شکل شنیدن
صداهای تعدید آموز متهم کنند
میباشد، شخص الکولیک این
صداهای را می شنود بدون این که
واقعاً صداهایی وجود داشته
باشد، شخص درین حالت به
اضطراب شدید، ترس، یاس
و ناامیدی دچار می باشد، برای
نجات خود فرار میکند، به دفاع
از خود مقابل دشمنان خیالی

مردانگی، مهربانی و شوقید رخشد
زرق و برق و تنوع رنگها، بیجا به
نظر می رسد.

در منظومه (تولد خدای جنگ)
(اشیوا) در برابر (اوما) که
نذرانه تحرک را در سیمای دیگر
انجام میدهد، قرار داده میشود.
شیوایدون آنکه بشناسد زیبایی
شایسته گی، جوانی و دارای خود
را، به اوما پیشکش میدارد و در
جواب چنین میشود:

((من فقط ماهیت معنوی فرمان
روای خود را می بینم)) برای
(اوما) همین کافیست که
احساس خوشبختی کند در محیط
معنویات ضرورت بر تقسیم زیبایی و
نا زیبایی پیدا میشود.

آن گونه که پیدا است، خوشی
حقیقی از درک درست حقیقت
زاده میشود. در این نکته
عالیترین زیبایی نهفته است. اما
حقیقت را در کجای این جهان نا
آرام یافته میتوانیم؟ به بندار
من حقیقت را در جای میتوانیم
یافت، که در آن ها روح مادر
تلاش رسیدن است. چیزهای
تصادفی که از برابر ما میگذرند،
اهمیت سایه را دارند، آن ها
هیچگونه خوشی را از ما گرفته
نمیتوانند، زیرا ما آن ها را به
مثابه چیزهای نا پاید اروزگرد
می بیند اریم. داشتن یک دوست
برای ما خیلی مهم است. برای
آن که او برای ما عبارت از
حقیقت است که عین وجود دارد.

در ذهن، هیتامیکه دارای دو
ست استیم آرامش بیشتر را حس
مینماییم. کشور یگری غیر از
کشور خود مان را در نظر میگیریم.
این کشور برای ما فقط یک مسأله
جغرافیاییست، مگر مردم آن
حاضر اند، تا به خاطر کشورشان
زنده گی خود را قربانی نمایند.
و در این راه، مرگ را با بیانشی
گفاده میزند، زیرا سیمای
حقیقی آن را شناخته اند.

دانش، شخص نادان را به
هراس میاندازد، مگر برای
دانشمند، عرضه کننده سعادت
است. او همه زنده گی خود را
وقف دانش میکند، با دست
یافتن به حقیقت، ما خوشنود
میشویم. اگر خوشی دست ندهد
بقیدر صفحه ۶۶)

را رها خواهد ساخت. در آن دم
احساس، بی حیایی نمیتواند کرد.
هنگامی که اود صفای غیر قابل
بیان است، در صبح نیز است اگر
زیبایی را از هوا و ارض از چید
نمازیم، آن را به دست آورده
نمیتوانیم. انسانی که از درک
ناقص و پراکنده رنج میبرد، بالای
خود حاکمیت ضعیف دارد، او
نمیتواند نیروی نشاندن عطش خود
را ندارد، بل هنوز او را شعله و
تر میسازد. یک چنین درکسی
تشنه گی را فرو نمیشاند، اما
اشتها را میسوزاند.

بدین لحاظ تعدادی از
فیلسوفان مشهور می دهند که از
زیبایی باید دوری جست. آن ها
راه را به سوی غنای روح می بیند ندو
هوشدار می دهند که در این راه
باخت وجود دارد. اما حقیقت
این است که باید، برای درک
مکمل زیبایی، در وجود خویش
خوشتن داری را، پرورش داد.
هدف برهنه نیز در همین نهفته
است، نه در خشک ساختن بیهود

روح
از من میتوانند بپرسند:
(برای چی و بر مبنای چی
ضرورتی باید کسب کمال کرد؟)
درک این مسأله مشکل نیست و
برای چی انسان کار میکند و علم
می آموزد و برای چی حسی زیبایی
به وی لازم است؟ پیش از آن که
به جواب اینان بپردازیم، میخواهم
به این نکته درنگ نمایم که برای
چی زیبایی وجود دارد؟

هنگامی که ما به کمک حواس،
زیبایی را در میابیم، به نظر ما خیلی
آشکار می خورد، در این صورت
میان زیبایی و زشتی، مرز روشنی
پیدا میشود، ولی هنگامی که
زیبایی را با هوش از زیبایی کیم
بین این دو مفهوم خطی را مرسم
نمیتوانیم کرد. وقتی چیزی قلب
مارا میفشرد، آن قدر شاید مارا
جلب نکند. پایافتن هم آهنگی
درونی میان آغاز و انجام، اصل و
فرع و جزو کل، خوشنود میشود. آن
دم اهمیت بیشین را به زیبایی
برونی قابل نیستیم. مفهوم خیر،
کرانه انکار مارا هنوز بیشتر وسعت
میدهد و زیبایی و زشتی را از میان
حذف نمیناید. چیزی که دارای
خیر است، زیبا جلوه میکند و جای
که در آن نور خوشتن داری،

دلیپ کمار...

بقیه از صفحه (۵۳)

آیا شما میدانید که بسیاری از بنده گان فلما، دلبسته گی و علاقه مندی بسیار زنی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشایی به چنان هنرمندی نکه میکند که از والایی مظلوم و توانایی هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم نکه گاه شما چیست؟ شما کدام مواصل را در این دایره مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف هایی وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشایی یک حقیقت وجود دارد و آن این است که شما شایعی حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنرمند رکارگردان های یک هنر پیشه مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بنده باشد، به همان بیضانه مورد نظرس قرار میگیرد.

اما به نظرم باید کارکرد یک هنرمند، با منطق، همراه باشد تا قلم با تماشایی منطقی برخورد کند.

هر فلسی که تهیه میشود، مجرد است و ولی وقتی به نمایش گذاشته میشود، ارزش نهایی آن مشخص میگردد. یعنی قلم در ارتباط با بنده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با قریظ و انتقاد بایروس و قضاوت قرار میگیرد.

دقیق ترین کارنامه بی شک قلم، این است که باید تماشایی چو راه هنرمندی کم باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنر-

پیشه باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موه مو از آن برداشت شود. اگر چنین کاری رایج کارگردان یا یک هنر پیشه انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان میرود و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورده هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دنبال کارهای ادبی و بر اساس آن، پی میبرد. ولی این کارها باید با ظرفیت ترین اندیشه ها و بهتر بدیهه پردازها صورت گیرد.

آیا شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با میکانیکس بندی یک فلنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلنامه ها باید تمام داستان، دیگرگون شود و همین دیگرگونگیست که خواننده داستان، وقتی به حیطه میهنسد فلم، قرار میگیرد و همه جریان رانیکو میداند، تازه متوجه میشود که حرکت ها فرقی کرد مو مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، —

پیش نمیرود. به نظرم، این حالت برای بنده جالب است که محتوی داستان را میدانند و ولی در جریان فلم افزون بر محتوا و سیر داستان چیزهای تازه و دیگر و نوبی را میبینند و حس میکنند به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله مفلو راهمه مردم میدانند. اگر رومانی، زنده گی شهنشاه اکبر فلسی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیگر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه یافس گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید های پر از فریاد و هوس و زنگ از پایه قوی رجحان و سرریز را نسبت به تابلوی ادبی و تاریخی بنانهاد و همین سبب شد که در روان و احساس بنده گان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

برادر یوسف صاحب امتیاز و ظهور شما در فلم هاروی هنرمند با خود، آموزش های دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بیننده، به سهم خود، از آن بهره گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که چرا به کارهایم خطاب (استایل دلیپ کمار) یا (مکتب دلیپ کمار) داده اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلمهای زیادی هم ندیده بودم، زیرا قیود خانوادگی در برابرم، چون در نوجوانی وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم های انگلیسی را به مانشن میدادند. در همان وقت محسوس هنر نمای ((کاری گرانیته جمیس استوارت، کاری کوپر، پیتی دیوس انگر دبرگن)) که هنر پیشه گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیر به هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که اینان چو گونه در این قالب ها ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سال بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهایم با خود بدون این که

کوشش کنم ((کاری گرانیته)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحول خود تمرین مینمودم.

من تصور میکردم مادر بهر استه در حالیکه این تصور تجربه را با لای یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر است به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، برام حکم یک کوچ را دارد.

من میگرستم، واکنش نشان میدادم، جمله بافی میکردم و به این طریق خود را مقرون به ارزش ها و خواسته هایم مینانتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشایی در برابر کارهای هنری من چو قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراض میکنم که تا هنوز هم اگر نقش

دلدار و دشمنه ی را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه ام و باید یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیداند. میدانم این یک حرفه است. میدانم یک وظیفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تمام وجود احساس کنم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنرمندان سینمایی هند است که حتی استیثوت را تمام و سوند تحصیلی هم دارند. ما به این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنیم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیئت گردیم.

آیا چو گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشک است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اور جیانا)) در نقش یک دهقان بیجه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده ام

رویدادها، اورامان و باغی
سرکش میسازد. و کس آن، در
لم ((مخل اعظم)) نقش یک شهزاد
... عهد مغول را به دوش داد
... شما در نحوه ادای کلمات
جملات، رست ها و حرکات
و خورد ها و کس العمل ها، هم ها
باید های هر دو فلم، بارها نگاه
شید و همی شویید، هرگاه مشاهدت
ما و قرینه های همگون در هر دو
نقش سراغ نمودید، میتوانستید
ناطمانه حکم کنید که سبازی
تکنیکست، ولی اگر تفاوت های
موافق به مقتضای حکم شخصیت
بازی میباید، در آن صورت تر-
دیدی ندارد که گفته شود بازی
با احساس انجام داده شده است
در این جامنظور از بازی با
احساس، فرو رفتن در قالب
شخصیتست که هنرپیشه، نقش
آن را بازی میکند.

همچنان، نقشهای مرا در-
فلم ((شکس)) و ((کراما)) و ((کرانتی))
روی همین نورمول نتیجه گیری
مایید.

در این اواخر پس برهنه گی
یک بخش ضروری فلم ها قبول شده
است. آیا شما سکس را در فلم ها
بخش ضروری میدانید؟

این بلای بد زمان، شرایط
و مدت قرن نیست که مادران، -
زنه گی میبایم. دادگاه فرانسه
در قدم نخست و بعد از آن دادگاه
سویدن، برهنه گی را مجاز
دانست. و ما مثله که در همه
سایل نقالی میکم، این بلای
کلتور و هنر را در دوره کلتور،
اصل خون راه دادیم.

ولی باین این است که عده-
داران امور، باید در این قسمت
راه اعتدال را در پیش گیرند و -
تجاریزی انتخاب نمایند تا کلتور
و هنر، هند که هر کهن دارد و تا
هنوز از مسیر خون منحرف نشده
است، دچار اضمحلال و باشدگی
نشود و به یک سخن: برهنه گی
امروزی سیمای هند، قاسوس
کلتور و رسم و هنر مردم هند
نیست.

حالا راجع به خودتان...
شما که اهل پشاور استید، بد نیست
خودتان از زادگاه روزهای کو-
دکی تان صحبت کنید.

میگویند انسان وقتی در
برابر دشواری قرار میگیرد که راجع
به خود صحبت میکند. من شنیده-
ام ما وابسته گر خیلی دیوانه
بامرکز ملاطین غزنه بی (یعنی
غزنی افغانستان) داریم.
این حرف ها، در ذهن از آن جایی
حک شده که وقتی کوچک بودم
از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید
چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی
که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا
چنین و چنان میشود؟

حتما ۶-۷ ساله گی
در چنین یک حالت بودم میگویم
از غزنی استم ولی نمیدانم، چون
ندیده ام.

آن وقت حرف ها و قصه ها
روایات و رویداد ها را میشنیدم
از آن جمله یکی هم این که ما از-
کجایی و چی گونه آمدیم؟ در آن -
اوقات ما، در ((الادالان)) -
زنه گی میکردیم کوچه ها و خانه
ها و طرز زنه گی و معیشت مردم
ماحول ما تا هنوز چون تماشا میبینم
و گویا در ذهن باقی مانده است.
ولی همه این خاطره ها
زایش نیست، بل احساسات
و در قالب واژه ها نمیتوان آن را
ادراک افاده کرد.

شنیده ام شما شاعر و نو-
یسنده هم استید. فلم ((گنگا
اورجنا)) را خود نوشته اید؟

شاعر نیستم، ولی بسیاری
از کتابهای شاعران هندی و -
پارسی را مطالعه و اشعار
آن را به حافظه سپرده ام. من
کتاب های حضرت حافظ، سعدی
جامی، مولانا را خوانده ام و همیشه
میخوانم. ولی در فلمنامه ها تصرف
نمیکنم، البته به اجازه ایچا د
کران آن ها.

منظور از ترجمه شعری شما
فراجم عشق و رزی ها یا بهتر بگویم
دوست داشتنهای شماست که

چی گونه این سوز و التهاب را با ز
تاب میدادید.

من دوست داشته بودم و -
دوستم داشته بودند. فکر کنم ها
به هیچ وجه جایز نیست، ولی
یگانه کاری که کرده ام این است
از عشق و دوستی کسی سو استفاده
نکرده ام. من دوست داشته-
ام و با او دوست داشتم. در هر حال -
با کسی به همراه داشت و صادقانه
بود که خاطرات خوبی از آن ها
در ذهنم نقش بسته است. به
هر صورت حرف ها، فراوانند
این حرف ها ممکن است برای من
حتی تکرار نشود و بخش باشد، ولی
میدانم دیگران فرصت شنیدن -
ندارند. شرایط عصر امروز کاملاً
استثنایست. انسانها در رویا -
روی با مسائل زنده گی، به ما شن-
های میمانند که فقط باید کار کنند
و در حرکت باشند. این به خاطر
آن است که امروز دنیا دنیا یی،
تحول و دیگر گونیهاست و همیشه
برای هر کس، نعا، راههای
بهتر و برتر دارد، اما متأسفانه -
سفاهه تاجا، استیلا کرده ام،
در این اواخر، بسیاری از مردم
ما ((پی سی میست)) و یا ((من -
گرا)) شده اند. به همه رویداد
های به نظر سطحی نگاه میکنند، در
همه احوال دیگران را مسوول می
خوانند بدون این که فکر شود در
این مسوولیت پای هر یک شریک
است.

در هر موضوع زنه گی، اگر
نا درست باشد، خود را نیز شریک
در مسوولیت بدانم. مثلاً اگر در
نقش هنرمندی ناموفق جلوه
کرد، قصور به کارگردان احال میشود
در حالیکه چنین نیست.
شعایکی از علاقه مندان -
خاص موسیقی استید در مورد موزیک
امروزی چی نظری را قائم میکنید؟
وقتی صحبت از موسیقی
به میان میآید، ناگهان ذهنم
به سوی همان موسیقی اصل سنتی
و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود
آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و پود انسان
رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع
میکند. من بنابه همین طرز پند -
پرش در فلم شخصی خود ((گنگا
اورجنا)) یادست توانای استاد
نوشاد علی، موسیقی را از ایه
کردم که همه اش سنت ها و اصالت
های موسیقی ((پوری)) را داشت
برای این که مبتنی بر اصول و اساس
ساز بود، کای نبود، آمیزه یی
نبود، ادغامی از موسیقی آن جا
و این جانی بود. موسیقی هندی
بود و خالص بود.

ولی امروز یاد بروز قابیل
مقایسه نیست. امروز در دایره
موسیقی هند مخصوصاً در سیمای
اصالت کمتر دیده میشود. نسل
جدید، یک نسل بیگانه با صو -
سیتی اصل شده اند و این یک
مسوولیت است. مسوولیت در برابر
هنر اصیل، در برابر هنرمندان
سنتی، در برابر فرهنگ پره های
کشور...

چیزهایی به عنوان (شعر)
در آهنگهای فلمی ماسروده میشود.
ند که من معنی آن ها را نمیدانم
مثالی مآورم:

در یکی از فلم ها آهنگیست
به مطلع ((جی جی جی))...
اگر وقت شود این آهنگ نه به
موضوع فلم ارتباط دارد، نه به
بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل
پرداخت.

به نظر شما بهترین فلم
خودتان کدام است؟
شما نظر خود را بگویید؟

به نظر من همه... ولی
((مشل)) برازنه تر از همه است
چرا مشل بهترین فلم نیست
دیگر چی گفتی ها می
دارید.

چون قدری به آثار -
سعدی آشناستم، بهی از آن ادیب
بی مثال را میخوانم:

دل زهر گشتن بهر دین
گرچه گفتارش بود در دین
با این تک بهی فقط از شما
تشکر میکنم.

و حید امید: از موسیقی...

بقیه (از صفحه ۱۶۱)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروب میراز شوروی کسرت میزد و تکتهاش باز آریه میشد او را در اینجا هنرمند فاقد اندیشه و زیبایی شناسی خواندند و ابتذال هنری را به او نسبت دادند سرودها را اینطور قسری از نشوات در بین عده بی از - (تصور کنید گان در مورد هنر مند ان) بجای کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند - اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودها در موردش بود که حتی دوستان هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند چرا اینطور شد؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد (۱) دسکری (۱) و (۱) و (۱) بودن را به وحید امید نسبت میدهند همانها نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحت گهوارهست نمیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند؟ وحید امید کیست؟ از کجا آمده؟ کجا خواهد رفت؟ از کودکی هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود بعد راهی در برنامه های اطفال را می پیمایند بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد، علاقه، ساز و

استعدادش شد و روانه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید - اولین سبلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات دپلماتیک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد برو تخیل بخوان، او تخیل تراکتور را در دانشگاه کارگری خواند و راه استعدادش را تعقیب کرد و با بسطار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد - کسرت میزد اما تا آنکه توجه وزیر کلتور آن کشور بهنگام را بخود جلب کرد، به بسطار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد و شش سال نهاد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را میزد بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کار پراکنده فراگرفت استعداد مناسب برای آهنگ های اپت را دارد، حتی این امر که کش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیز بخواند -

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دهه دیدارش را میزد و در منزلش از من پذیرایی میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوب از کسرها و یکاردها و ریل های موسیقی دارد، وقتی از میلودی ها و انتخاب سبیل موسیقی اش میزد - با دقت میگوید - لطفاً از این طریق به همه

برسانید که من آغازگر موسیقی استر اد در کشور نیستم، قبلاً احمد ظاهر، عارف کیهان، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی را انجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدم صدای استر اد است) به میدان آمدم، العالم بزرگ از موسیقی فلکلور ما دارم، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد، در او توان سبزشیدن و شکستن زیاد است از حرکاتش و از اداهای مطبوعاته اش میباید که او را با میلودی ها و صدای استر اد زنده گی میکنند -

اندیشه اش را من برای اینکه چرا استر اد را ترجیح داد - میروم پاسخ قبول خاطر را میبایم -

- (اما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شیرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه بارچه های کلاسیک و غزل را دلبز میسازد، آهنگین ترین سرود های موزیک استر اد را میسر بدید میآورد با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتراست آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استر اد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورده و اثر هالتر هنری را بدید میآورد، گاهگاه برای خارج ها این تصور میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکنند که بپزند لسانی ما با آنکه های موزیک استر اد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیباترین میلود - یک ترین لسانها، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استر اد نخست علاقه و استعدادم پس اینکه بالاخره بدیده نو بدید میفرست شده هنر موسیقی است میباشد مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استر اد، لسانش، کلتور

و استعدادش را که سبای هنری ملق در آن نهفته باشد به همه جهان نمایاند؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکده کشور های متحد امروز هراس آنرا دارند که افغانستان را در سطح خود ببایند؟ چرا در تلویزیون های خارجی - زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند -

اینجا سوال انتخاب رایبه رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار میشوم، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و به گذشته و اتعاً هنری احترام و جای و الا و در شایسته دانست

اگر استعداد کلاسیک خوانی را میداشت شاید کلاسیک میخواند (ندم)

- خود را در برابر شنونده های خارجی چی گونه یافتند؟ - آنها به علاقه مندی برنامه های ما را دنبال میکردند، تکرار میکم که لسان دری شیرینی و فصاحت میلودیک دارد و برای آنها سخت دلبز است -

- آهنگهای دری تا آنرا میزد یوتند یا خارجی را؟

- ((موزیک استر اد را میزد یوتند برای علاقه مندان موسیقی استر اد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد))

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده ارزیابی کننده گان حرکات و هیست های باصطلاح غربی، دسکو و رویایی ما با آن به شمانست داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است آیا تایید میکنید؟

- ((تشویش از اینست که تفاوت های آکادمیک جایشان را به تفاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند، و تقی

میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراد و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص محلی کنم؟

آیا در آن صورت لباس ملی را به تسخر نخواهند گرفت؟ و تئیکه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیافزایم، چرا رنگ اصل و شیوه اصل ادای همان سبک را بکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای و صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند آن را ندارند، و من هم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما گاهی مخالفانم با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضایی نامطمئن را در هرصه بازتاب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی را هنر ربه سرزمین و ملت باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وجد امید و نه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مندان استراد آورنده موزیک استراد خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موزیک نواخلای اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد را هنر شناخته اند، مردمانی وجود دارند که استراد، راگن و رولر برگ را هنر گفته احترام میکنند، فدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راه یابی این هنر را به این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند.

شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما بزرگان دانسران ستار برآگس رولان موفقی و موزیسین های تاب استراد بر اشتیک (زیبایی شناسی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواسته جای کلاسیک را میگیرند بلکه بروکس در جنب

کلاسیک استراد خواهیم داشت با همین لباسها و رنگارادها و رقصهای تئیکه امروز جامعه را به ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند.

— خوب آقای وحید! و تئیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تبصره های مطبوعاتی کوبنده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

— بلی، انتظار داشتم — درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشنا شدم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نوچه بر خورد هایی صورت میگردد، اما راستی فکر نمیکنم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهای را نادیده گرفته آنرا ابدال هنری بنامند.

من ملی آموزش کافی ام در هرصه موسیقی که تا سطح ماستر تحصیلات دارم، خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و رقصها در کدام حالات و آهنگها ضروری است بگذارد از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان به بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگ دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگ را به بیپنده تحویل داد و همگی بی حرکت خود را بالا بکش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مرا تایید خواهید کرد که در موزیک و آنهم استراد نباید سردی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت را با خود نمیشود احساس کرد.

— پس دریافتیم وحید جان که شماره استراد را تا آخر ادامه خواهید داد، هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بجهت یک رقابت منفی وضعیف

میدید یا در برابرین تفاوت میباشید یا ایستاده گی را — ترجمه میدید؟

— (اگر دهم نفرم شنونده ام باشند باز هم خواهم خواند.)

— در این سبکی که شما بعض گرفته اید هماهنگی کمیوز و شعر را چگونه میباید، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی را مد نظر میگیرید؟

— (دوست دارم در آهنگ های اصل مطابقت و همسانی کمیوز و شعر و تصنیف صادق باشد.)

— به نظرتان وضع کنونی مو — سنی استراد در کشور ما چگونه است؟

— (دوست عزیز نمیخواهم با ابراز نظری مطلق و یا کوبنده یا موضعگیری های سالم و نامقدور اندر این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سرودها و فوفا های نیمه راهی خوشم نمیآید و نمیخواهم در این راه مشهور شوم، با آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه را به من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطبی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیاهون گیرنده همه نظریات علاقه مندان ابراز نظرات و ملت باشادی و سرور راه شان را برای حریت یا هنر مندان شان از طریق یافته و تضاد میکنند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کار است از من تاملت هیچ (منی) و هیچ (تسو) نباید در این باب مخالفت کنند.

من نمیخواهم برای گرفتن کرد ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به بررسی شما جواب ارائه نمایم.

— که هنوز جواب اصلی را —

نگرفته ام.

— (بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشند و تئیکه گاهم استند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم را در این هرصه به علاقه مندی بدیده اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروپ موفقی رقص و آواز استراد خواهیم داشت، هر چند همین حالا هم گروپ گل سخ موفقیانه تبارز کرده.)

— وحید جان! مگر شما تصمیم دارید مشهور شوید چطور؟

— (مشهور شدن را همانانیکه میخوانند و در برابری علاقه مندان منظر میگیرند دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری ام مشهور سازد اگر بی هنری باشم.)

— و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

— (من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دارم و همینطور مواد پرکننده خلهای کسرت پار سالم را نیز دارم که بعد از موقتاً نشر خواهد شد.)

— در خانه تان کی ها با شما زندگی میکنند؟

— (آنها با من با آنها دوستانه زنده گی میکنم.

— آنها کی هستند؟

— ما دم که خودش در شعبه تیاتر و تمثیل را بدید و تلویزیون کار میکنند، بدیدم خواهم شعله استیور است برادرانم: نواد و همراهم.

— کار هنری تان را دوست دارید؟

— (دوست دارم و مادر و خواهرم منتقدین خوبی هستند.)

د (۲۷) مخ پاتې

که د جا د خېښې مسئله وي نو
سالم ته ورځي چې په دې جرگه
کې شريک شي. دې د خبرونکي
پهلوان دې پير سرې تېره
قناعت ورکوي. په بحث کې د تاثير
آثار په دې نه ليدل کېږي او په
دېن تندي د هرچا خبرونه غږول
نېسي. د خپلو خپلوانو او شيايانو
تېوس ته هميشه ورځي، او بې
تکلفه معاون دې. کم وخت
چې کله زيات ملحد شم نو خپله
راشي اوراته وايي: کاله خبر
دې وي، دېن دې قيمتي شونه
دې وينو چېرې چې شنه
بنگاري. هميشه په دوستانو
گوزي او بې واره ورځي او د جا
تگ ته نه گوزي. چې بلاني نه
رامې نوزه هم نه ورځي دې.
خپلا لاتو زلمې نه دي. د دوستانو
ناسته ولاړه ورسره زياته ده او
هرڅوک چې د بڼه خوي خريد اړا
دې.

عالم خان ماته خواب راوړلې ده
اوزه بې وغوښتم اوراته وي ويل:
چې کاله ته پوهنې ي ماد څه
شي د پاره راغونښتي بې ماورته
وييل چې عالم خان کاکا هرڅه
امرچې وي آماده يم. ده ماته
وييل چې کورنۍ کې مې نور خلک
هم شته چې زه بې سالم تـ

ولېزم. سالم زما زوي د پير حيا
خښتن دې شايد که دا خبره زه
ورته ياده کم ماته به وشرمينې او
حال پراته ونه وايي. ما عالم خان
کاکا ته وييل چې په کيسه مې لنډ
پوه کړه چې کيسه څه ده. عالم
خان کاکا د سالم بلا راته وييل
چې کم وخت چې د سالم مسود
ژوندې وه ماورته وييل خداي دې
بڅښي چې سالم بموان دې، په
خپلو خپلوانو، دوستانو او شيايانو
کروکې سترگې وگوزوه او يا که چېرې
په سالم پوهنې چې دده کوم
کورت د خېښې د پاره ميل دې او
د چاکوښې خوښېدې چې ورته
خېښې وکړم. خو په همدې ارمان
کې لاړه او د ارمان بې ترسره
نشو. نو کاله پچپه ته مې راوغوښـ
ښتي چې په سالم بموان پوه کړه
او د دې خبرې خواب تري واخـ
زه به په انتظارم. ما عالم خان
کاکا ته وييل چې کاکا (پلرونه
چې زامنو ته وده کوي نو زامن
پوښتي، زمونږ په کلې کورکې خو

دا رواج نشته څه چې کوي خپله
اراده عملي کړه او د اکا رسالسم
پورې څه اړه لري. عالم خان -
کاکا راته وييل ته بڼه وايي خو د
هرچا نظر بيل دې زه کولی شم
د اکا روکړم او سالم ته د دې درصا
نه پرته د چالور وټوارم او په دې
يقين لرم چې هغه پوهه چې سالم
ته خداي ورکړ پدې دې به په کې
هيڅ ونه وايي او زما ارادي -
احترام به وکړي دې حق شناس
زلمې دې خزوه د اکا نه کم زه
حتا د ده رضامعلوم او بيا د اکا
کوم. ته به ورته په پيره بڼه وجه
دا خبره ياد وي، وگوم کاله
چې څه کمال لري که نه، نسوم
خو دې بچپه کمال دې اوماته
د سالم په شان گران بې. ده -
خبره تمامه کړه او د پيره کې ورسره
ناستېم. زما او دده خبرې
نر پيوخته پورې روانې وي. -
مونږ د وار و خبرې پداسې حال
کې وکړې چې هيڅوک نه و او
يوازي د مجلس ياي ته ورسيد.
وخت پوره شو او ورته رخصت و او -
خيست او لاړم. په ليارکې په چرتو
سرشوم او په پير زور فکر لاهوشوم
په لوي سندر وروکړم شوم چې دغا -
پري بته بې نه راته محلوليد. ما
ته په کله دې چرت کې د سالم بڼه
خوي مخې ته ودرېده چې دده
د خوي او اخلاقو سره سم د چالور
ورته وټوار و، او دې راضي وېد.
ايا هغه جلی چې مونږ بې ورته
نور او پوه ده بې قبوله کړ وده
د ارزوسره سم په همدې رضامنۍ
حاصل کړې شي؟ دده د مسود
په شان به دخلکو قدر دانه وي
که نه؟ نه چې داسې محاي مسو
بڼه ونه ښوونې چې د گلاب د
زوي کانه ونه شي چې خبره
خو مره رسوا بې ته ورته اورنډې
وچې خبره... بيا به مې فکر
بلي خواته لاړ چې دا خبره غټ
مسئوليت لري که بڼه شوه خو
بڼه اوک ته پوه ورځ به د سالم د
لوي گيلې سره مخامخ شم او راته
په وياي چې دا خېښې خواته راته
کړي وه، زه په بيا د گيلې بمقابل
کې څه وایم. ايا د خبر سرسري وگوم
نه داسې نه ده بلکه دې خبرې
ته په اهميت کتل به کار دې بيا
په مې وييل چې څه چې وي، وي
په (مخه قسمت ته به بې حواله
کړو. خودې خبرې به اجا زه

راکړه او بمان به راته بد ښکاره
شو. او بمان سره به مې وييل چې
سالم درباندي د بمان نه د پير
گران دي د دوست سره غداري نه
ده بکار. د ژوند خبره ده کمېښ
نه دې چې زلمې شي او وي غوږوي
د پلار خبرې به بې راد مخه شوي
پښه نيولي به شم، چې څه وکړم!
په چرتو، چرتوکې خپل کورته
ورسيدم او د دې خبرې د پاره مې
گود رلټاوه. چې کم وخت چې زه
سالم وروښم نو خبره ورته د کيسه
معايه شروع کړم ته چې راته څه
نشي. بيا به مې وييل د زلمو
همد ارزوي، او سالم د همدو
زلمونه وچې په دې خبره خو -
شحال شوي واي. زه هم پوه
جاله کې ناستېم. چې د وتلو
امکا به بې به آسانه غاري تـ

ممکنه نه بريښيد. د هرچا په
کورې نظر واچوو او د خپل فکر
نيولې مې وغلخو خجل به مې را -
ونيو. او د خيال د نياکې به هيڅ
لاست نه راغله. بمان سره مې
فېصله وکړه چې مشوره بڼه شې
دې په دې کې به د نورو دوستانو
نه هم سلا واخلم. او غوښتو چې
پوهاي شي نو پوه تړي جوړ شي
د ا به مې زړه کې وگوزيد چې
د دې خبرې سلا مشوره د کلي
سپين زيو سره بڼه ده. د دوي
فکرونه باخه دي تجربه لري او د
هرچا کورونه ورته معلوم دي. کله
په مې بمان سره وييل چې د کلي
سپين سرې بڼې وگوم دوي -
پورې به دې خبروکې بلدي دي
زياتره خېښې د دوي په وسيله
کڅوي. چرتونه نه وه دلې، دلې
راته پير وټول. عالم کاکا په پوهالم
چرتو اخته کړم. ليار راته ورکړه
شو. د اکا بې د اوسد پاره -

پېښود او بمان سره مې فېصله
وکړه چې په دې پوه سلامت او پوي
ورځي خبره نه ده. عالم خان سم
خواب غواړي په دې کې به
پوره غوږوکې او غوږونې بڼه
چرت ووهم. شپه شوه د شېښې
مې بمان سره سوچ وکړ چې اوس
د هرې خواته خاطر جمع يم. او په
هرڅه د فکر نيولې زغلولې شم نسو
اوس به د فکر نيولې ته څنگه لښته
ورکړم چې کورته ننوتم او پوي خور
ته مې وييل چې ناري راکړي زه
نن ستومانه يم او پوه کړم. ما
ناري وکړ او لاړم خپل کت کېښ
خپلاستم. د ختوسره فکر راغی
چې د دې خبرې چرت ته وهه
دا خبرې ټولې آسانه دي. پيوار
خو په سالم يوازي بمان پوه کړم.
ما د دې خبرې د پاره مناسب
وخت لټوو. چې په کم محاي کې
سالم وگوم مخکې دا خبره د راز -
خبره ده او بيا په راز کې مې
سالم ته د رسولې واي. ماته به
همدې چرتوکې خوب راغی او -
ويده شم (ا خوب مې وليده چې
ماسره گټ شمير ملگري دي او -
اراده موکړې ده چې د نورگل د پير
ته روان شو، ټول غز پيري، او
خالدي لاسونه غوږوي، اخږد -
نورگل د پير ته ورسيد و نورگل
کورکې نه وو. مونږ پوښتنه وکړه
چې څه شو؟ نورگل د پير بڼا -
يسته باغچه لري په باغچه کس
جمعوي گلان کړلي دي او لسور
رنگارنگ گلان هم شته نورگل د -
گلانو بوټي او په کول دلته مسو
دې بيداکړ. مونږ سلام واچوو
نورگل سراجگه کړ، نورگل د -
تياکو د جلم مېلې د پير تياکو د
استعمال په وجه بې آواز سرگه
شوېدې. سترې مې موسره

ميراث

وکړه او کښينا ستو پوښ ته موکتل
آخر خبره ما ياده کړه. چې نور -
گل مونږ راغلي يو ستا لسور د
عالم خان کاکا زوي سالم ته غواړي
ده په برگه آواز وييل کومه لور!
زه خو غولونې لرم مشره بې (بدي)
ده د دې خبرې سره بې وييل
چې (بدي) مې ورکړه. آواز بې
برگه ووزه په دې آسانه خېښې
حيران شم ناخايه مې ټکان پوخوږ
گوم چې ويده يم او راوښم شم.
ما شکر وويست او بمان سره مې
وييل چې خدايه شکر! چې خوب
وو او د الاغوره په خوب کې به
نورگل واوځم. شپه سپا شوه
سپا ناري وکړ او د سالم ليد وته
مې ليار لټوله او خبرو ته مې بمان
برابرو. بڼه شپه چرت کې ناست
وې. چې گوم له ورايه سالم يوازي
رايوان دي د پير خوشحال شوم او
زړه کې مې وگوزيد چې محجب
تصادف چې غواړي. نوي پيري واورې
سالم راژنډې شوه مخې ته ورو -
جگه شم، روضېر مو سره وکړ او -
کښينا ستو. زه باخيدم چې چاي
تيا رک ما کورکې د سالم درا څنگ
وييل زه او دې دوه خوازه -
دوستان سره کښينا ستومان سالم
سترگو ته کتل او ورته به خبرو شوم
سالم به ماته حيران وکتل سالم
پوه سرې وو د سرې د خبرې نه
بې هرڅه معلومول. ماته بې وييل
کمال روکيه (څه د پير مې گوزي
ماورته وييل هيڅ! سالم ووييل
نن بل شان ماته گوري ما بهانه
وکړه ده راته وييل خبره به پتوه
څه دې اورېدلې دي، زموږ -
شحال شم، چې حاجت پاتې
نشو. چې زه د خبرو مقدمه
کښينېدم. په دې کې چاي راغی
ما چاي پيالې کې واچوو او راجگه
شم او دده مخې ته مې کښينود

تجربې خاوند دي د زماني تودې
سرې بې ليدلې دي په هرڅه
پوهنې. هرڅومره سخته خبره
چې وي او سخته غوږه وي دې بې
برانښي ماته فضل هم معلوم وو.
دې هم بڼه ملگري دي. په -
لارکې مې فضل هم بيداکړ او -
بمان سره مې پوهاي روان کړ
او نيخ د شريف ماما پير ته
ورسيد و. شريف ماما په کورکې وو -
خواب مو ووييل زه راوت. شريف
خان ماما د قېم اوولس سپينې پيرې
دې، بڼه منلې سرې دي. مونږ
سره بې جوړ په خپروکې لا وکورته
ننوت او ناري بې راوړ. زه او -
فضل کښينا ستومان فضل په ټوله
کيسه پوه کړي وو. ناري مو وکړ
شريف ماما، ماته وکتل اوراته
وي ويل چې کاله ليار دي غلطه
کړې ده څنگه راغلي، ايله، بيله
ماورته وييل څه وکونا چاري ده -
کارونه پير دي زه د خپلو مشرانو
په قد پوهنېم خو... شريف ماما
مخ راواړاوه چې کاله فضل دې
څنگه راووستلې پوي خوله سره -
بنگاري نه، فضل وييل بنگاره شو،
ماما سترې به دې کړ و زمونږ شا
سره او د دې خبرې دي. او -
او دې، او دې کيسې لرو. -
شريف ماما ويل هرکله راشي هره
کيسه چې وي خداي به بې آسانه
کړي. مونږ مجلس برابرکړ او -
دري په درې ناست وو. بېل
هيڅوک نه وو ماورته وييل چې
شريف ماما عالم خان کاکا خوښي
دې غواړي سالم د پاره چې ته
بې پيژني په همدې شاوخوا کې
خېښې وکړي. تاته به سالم نه
وي معلوم شريف ماما راته وييل چې
زه سالم بڼه پيژنم. د سالم صفونه
د هرچا په خولو کې دي. سالم
خو مره چې نوم بې سالم دي -
هغو مره بې د ماغ سالم دي به
همغه انداز بې وجود سالم دي
عقل بې سالم دي ناسته ولاړ بې
راته معلومه ده به کورکې کې به
بڼه بموان مشهور دي. لنډه دا
چې د خو ويلو پاي په کې نشته.
ما ورته وييل بڼه نوچې داسې ده
په دې برخه کې فکر وکړه عالم خان
ما ته خواب غوښتي دي شريف ماما
د پنځ فکر خاوند دي هرکاري به
تد بېر کاوه په هرڅه پوهيد به
خبرو پوهيد، په جرگو پوهيدې
مسائل فېصله کوي د پير وختو

خبرو لانجو غوښتي پرانيستي شي.
شريف خان لږ شپه فکر وکړه
او وي ويل چې کمال بچپه هرکار
کې چالاکي نه ده په کارنامو پسې
مسائله ده دې کې غوږ په کار
دي. خبره چې دې ماته را وړې
نواوس محفل وکه چې زه به دې
خبره کې پوره غوږوکې او شاوخوا
بې سترگې وگوزنم. بڼې بې پيرې
دې خو... په کار بې تڼي -
پيرې دې خو خبره ترمن پورې ده
بايد کلک قدمونه واخلوته چې
بڼه مو ښوونې دي. مایې خبره
ور بېرکړه او د تېرې شوې د خوب
کيسه مې ده ته هم وکړه ده پير
وخندل نوراته وي ويل چې د
داسې خوبونه خوي بايد هېرته -
واخلو اگرچې تاد دوستي به
لحاظ زيات چرت او سودا، وهلي
ده، بيا هم پښتانه واي چې غوا
خونه ده چې خرڅه بې کړ و زه
په بمان سره بڼه فکر وکړم او تاته
په خواب برابرکړم او بيا به د وار
عالم خان ته ورشي خونه ديدې
زه او فضل بې قانع کړ و مونږ نه بې
پوره درې ورځې مهلت وغوښت
چې په درې په ورځ بهسه د شرف
ما ما احوال اخلاو دده سره
په پوهاي عالم خان ته ورغوچې
د عالم خان خواب ووايسو.

ما او فضل د درې بې ورځې
انتظار وويست چې دريم ورځ به
کله رارسېږي او داني پير به کله
اوو. مونږ د وار په د سالم بڼه
خېښې خوشحاليد و. چې د پير
زړه پورې دوست کومو ودان شي
او د انتظار په مونږ د وار و پير
او د شو. بالاخره دريم ورځ را
ورسيد او د همدې سره سم زه
او فضل د وار په د شريف ماما کورته
وخوږيد و ما په ليارکې فضل ته
وييل چې فضل خداي دې خپو
کړي، سودا مې زياته ده چې
شريف ماما مونږ د چا په کورار وي.
فضل وييل: خپري دي وي د زورکار
خونه دي مونږ يوازي خواب -
اخلاو سالم روکې او يلاړې خبروو.
زه او فضل په خبرو خبروکې د شريف
ماما کورته ورسيد و شريف ماما -
مدې سره سم زمونږ انتظار وويست
شريف ماما خپله د پير کې ناسته
وو. سترې مې مې سره وکړه -
مونږ کښينا ستو. زړه مې بېس
واره درې، درې کاوه او شريف
پاتې به (۱۲) مخ کې

میراث

خان ته موکل جي شريف ماما به اوسه وايي د خبرو د پاره مو به نه لټوله . مطلب معلوم و . په دې وخت کې شريف خان غز کسر د مجلس سکوت يې مات کړ، وي ويل : کمال بچيه ! مادري ويی مهلست د دې د پاره وغوښت چې په نژدې کلي اوبانديکې او هغو لويو کلاکو کې سترگې وگرځم او بيا لږ ليري نظرواچوم زه به دې نژدې باندوکی موفق نشوم . لږ شپه چوپ باتي شوه زما خيال راغی چې خبره تمامه شوه البته همد ا جواب وو . بيا يې محان خبرو ته جوړ کړ اوڅخ يې راپلواوه چې د سين هغه غاړه په هغه لويه کلاکې چې د مطاخان کلي ورته وايي پخپله د مطاخان په کور کې مې درک کړې دې .

مطاخان د دې زامن او يوه لور لري . مطاخان خپله د پوره اعتبار خاوند دې په کام کې هم اعتبار لري او زامن يې لا پوره روزلي دي . د دې خبرې په اوږدو لږ ليري د پاره پر خوشحال شوو . زما خپل فکر د دې بيا پوښه کړولو باندو ښه بل خوا حرکت نه کاوه په دې نژدې بيا پوښه ماته داسې کور معلوم نه و . د مطاخان کور د دې خپلوي څينې د پاره يو مناسب راته ښکاره شواو په زړه کې مې د شريف خان ماما په پوهه آفرين ووايه او شريف خان نه مو زيات تشکوک . خبره موفقه کړه زه او فضل د پاره باخدي و .

۱- ازه مو واخيسته چې سالم ته خبر يوسو او بيا يې پلار خبر کړ و . زه او فضل په پوره جالاکي لار د سالم مېدېد اکر ، او د شريف ماما کېسه مو ورته وکړه . ده هېڅ ونه ويل مونږ به شو چې چوپ والي به رضا دلالت کوي . بيا يې پلار ته ورفلو . عالم خان لکه د زخمس مارغه پشان بيدار ناست وو . او زما انتظار يې ويسته د پاره مې مونږ وليد ورا بيا خپله راته وي . ويل چې کاله زمانه دې وي سترگې غلور کړې وي . ما ورته ويل چې عالم خان کاکا د اخوڅه آسانه خبره نه ده . ما ورته اول د سالم به د شريف ماما او فضل او د خپلو چرتونواو هغه د خوب کېسه ټوله پيل کړه ناخايه يې سر راپورته

کړ په خنده اشواته وي ويل چې آخر څه (ما ورته د شريف ماما د خولي جواب او د مطاخان د لاسو خبره وکړه) لاس يې راوړ د کړه زه يې د لاس نه ونيم ، زما لاس يې ښه زور کړ او په وچولي يې چ کړم . اوراته وي ويل چې آفرين ، شاباش ، په رښتيا چې د سالم رښتني دوست او وروڼه ، کاله خپل کال دې معلوم کړ ، زما خوښه ده د حجاب بيا دې مناسب بيا دې اوس نو د جرگې بند ووست او ترتيبات پراېر کړه چې يوڅو نفره جرگه وليږي و وگوروي څه کړي ؟

زه باخديم د کلي کورسپينډر يې راټول کړل . او عالم خان ته مې پوره لاس ولس ته جرگه ما ور پراېر کړل مې د مطاخان تشا لار شو . مونږ مخکې له دې چې حرکت وکړ و د دې خبرې د پاره دوه نفره استازي مو د مطاخان ته واستول . چې داسې يوه جرگه د رتلونکي ده . په خپل کور ، زامنو ، خپلوانو سره سلا وکړه . د جرگې ترتيبات ونيول شول . په جرگې کې د خبرو د پاره مشر وټاکل شو . د ټولو وظيفه معلومه شوه . چې څه وخت عالم خان کاکا وخت ټاکي چې جرگه حرکت وکړي . جرگه آماده شو . مطاخان زمونږ درانه د پاره آماده گس نيولي وه او زمونږ انتظار يې ويسته . د حرکت نېټه راورسيده ، جرگې حرکت وکړ . عالم خان جرگې ته مخ راړ او وري ويل پوفتي او کامياب راشي (د سين له پورې وټو د مطاخان کلي ته ورسېد مطاخان بيا پوښه ترس کړي ژبېونه يې اچولي وو . پښتانه جرگې ته په درنه سترگه کورې او د پورته وړکي د مطاخان خپل خپلوان را غوښتي وو هغوي هم ناست وو . مونږ ورسيد و سترگې مې وشوه . کښېناستود چاي ، لودي ښه انتظام شوې و . ميلامه مندر

شول ، هرڅه خلاص شول . مونږ د جرگې د مشر خبرو د اعلان په انتظار کاوه ، او ټولو ورته کتل . په دې وخت کې نواب چې د جرگې مشر و د مطاخان ته وويل : مطا خان به پوره معافي غواړم د کور مطلب د پاره چې راغلي يو پرته هغې مې پخوا تر دې خبر کړې يې ته پوره سري پسي چې خوږه لور کورکې ورسېږي نو بيا يې خلک غواړي ، څوک يې کورکې نه ساتي . مونږ راغلي يو چې ستا لور عالم خان زوي سالم ته غواړي وستا رضا ده که نه ؟ دې چوپ شو . نواب د جرگې مشر ورته غږ کړ : چې مطاخانه څه وايي مونږ جواب غواړو جرگې به گډه غږ کړه ، مونږ جواب غواړو بايد چوپ باتي نشي پوښه غواړو يا نه ... ليار هم ليري د مرځکي سين دې بايد جواب درنه واخلو . کورکې دې سلا کړې ده که نه ؟ د مطاخان وويل ، چې تاسو درانه خلک يې د کام مزان يې ماته مو د داسې سري به پرڅه کې پېشنهاد کړې دي چې زه يې ردولی نشم . زه څه ووايم زه به کورکې يوه لور لم ما خپلک لور چې ((ازي)) نوم يې د عالم خان زوي سالم ته ورکړه ، د جرگې د خوشحالي په رسم يوڅو د زې وکړي . مطاخان ((هوکه)) را کړه او مونږ رخصت شوو . مونږ پرته ليارونه پوهيد و بچوانانو هرڅه ويل عالم خان ته مو (هوکه) وروپه په کورکې آواز خپرمشوه .

هر کورکې د دې خپلوي خوشحالي وه . په لږه موده کې د ستال واخيستل شواو د واده ترتيبات ونيول شول خپل خپلوان آشنايان د وستان راغويستل شول او د واده مراسم ونيول شول . د ولس دود سره سم د مطاخان د لور واده خلاص شواو ناوې د عالم خان کورته راغله ، سالم خوشحال معلومېده په دې چې څينې يې پنه بيا ي کي شوي و .

زمانو لې جريان تر پاملرنې لاندې وه . صدو مونږ جرگې ته راغويستل راغې . واده ته مو راغويستل معلوم نشو ، خپله سالم وري ، چې زما واده ته راشه ورسره قبوله يې نکره ، د خفگان موجب هم معلومه نه وه صدو د پسر متعصب انسان دې او د پخواني سالم سره جوړه نه وه . صدو د انا د ټوټو د خاوند دې د رنگ هم تودې همداسې يې زړه تور دې په محان د پورگوتې وه خپل پېشن پراېرې خو . . . چې بيا . پسته شمخو د دې هېڅ چې خلک ويښي خوي يې ويښې د پريد سري دې په کلي کورکې ښه گذاره او د خلکو سره ښه چلند نه لري . ماته فضل ويل ، چې کاله صدو پرته دې خپلوي د پرخفه دې اولکې مارتاوېږي او د سالم په پخواني اعتبار او په کام کې په زيات محبو . بيت هم راضي نه و ، چې په کور کلي کې دې د پوره محبوبيت ولري . په همدې ورځو کې د خدای کاروه د سالم پلار ناروغ شو ، پراغتيا يې زياتيده چا به ويل واده کې ستو . ما نه شول به ويل له نظره شو کا روڼه ټول د خدای په اراده تر سره کړي ويږ په ويږ خرابيده د سالم د واده د وي ميا شتو تېري نه وي چې عالم خان سر شو . د عالم خان مري ته هم صد وراغې دعایي وکره . په ولس کې خوله په خوله خبري گوزيدې اوما ته هم هرڅه رسيدل وای وريدل چې د صدو د قهر ويږ په ويږ زياتيزې او د سالم دوستانو ته هم گواښ کوي . ما يوه ويږ فضل ته وويل چې صدو د وړ د پورې ده خو هېڅ کله (ازي) نه وه غوښتي صد و خولن کاله پخوا واده کړې دې . د ابده رد ويل د ايه څه به فعه دې خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وويل د هغه عادت دې بد انسان دې يې شرمه دې په هېڅ نه شرميزي پس حيا دې ، لښه يې د اچي د دې ټولو سره سري غلډه دې هېڅوک ورته ښه نه وايي ناسته ولاړه يې د پوځوتو . . . سره ده چې ته يې پېژني د صدو د نورو پېژندني د پاره حاجت نشته صدو او سالم د تره زامن دې او .

هميش يې موجه سالم ته گواښېږي
سالم د صدود سترگوازي دي .
په ولس کې دده په محبوبيت هم
خوښه وه . شپې ورځې تيريدې
يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله
عجبه خبره مې اوږدې ده او -
چرت وري يم ته به هم لږ پيسر
خبرې که نه ؟ ماورته وويل خبره
دي وي په راته وويل خبره خوښه
دي پد ايد بخت صد وياي اوږه دا
خبره د هرچانه اوږه په اول کې مې
اعتبار نه راته . چې هرڅوک دده
ست د نېمن لري چې خبرې زياتې
شوي زړه مې تنگ شو . صد وياي
چې د پيسر ارزوي ترسره شوه چې
عالمې خوښ شواوږي يې سالم
پوږني دي ؟ پرې به يې نغږ دم .
بې مرغه به رانه خلاص نشي
اوس مې واردي بنده به يې راته
پاتې شي اوتول مال اوجايد به
بې راته په ميراث پاتې شي ماورته
په تعجب وکتل اوږته مې ناخبره
وويل ((ميراث ، ميراث)) ده وويل
هو ! ميراث مهات د سالمې کسې
مخې ته ورديده اوږه دي ويره کې
ولېدم ، چې که چيرې رشتيا دا
کار صد ورکړي د سالم بل هيڅوک
نشته ! صدود پوره هستي خاوند
دي خو پدې تنگ نظري انسان -
دي ديد وپاي په کې نور نشته اړه
د دغې خبرې به اوږد لود پرڅخه
شم اوچرت ، چرت کې مې عطا -
خان ، زامن يې قوم يې رادمخه
شو چې صدود د اجراء تونکي کي
کله به مې فکر د صدود بې رحمې
خواته لار ، چې رشتيا خونخوړ
انسان دي . دا اوازي ورځ پورې
په ولس کې زياتيدې . صد وپسې
معايه به معان مغرورانسان دي -
دا خبره يې د هيچانه نه پتوله
برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرغه
نه پرېږدم . د صدود شاوخوا خلکو
چې له ده سره يې ناسته ولاړه
ده دا ورځ له خدايه غوښته اوهر
کارت يې لاسونه ټکل . ولوکه د
پيو مظلوم ((سالم)) انسان وينه
بې گناه توبه شي . دا خبره صد و
اودده ملگروته يې تفاوت وه چې
د صد و لاسونه دي د پيوې گناه
انسان په وينوسره شي . صدود
هيڅ شې پروانه کوله . دا يې هم
زړه کې نه گزندل چې د زمانې
سيره د انتقام په هررنگه چې وي
واخلي . خوښه مخکې اويا لاس

وروسته ولى هغه سات چدونه
ليده دا ورځ او داساعت ورته
فليت ښکارېده . دا وري ورځې
شپې وي اود سالم د واده اوږه -
ميا شتي پوره تيرې شوي وي . چې
سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -
خان تېوس ته لار . د سالم د کور
له په لږه مسافه کې وسين غاړي ته
ژوي په جبه زاره زمکه کې د لوڅو
پدې لوي ځنگل . په ليارکسې
واقع . دو . اوږه منځ کسې
لري لاره چې د ولس د خلکو د
تنگ راتگ سره جوړه شوې ولېدل
کيده . سالم د پوځي شناس انسان
په خبر د خسر پوښته وکړه اويا -
سپين مهال د کور په لور راوخو -
زېد . کم وخت چې د سين نه
راپورې و ت اود لوڅو ځنگل ته را -
ورسيد اوږه لري ليار د خپلو ملگرو
سره روانو چې ناڅاپه د ځنگله
د منځ نه د خوتوله خوا پزي -
وشي او سالم وپوښتل شو . دده
د وپوښتلواوږه په لږ وخت کې زمونږ
کلی ، باندو او کلاگانو کې تپته شوه
اوهرڅوک د سالم د مرگ اووړلو
نه خبر شول . د هري خوانه دود
ستان خپلوان راوتول زه همراقلم
فضل هم راوړسيد د پوځوتوسره
منځ په ځنگله روان شواوږه د
بې گناه مري د پاره مويوکتد -
معان سره و احيستونم و چې
د پېښې معاي ته ورسيد ونور خلک
هم رسيدلي وو . د هرچا سره
کونه ليدل کيدل پدې د هر
چا دوست وه . زه او فضل چې وړ -
سيد و د ولس خلکو مونږ د واپرته
په پوره حيرانتيا کتل . مونږ د وار و
ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -
د خولې د مخې قاښونه يې د خدا
په رسم سپين خوله کې پرېښودل او
بې لاس يې په سپنه پام يېښ
وه ما او فضل ژر لېحان مې ټينگ کړ
حاضر پتونه مې وويل چې وگوري !
خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته
په خندا لاس په سپنه مخامخ کيده
دده بې گناه مري هم مونږ ته په
هغه احترام ، خندان لاس په
سپنه ايښې پروت دي . خواصو
چې د جگړه وامورته نشته زما په
خبره د ولس ټولو خلکو ژر ل اوشملر
بې خپلو سترگوته ونيولې . په شپه
چوپ پاتې شول دده مري مورا -
واخيست اوکورته موراوړ . په انگړ
کې د ننه د خوميا شوناوي ((اوزي))

خپل خښتښه مې پنه زار زار -
ژر يده او پوښتي حيا يې د چيخو
مانع گزیده . عطاخان ته عواپ
ورځې عطاخان د زامنوسره راوړسيد
اود خپل ولس گڼ شمير سپين -
پړي ، معوانان ورسره د سالم
بې گناه مري د ولس د دود ، -
د ستور سره سم خاوريته وسپارل
شوتول ولس پرې خفه وو . د مري
د رپه ورځ وه عطاخان ټول ولس
راغونښت وه . سپين زېري -
معوانان ټول ناست وو . عطاخان
د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته
اوپاڅيده او ناست مجلس ته پسې
داسې ويناو کړه
گرانوړو نواو هنريانو په دي -
ټول پوهنې چې د سالم په بې گناه
وينو د جلا سونه سره دي ، قاتل
معلم دي تاسې يې هم پيسه
پيژنئ ، زه صرف د ويره واپم چې زه
خپله لور ((اوزي)) چې د ناوي -
توب جامې يې تراوسه خپلې
شوي نه دي خپل کورته بيا م اود
سالم زمکه ، جايد اده اجار پورکړم
هرهغه څوک چې د سالم زمکې ته
وړاندې شول د قاتل پيسه
صفت به ونيول شي اود حق او -
عدالت پخپلوت به وسپارل شي .
حاضر پتونه پواوړ وويل ، پيو معقول
خبره اوبه فيصله ده مونږ ته
منظوره ده زمونږ ټولو خوښه ده -
مجلس خلاص شو . عطاخان خپله
لور ((اوزي)) خپل کورته بوتله
اود ناوي توب په جامه کې پسې
کونډتون شروع کړ . په دي مجلس
کې چې عطاخان اعلان وکړ د صدور
پاران ناست وو د عطاخان خبرې
صد و ته ورسيدې او صد و ته د
عطاخان په کام کې اعتبار سوره
معلوم وه .
عطاخان اوزامونږ د ((اوزي))
سره پوځي خپل کورته د تللو
تيا ري ونيوه گڼ شمير سپين پړي
معوانان ، سپين سري ، تور سري
د کلې کونډوستان د دوي د -
مخې بې د پاره راټول شوي وو .
کم وخت چې عطاخان د خپلو
زامواو ((اوزي)) سره منځ په
کور حرکت کاوه ، حاضر پتونه پخپرو
کې له ورايه د خفگان ښې ښکار -
پدي . او پيښود دغې صحنه
په ليد لوانښکې توبولې . د سالم
د کور د روزه ترونا معلم وخت
پورې وترل شوه . د چم گاونډي

خلکو دي ټولوسره تړيوه حده
پوري د خداي په امانې په دود ،
وي وروکي کاروان سره ملگرتياو کړه
عطاخان د خداي په امانې په
بخت کې ټولو ته منځ راواړاواو د
دوي د همدري نه يې منځ -
وکړه اولار . عطاخان خپله
لور اوزي خپل کورته بوتله اوپه
اوزي زياته پاملرنه کوله . اوزي
په سالم هم پدې زړه گرانه وه سالم
د انسانانو په قدر پوهيده . د هرچا
قدر ورسره وه . د اوزي وروپوهم د
خپل خوږ زيات خيال ساته . اوزي
د دي کورته پدې تازه وتلې وه -
داسې نه معلوميده چې اوزي به
د مېر په پوکړې خوشې تيرې
کړي وي . دا اوزي زړه په دي -
کور کې پدې پښه ساتل کيده . وروپوه
بې کوشنې کاوه چې اوزي خفه وله
ويني . صد و مجبور شوي دي چې د
معان ساتلو د پاره پوځوته پيسه
معان راټول کړي اوخپلې شومې
نقشې عملې کړي سبا ، بېگناه
په د پوره کې خلک راټول وي . -
چاپوله ، د وياي اوصارف روان
دي په لږه موده کې د جد و پيسا
زمکه دگروي د ارايې پسې ننوتې
زمکې يې گروشي ، او صد و هماغه
غسې خرڅونه کوي چې ژوند پسې
وساتل شي . داسې پرې مجنبي
جوړول خواصاخرڅونه غواړي
په دي ټول جريان کې صد و -
قرضدارانود ورځ په ورځ د قرض
داري د ژوند پيښې لاندې کيده
ود د اوزي يې د رڼه ولس . اوزي به
اولاد اميد واړه وه او پتولونه ما کوله
چې خداي اوزي ته زوي وکړي
دوي مياشتي وروسته د عطاخان
په کور کې خداي ((اوزي)) ته زوي
ورکړ . ټول د ستان خپلوان -
دي نوي ميله په راگه خوشحال
شول . خود افسوس معاي وه چې
سالم ژوندي نه وه دا اوزي به زوي
بې اکبرخان نوم کښېښود . په کور
کې ، ماماگانو ، نيکه پدې گرانو -
اکبرخان د عطاخان کور کې لوښه
د زمانې شپې ورځې په جټکې سره
تيريدې هفتې په مياشتواو مياشتې
په کلونواو پښتې د اوو کلونوشو
مېتې ته يې کښېناوه د پنه استعداده
خاوند شوپه عطاخان د معان نه نه
ليري کاوه چې د چاله خواښان
ورته ونه رسنې دي . د سالم د زمکو

زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۳۲)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد .
 سوال : این مادر چند ساله است . چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد ؟
 جواب : این خانم که به یک مایل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۰) سال دارد ، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۰) ساله عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد .
 سوال : آیا تمام اولاد های هر سال را در بطن مادر سپری کرده اند .
 جواب : نه ، فقط آن فرزندان که بعد از سن (۴۰) سالگی این تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند .
 سوال : وضع صحنی این مادر چگونه است ؟
 جواب : بسیار خوب است ، حتی همین حالا که ۵۰ سال دارد بسیار محبت می کنند .
 سوال : آیا ولادت های آخرش نورمال بوده است ؟
 جواب : کاملاً نورمال ، منتهی با این تفاوت که درد های ولادی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می گیرد و بعد طفلش تولد می شده .
 سوال : این کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند ؟
 جواب : بله ، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند ، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است .
 در بچه های اینها ، کودک در دو ماهگی می تواند بنشیند ، در چهار ماهگی چارغوک می کند . در هفت ماهگی می ایستد و در (۶) ماهگی به راه می افتد و هم می زند .
 سوال : آن کودک اولش فعلاً چند ساله است ؟
 جواب : پنج ساله .

سوال : و این دومی .
 جواب : بیشتر گفتم (۴۰) روزه سوال : وضع صحنی کودکان ؟
 جواب : این کودکان بسیار محبت مند ، بشاش و نشاط دارند و در بچه های آن بسیار هوشیار و کنجگار .
 - ثانی استاد عبدالغفار نوده وال ، از محابه شما تشکر .
 - از شما هم تشکر که به ولایت ما شریف آورده و همچنان مانند پدر خوانده عزیز !
 این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی ، برای باور نکردنی نبود . تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطری نبود که منطق طبابت می تواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد .
 به صورت نورمال ، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله می به پایان میرسد . یعنی هر حله انقطاع طمث یا (Meni-pause) فرامی رسد . و این از بابت تغییرات هورمونی های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل مصوب است .
 ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ سالگی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد ، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زنده گی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است .
 ولی این که می گانیم این تغییرات چیست ، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودکان چگونه توانسته اند از حد نورمال دو سال و سه ماه را بیشتر در بطن مادر سپری کنند و زنده بمانند ، مسایلی است که من آنرا نمی دانم اما برای دو کشوران محترم ولادی سنایی جای بحث و پژوهش را می تواند ایجاد کند .

محابه فالپی

بقیه از صفحه (۳۱)

آن محاکمه شد و او که مرابطه محاکمه روز نیرگی می اندازد ، چهره های از او جو یا می شدم .
 ۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس بله من نام لنین را هم در فهرست آورده ام . اما چه محابه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلاً با کارل مارکس محابه کرده باشد ؟
 من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرض رفتارش نسبت به همسرش ببرم . اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود ؟
 این مرد همانطور که یک ارباب ارمیت و با فرمون بابره اش -

رفتار من کرد ، باز خود سلوک من نبود .
 اما نوتل کانت هم چیزهای درباره عدم تباختن ابراز کرد .
 ۱۸ مرد بلژی از سبار ای دیگر (یک داینامور) من از داد ، مکیاولی ، مارکس بولو ، هلم تروی ، دانته ، زکریا ارتور ریمو ، یاد نکردم . فلسف ازانکه از روی ناچاری به انسان بی توجه نشان داده ام چه حبه دارنده است . با این وجود از صمیم قلب ترجیح من دهم محابه ام را با یک مرد یازن از سبار ای دیگر خاتمه دهم .
 شاید این محابه با گذشتنه هیچ ارتباطی نداشته باشد ، اما من چندان هم مطمئن نیستم . در طول زمان ، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است .
 تایید آن من گویم انسانها در آن داینامورها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات مسافرت کنند !

دخوبونو کیسی

د (۲۹) مح با تی

من گاه و بی گاه می گویم لا اوس هم د بختی سهاردی .
 که چی نکل پای ته ورسید نو کیم داد راته وویل :
 - اوس و بوهیدی چی مامورین ولی د پیرجای خنسی ؟
 به خیرانی من ورته وویل :
 - مادر یعنی د جای بوختی وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی .
 کیم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوی ویل :
 - نه به دی وی اوردی چیس وایی : جای د ساری خوب تنبوی . اوس نو که چیری مامورین به دفترونکی جای ونه خنسی ، نو به ریمو ، ریمو به د میزولوسا یاسه ویده براته وی .
 ماچس به رسی د فترکی کچ ته نکجه وهلی وه . د سترگوله یاسه می د خوب دوند والی حمر کر ، زری بیاله رابورته کره اود جای به غر پیس خوب له سترگو والو زاوه .

قصه های خصوصی من

بقیه از صفحه (۶۵)

روزی از شهنشاه پرسیدم :

— طبیب معالیم داکترعبادی چی شد ؟

محمد رضا شانه های را بالا انداخته گفت :

— ((منم)) که از خدمات داکترعبادی بایستی چشم بپوشیم !!

من افزودم :

— داکترعبادی از خاندان بهایست . مادرش همکار سابق این قبیله

بود . نظریه اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتراست که در

دربار بماند .

در واقعیت ، ملاکاشانی ، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش راعلیه

فرقه مذہبی بهایی ها راه انداخته بود . صد ها بهایی به قتل رسیدند

و منازل شان به آتش کشیده شد . از جمله داکترعبادی طبیب حاذق

فرقه مذہبی بهایی هادر سال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسین علی بنیاد

نهاده شد . از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان

تمام مذاهب بزرگ ، ارجحیت بلندی داشت . کنشیشان ارتودوکس در

ایران منحصبت ((رافعی)) های خالص درین میان درخشیدند .

آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شانرا از دست بدهند . از این رومردم را

وقت به وقت علیه فرقه بهایی تحریک میکردند تا آن که حالت خونینسی

پیش آمد ، شهنشاه میگفت :

((در سوال مذہب مانیرومند استیم . بایست منتظر بنشینیم تا توفان

بگذرد))

من بدون داکترعبادی ، زنده نمی در دربار را چندان موافق به

صحتم نمیافتم . گرچه داکتران زیادی در خدمت بودند ، اما من او را

انسان دیگر نمیافتم .

همه این ها وضع صحیح را منقلب ترمی ساختند . در ماه اگست شهنشاه

بیمار و عطیات شد . من شب و روز بر بالینش نشسته بودم . و قش

وضعش بهتر شد ، بنابه توصیه داکتری ، بایست برای استراحت به

سوئیس میرفتم .

خواستم همراه شهنشاه که میخواست دوباره به لیلیه آتش به سوئیس برگردد ،

روانه سوئیس شوم . به تاریخ ۲۷ سپتمبر با شهنشاه یک جا به سوئیس

زنی پرواز و از آن جا به سواری واگون به سوی ((گشتاد)) در حرکت

افتادیم . چند روز به سوئیس ماندم . کشوریک مادر در آن انتظار مرا میکشید .

خودم را به افشش مادرم رها کردم و اشکهایم سرازیر گشت . مادرم با اندوه

واضطراب پرسید :

— چرا گریه میکنی دخترم ؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر

باریک شده ای ؟

مادرم حق داشت . پس از عروسی مرانیده بود . فقط گاهگاهی

نامه های کوتاهی عنوانی شان می نوشتم . آن وقت از همه دشواریها و

سختیها به او قصه ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد

او از زنده گنی یک شهبانو در ایران تصورات دیگری داشت . من طی

سه هفته اقامت در سوئیس نیروی تازه می گرفتم .

خوشبختانه من احساس نکردم چیزی که تا اندم مشاهده کرده بودم .

فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین و دشوارترین آن ها به

استقبالم نشده بودند .

ادامه دارد

۳۰۷مین

بقیه از صفحه (۹۲)

— هموطنان میتوانند به ورکشاپ

من — برادران ورکشاپ — واقع

در روزه لاهوری عقب بالا حصا ر

مراجعه نموده بایرداخت پول

بیشکی فرمایند هاند .

... و قیمت آن

— هر چند آرزو داشتیم به قیمت

بسیار ارزان آنرا عرضه بداد اما از

اینجا که مواد ساختنی آن مثل

آهن جادر ، پخته ، شیشه و آینه

قیمت است . فعلا هر کدام آن برای

نزدیک به ده هزار افغانی تمام

می شود .

— و چند آنرا می فروشید ؟

— ده هزار افغانی .

— با خود گفتم : به مقایسه نرخ روز

خصوصاً نسبت استفاده بزرگ و

عطیسی که از این دیگدان مملو وجود

دارد باز هم نرخ آن ارزان است .

— به امید آنروزی که در خانه هر

همشهری و هموطن میهن

آفتابی ما از این دیگدان وجود

داشته باشد با اختر بزرگوار کشور

خدا حافظی کردم .

طیب مجله

بقیه از صفحه (۸۵)

خود را با وقت و محیط و ماحول

از دست میدهد ، حوادث و جبر

یانات را در حافظه تثبیت کند و

در نتیجه شخص این خلائی حافظ

را با جعل و از خود سازی جریانات

و افسانه ها پرمیکند که به نام

(Confabulation) افسانه

سازی یاد میگردد . یک سلسله

علام جسمی و بعضی نیز با این

بیماری یکجائی باشد .

— Alcoholic dementia

از اترا الکولیزم مزمن در بعضی

واقعات یک اختلال پیشرونده

در وظائف عالی دماغی شخصی به

وجود می آید ، وظائف عالیه

دماغی در تمام جهات به تناقص

تنزل دچار میگردد که علام آنها

شکل ضعف و تناقص در حافظه

تناقص ظرفیت ذکاوی ، عدم ثبات

حالت مزاجی و احساسات ، عدم

توجه به سرووضع ظاهری و ناتوانی

در تنظیم مناسبات و روابط با

دیگران نظا هر میکند .

قرطاسیه فروشی ناصر سیرتی مجلات و سایر جراید کنسور را بدسترس شما قرار میدهد همچنان هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت دوایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد .

قرطاسیه فروشی ناصر سیرتی توسط ماشین پیمبر اسناد و کارت دست داشته شمارا پوین میکند .

ناصر سیرتی

قرطاسیه فروشی ناصر سیرتی چوک میر و سیر میدانش

نماینده آتش در چوک جاده میوند تصدیر جراید

شجره عالم در ادراک و ادراک

بی گمان نقش بر زمین میشدیم
نمیدانم چو گونه خود را به خانه
رسانیدم.

آنشب در بستر چندین بار
ازین بهلوی به آن بهلوی غلطیدم
ولی خوابم نبود برخاستم
تا بازم طبق معمول از توفان
آن شب باران، از نسیم خوس
شگوار بهاری سخن بگویم ولی
قلم رنج کشیده ام دیگر به فرمان
آن احساس خشکم در جاده
سپید ورق ها پیش نمیروست
باد مانده گر به نوک قلم خیره
شدم دو قطره اشک به چشمانم
نخیزد و من از پس پرده نازک
اشک هادیتم که قلم قد کشیده
بزرگ شده، جان گریز و زیانم
به حرکت درآمد گویا شد و فریاد
کشید:

ای سبک مغز گریزان از حقیقت
من دیگر به کلام هوس های پیچ
تو نمی چرخم، دیگر باگذاشته
های بی میان خالی ات و داغ
کن، زنده گو خیالی را فراموش
کن.

بعد قلم از دست افتاد در -
جایش غلطی زده با خاست پس
پس رفت به دیوار تکبیر آهسته
آهسته قد کشید و در کالیبد
انسانی فرو رفت، در کالیبد زنی
زنی که در آن خانه بد نام مرده بود
نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی
قد مسلم این که لبخند شیرین
لبان او را از هم گشود و به آواز -
ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم
طنین انداز است گفت:
آن ورق پاره های دیواری را باره
کن، چیزی در دزد بخوری نیست.
مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت
اند برای پس دادن کفاره گناه
هانت از حقایق زنده، گر من
وامثال بوده او هم را بدر، شرح
در دیری و شب زنده داری هسای
مراد آن خانه بد نام بنویس.
آری آن زن همان خانم طلاق
شده من بود.

خشکی به روی مبارز شد، همین
که قدم به درون حویلی گذاشتم
مرد در را بست، بچه ای که در
را به روی مانگشوده بود، در حالیکه
اشک هایم را بایست آستین -
پاک مینمود آن گاه زیر چشمم
به سوی من نموده با آواز خفیه
آلودی به آن مرد گفت: چرا
او را آوردی از وقتی که تو بهرون
رفتی مریم خوابیده، هر قدر رنکا -
نشد اندام بیدار نشد، مسرد
باشیدن این حرف باد ستیا -
چگی و ترس اشک را به طرفم
نگریسته گفت: آفتاب خشک شد
مثلی که خانم مریم است -
بر روی آتش هوس که تا چند لحظه
قبل در وجودم شعله ور بود
آب سردی ریخته شد، با صبا -
نیت گفتم: خوب در را باز کن من
میرم. زهر خندی زده گفت شما
یک لحظه صبر کنید من هم باشم
می آیم. بهرون شدن تان به تنهایی
از این خانه خوب نیست فقط
یک دقیقه صبر کنید من باشم
می آیم و به شتاب به طرف دروازه
اتاقی قدم برداشتم، بدون آن
که مرا به آمدن دعوت نموده
باشد و نبالش رفتن خانه می
کنفی بود. سوی رطوبت از در رو
د یواران به مشام می رسید اتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنا
دیگری نداشته، در وسط اتاق
زنی بر حرکت به پشت روی کتب
اتاق افتاده بود. مرد به رویش
خم شده صدایش میکرد ولی
آوازی از آن زن بر نمیخاست
از چراغ سپاه تیلی دود غلیظی
به سقف می نشست و نور کم رنگی
نثار اتاق میکرد، چهره زن را
سایه مرد پوشانیده بود و من
نمیتوانستم قیافه اش را ببینم
وضع نکیت باران خانه دل را
به رفت آورد، آن صحنه فلاکت
بار سخت تکام داد به صفت
یک انسان خیر اندیش باید کمک
شان میکردم، آهسته صد اکسردم
فکر سبک ضعف کرده، باشد که اکثر
را خیر کنم؟ مرد که گویی از وجود
من در آن اتاق بی خبر بود سرش
را سوی در در داده به آواز گریه
آلودی گفت نه لازم نیست، او سول
بود و... آقا او مرده است هیچ
نفس نمیکشد، همینکه مرد از جا -
پیش برخاست در روشنایی ضعیف
چراغ چهره رنگ پریده زن آشکار
شد، چشمانم از حدقه برآمدند
باهام آن چنان می لرزیدند
که اگر به دیوار تکیه نمیدادم

چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۲

نتیجه اند که ((در واقع جل در صد
انسانها، حتی اگر نفعت شخصی
شان نیز در میان نباشد، دروغ
میگویند)) پس هر دو جنبه نفس را
در دروغ گوشت.
امکان دارد.

لحظه بی صادق باشیم و از
خود بهر رسم که آیام به کدام
پیمانه در پس بهانه می استیم.
چی قدر به حقیقتی خود مان نیز
اند کی انزود مینماییم و سرانجام
انواع و اقسام گونه گونه بی دروغ -
وجود دارد که هر کدام در جای
خود، مقصد و غرض را بر آورده -
می سازد.

نظر داشت این که خود دروغ گفته
و یاد گرفته های شخص دیگری
دروغ را کشف نمود، و وجدان
و اخلاق ضروری پیدا شده میشود.
متن: اخلاق و وجدان از کجاست
شروع میشوند؟ کی به خود
جرات کشیدن خط مرزی را
میدهند.

نیم ساعته انتظار یک ساعته پس
درست مینماییم، هر چه میبینیم
شخص مدعیست که: من دروغگو
نیمیم.
بروهشگران یونیورسیتی بستین
نور امین کادعی دریافت این

به زبان می آورند، قلم خیالی می
که در مغز کودکانه خطور کرده، می
تواند واقعیتی را نیز نشان دهد.
آنانی که به سن بلوغ رسیده اند
طبیعتاً میان قصه های خود ساخت
و خود بافته و حقیقت میتوانند فرق
قابل شوند، اما این تفاوت را نمی
شود به کودکان درست تفهیم کرد
با وجودیکه کودکان می آموزند که
وجدان و اخلاق چی استند.
چه برای شناخت دروغی مجدد و

میرود، دروغگو دستگیر میشود
جزای میبند و مورد اهانته و تحقیر
عام و خاص قرار میگیرد.

گفته معروف مردم می حکم مینماید که
هر که دروغ گفت مرتکب سرقت
نیز میشود، و هر که یکبار دروغ
گفت، دیگر کسی به وی باور نمید
اشته باشد.

کودکان هنوز قادر به تفکیک
واقعیت از خیال بردازی نیستند
زیرا آنها هر چه را در فکر دارند

بقیه از صفحه ۱۱

صدایی که در خون



وجود او اینگونه ظالمانه شکست
محترم اصلی رئیس اداری
اتحادیه ژورنالیستان ج ۱۰ -
برادرش در مورد همایون رازیان
میگوید: «مرگ همایون رازیان،
خاننش و کودکش داغ همیشگی
بر قلب همه نشسته است»
همایون هر جا که قدم میگذاشت
آبشار اسرور خوشی رنگ میزد
به همین خاطر دوستان زیادی
داشت، وی علاوه بر موسیقی
به سپورت نیز علاقه داشت
مدت هفت سال بویژه رشته
(زیبایی اندام) زیاده سرور
علاقه او بود.

تازه گی ها در لیسه موزیک
به صفت استاد مقرر شده بود
که آن حادثه روانسوز اتفاق
افتاد و دوستان او را در سوگ
ابدی نشانید (۱۰)

حرارت زنده می قلبش را بر کرده
بود و باروشن چشمانش چشون
چلچراغ شب نور قلب شوهر اگری
می بخشید سرد و خاموشی بسا
کودک خویش در هلوئی شوهر
سرپای مرگ گذاشت و گیسوان
طلایی رنگ او که چون آشنایی از
طلاتاشانه هایش می رسید چنان
در خون تن او رنگ خورد که گویی
خورشید را در افق سر بریده اند
تن ظریف و شکننده کودک آنان
چون شعله آتش با هیجان بود در
طاعت فرما کج رو است شد و بعد
در کار آمد و غلطید و نهال کوچک

فریاد بزند ولی مثل آن بود که
صدایش در رفتاری یک جاش شکیده
گم کرده بود دستهای چشون
شاخه های خشکیده درخت به
دور نقش میچیدند یاره های
آهن همچون چنگ آهنین در
قلب آرزو مند او فرو شدند زهر مرگ
سرا سر وجودش را بر کرد و سوسو
فریاد در دناک او برای آخرین بار
تا گوش آنانی که دور تر از او با مرگ
و زنده می پنجه میداند راه باز
کرد و سپس تا آسمان برخاست و
در یار سکوت را شکست، مادر -
کودک او که یک لحظه قبل گریه

و از بنگه چند روزی از نوازش این
نگاه های معربان بد و میمانند
چیزی مانند درد در چهره اش
نقش می بست ولی بعد می
خندید و لبخند زن را با لبخند با
سخ می گفت، زن خوش بود نزد
مادر به مهمانی میرفت، او یگانه
فرزند مادر بود، تازه به
نزدیکی های میدان هوایی رسیده
بودند که مرگ از کیننگاشی بیرون
شد انفجاری رخ داد و فرساده
های به هوا برخاست، لبخند
بروی لبان همایون خشکید و قفسی
بطرف زن و فرزند دید، هر دو وجیه
در رخت های قطع شده از ریشه
در ریلویش بخون غلطیدند او خیلی
تلاش کرد تا فرزند را در آغوش بکشد
انگشتانش با انگشتان او قفل شده
بود ولی نتوانست خواست به نجات
زن بشتاید ولی چیزی به سوزندگی
جرقه آتش در قلبش فرو شد خواست

بقیه از صفحه ۱۲

۷-۳ مین اختراع

انداخته داخل دیگدان آفتابسی
نقاشی و شعاع تابش آفتاب را به
ان مین کرد
صنعت را قید کردم، ۱۰۳۰
قبل از ظهر بود
آنچه برایم جالب واقع شد
این بود که مخترع، گوشت و کچالو
را یکجا در مین دیگ انداخته
وقتی علت را پرسیدم گفت:
بلی، اگر بالای دیگدان های
آتش، برقی و آتش بود بهر
بگذارم و کچالو را با گوشت یکجا
ببندازم، کچالو آب می شود و در
حالی که گوشت هنوز خام می باشد
و به همین خاطر است که اول گوشت
را می اندازند، و وقتی کمی نرم شد
باز کچالو را با آن مخلوط می کنند
ولی خوب این دیگدان آفتابسی
اینست که همه چیز را همزمان بپخته
میکند، نه می سوزاند و نه آنرا
خراب میکند.

بلی خواننده و گرانقدر سباوون
موادی که ساعت ۱۰۳۰ در

طریقه فعالیت آن به شکلی است
که این دیگدان آفتابی در مقابل
تابش شعاع آفتاب قرار داده -
میشود طوری که شعاع کاملاً به روی
شیشه بتابد و توسط آینه تقویه
شود (این وضعیت توسط انعکاس
سات آینه به آسانی تثبیت میشود)
بعد امواتی که برای غذای جا -
شت یا شب در نظر گرفته شده (هر
چه که باشد) در دیگ های می
وطنی یا المونیمی همراه با روغن
پیا زوماله دیگ انداخته شده
بالای دیگدان ها قرار داده می
شود که در مدت زمان کمتر از آشوب
یا منقل برقی و جوی بدون آن که
کوچکترین مصرفی شده باشد و یا
بدون آن که در دود و سیاهی دیگدان
بزند و راندیت کند، مواد بپخته
می شود.

بلی خواننده و مزین:
شاگرد گوشت و کچالو را آورد
و مخترع در مقابل چشمان آنها را
توت کرد و همراه با روغن و پیا زومالک
در مین دیگ (روسی) وطنی

اهم آراتاق برآمده به صحن
و کباب رفتیم
آنها صند و قفلزی که روی آن -
شیشه بزرگ نصب و بالای آن
یک آینه قد نما ایستاده بود
توجه ام را به خود جلب کرد
مخترع با استفاده از نور صند
به شاگردش پول داد تا نیم کیلو
گوشت و کمی کچالو بیاورد
شاگرد رفت و مخترع به توضیحات
آغاز نمود و گفت:
تا وقتی که شاگرد گوشت را -
بیاورد، تا فعلاً بختن آنرا ببینیم،
خوب است درباره ساختن آن
صحبت کنیم:

این صند و قفلزی دود دیگدان
دارد و از دوطبقه آهن جاد رکه
توسط پنبه از هم جدا گردیده ساخته
شده است.

طوری که می بینید قسمت بالایی
آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده
و در ضلع عرضانی اول آن یک
آینه که توسط دست می توانست
تغییر موقعیت داده شود و در ختم
کار روی صند و قفل قرار داده بسته
شود وجود دارد.

بین دیگ انداخته شده بود سا -
عت ۱۲ جاست توسط شعاع
آفتاب بپخته شد، و من آنروز هم
مخترع شدم، غذای (آفتابسی)
را یکجا با مخترع صرف کردم، واقعاً
بسیار مزه دار و لذت بخش بود
در حالی که به فکر فرو رفته بودم
و در این شرایطی برقی، بی تبلی
و بی جوی به این می اندیشیدم که
هر هموطن و همشهری ما فراوان -
فراوان به این دیگدان ضرورت
دارند، از مخترع پرسیدم:
چرا این اختراع تا نرا در معرض
فروش استفاده، هموطنان قرار
نمیدهند؟
برادر، این دیگدان را برای
میں ساخته ام که در خانه هر
هموطن ما - به خصوص در کشور ما
که چار زمین کشاورزی جهان است
وجود داشته باشد و هموطنان
بتوانند نه تنها، دیگ خود را با
آن بپخته کنند بل که خمیر خود را
نیز با آن بپزند و آب جوش خود را
نیز تهیه بدارند.
علاقتمدان چطور میتواند آنرا
به دست آورند؟

بقیه در صفحه (۹۵)

مرد سی ساله...

بقیه از صفحه (۵۱)

سال دیگر را در دست زنده انسی
شدن هم افزودند .
چون جنایتی ؟
مگر شرط است جنایت یکس
که بندی شوی ؟ من که جنایتی
نکرده بودم ، صرف یک مراده موثر
سایکل را که خوش آمده بود باز
شهر گفتم دزدیدم ، این بار سه
سال را در زندان ماندگار شدم .
یک روز بازم آزاد شدم ، پس از این
تعدادی پروگرامهای بهیسی داشتم
از کپس بوی دزدی و میشل و شوش
و قمار و ... اما تقدیر را تقدیر
ماه مرا مجال بودن در آن سویی
ند یوارها ، در جاده های آزادی
داد ، و درست در راه پلجم بود
که محکمه ملنی ، برای یازده سال
زندان را من جمله اعلان کرد .
شما با زهم جنایت کرده
بودید ؟
نخیر ، با آن جنایتی !
تتها ۲۸۰۰۰ انفانی پرسول
گوسفند فروش را دزدیدم و زندانی
شدم و اتفاق خوبی پیش آمد که پس
از پنج سال حبس مرا بخشیدند
بخشیدن آن چه که من نمیتوانم
بر خود بقولانم من نمیتوانم تقدیر
هم را بخش نمیتوانم مادر را -
بخش ، نمیتوانم پدرهایم را بخش
و نمیتوانم چشمهای را که بر من چون
پیکانه بی میبینند ، بخش من
نیتوانم چشکهای قاضی را بخش
که هرگز انانی را که مرا به ضایقت
غدارانه زنده می دزد ها دهنده
کردند ، مجازات نکرد ، نمیتوانم
قانونی را بخش که در آن استثنای
تربیتی برای محکومی موجود نیست
و یا اگر است ، دور از عمل است ،
نیتوانم بخش همه مجازات کننده -
تاتم را که تاحال نخواسته اند که از
کم مرا از اعتیاد برهانند ... آید
باری از آزادی دوباره سراسر
ساختند انسان تازه آزاد شده بهر
با حالتی که هنوز نفسی به راحتی
نکشیده ، تحت الحفظ در میاید .

هوایی وازان جابه شهر مند ها ر
البا حوسریازی پوشاندند و دوسا
اول سرانیم را سوری نکرد ، بودم
که زخمی شدم و از وظیفه فرار کردم
و به کابل - شهر که در آن جاتها
زندانانی شدن را آموخته بودم ، شهر
ماجرایهام ، شهر که جاده های
را اکثر از دیوارها و میله های زندانش
دیده بودم ...
این بار چند ماهی راهی حیت سرباز
فراری به زنده می پرماجرا داد امه
دام تا این که باز زندانی شدم ...
جنایتان چه بود ؟
منکه جنایتی نکردم بودم ،
صرف هشت هزار انفانی را دزدیدم
بودم و دستگیر کردند و محکوم
شدم به هفت سال حبس و تاحال
بهیسی از دوسالش را سپری نکردم .
شما که هیچ جنایتی
نکرده اید ، باید پنج سال دیگر
هم در زندان بمانید ؟
نخیر ، ده سال دیگر .
چرا مگر شما جنایتی در زندان
کرده اید ؟
نخیر جنایت نکردم ،
منتھی جلدی بهیسی به چرم قاجاتی
هیروین در زندان ، محکمه برایم
پنج سال حبس و دیگر را افزود .
فکر میکردم باشند ملجری -
آخرین باز زندانی شدنش ، پسند
میکم ... او دست به جیب و -
سکت گرانهایش برد ، قوطی
سگرت سخی را که میدانم یکی از شمار
قیمتی ترین سگرت های شهر است
به (دست گرفت) برای تعارف
میکند ، همزمان با آن که رد میکم ،
مهرسم که ؟
کسی به زندان نزدت می
آید یا خیر ؟
میگوید :
خده ، هیچکس !
معارف را کی میرد از ؟
دوستان و یاران زندانم !
سپهیم هر چند درباره زندگیمش
بی پرواست ، اما رانش تداوم میست

که گوی از هنگام زاد روزش تا اکنون
با اوست ، برای من ، نگاه های
رام و بی معناست و چشمهایش
قصه گوی نشانه تر است ، یکبار
د دیگر نگاه به چین و چروک گردنش
میافتد ، کسی نگاه را نمیتوانم
سکوت و گاه ، مانکنکاو نگاههای
مارا افزونتر میازد ، از خیره
ماندن نگاه به زخم التیام یافته
گردنش ، در میاید که چی مهرسم ،
میگوید :
سپنج بار ، پلی پنج بار شجا
خود کشی را در خود یافت ، بسیاری
با تیغ ریش تراشی ، این رگم را بریم
(رگ بلند دستش را نشان میدهد)
زمانی باهام را دیوار کف دست
هام که هنوز زده های جرح با -
قیمت زمانی هم خودم را حلال کردم
که گردنم هنوز تصویر آن را در خود
دارد ، این پنج بار خود کشی -
توان مقابله با زنده ماندن را -
نداشتم ، در هر بار نجاتم دادند .
نجات از مرگ با زنده می یا
از تصمیم ؟
من میخواستم از این زنده گم
نجات پیدا کنم ... اما زندانیان نام
میخواهند مرا امانت فردا نگذارند ،
اینان توان نجات دادن را از مرگ
دارند ، اما هرگز نمیتوانند از تصمیم
نجات دهند ...
او در حالیکه به دیوار تکیه میزند و
با جوب گوگرد به روی خاله رسمعی
دایه بی میکند ، میخواهد به
بیان قصه مندا نه گذشته اش را -
تصویر نماید ... گذشته بی که
برای پرماجرا بودن ، برای سرور و
شدن و همیشه زندانی بودن او
نقش داشته است ... او دیوارها
را چون خود میباید ، او با دیوارها
بزرگ شده و اماند رشکده های -
زنده میباش این دیوارها چیزی نکرده
اند که تخییر یابد ، او آسمان را از
بلندی این دیوارها میبیند ، از -
آفتاب در بای این دیوارها سحرش
را میخواهد ، از رویاها و خیالهای
جوانی در این جا سحرش را می
خواهد و سوز این پنج بار خود کشی
ناگام حالا ستم زنده می میخواهد
سهم نان و آب و هوا میخواهد و
هرگز دست ندارد تسلیم خنقی
شود ، در استدلالهایش به خود
حق نمیدهم من فکره اش را پنج تلقی
کم ، او در بیان دیگرو اما آشنا
(« بیداد ») خود را (« داد ») افاده
میکند (داد) او همین است که
تاحال زیسته و بیدادش خاموشی

و جزش است .

اوسلولهای بیشتر زندان ها را
دیده ، تحقیق داده ، غذا خورده
کارشاقه کرده و آزاد شده ... او به
خاطری به (چوجه) مشهور شد ،
که در کودکی و نوجوانی از قانون
روگردانده و درفش آینه اش را بر
سکوی مدرسه ، دزدی و غارت بر
افراشت و در طفولیت آن درفش را با
خود به زندانها برد ، هرگز دست
ندارد خود را جنایتکار معرفی کند .
او هیچ عملش را جنایت نمیگوید ، گفته
گورکی راه خاطرمی آورم ، جنایتی
تا وقتی جنایتی نیست که گرفتار
نشود .

اما او به این گرفتار شدن ها و
دستگیری ها باور ندارد و شاید هم
حساب نکند .

((چوجه)) پس از اولین بار
زندانی شدن در طفولیت تاحال
طولانی ترین دوره آزادی را بیشتر
از نه ماه سپری نکرده ، و به گفته
خودش در این آخرین باز زندانی
شدن و افزونی پنج سال دیگر
توقیف هیچ آماده نمی نداشته و زیاد
دق آورده است .

* فرار از زندان برای مشکل
است ؟

- تجربه کافی دارم و میتوانم
فرار کنم ...

* پس چرا ... ؟

- میخواهی بهر سی چرا هنوز
هم در عقب دیوارهای بلاک ؟ -
بلجری انتظار آزادی را می کشم ؟
راستش در لهره همیشه می از تعقیب
شدن رادان ، آن قدر که تشویش
نزدترین پروگرام سرقت راندان ...
درین گفتارش صداقت قرار -
بازانه را میبایم ، وقتی به رسمعی
که بر زمین نقش میکند ، دقت میکم
و تلاطم درونش را از لوز لبهایش
در میبایم ، رسمعابه سرگردانسی
یک روان انسانی میباید که تقدیر
شان اندوه نملی را با او قهر
کرده باشد ، رسمعاتصم ندانند
سمعاده ستخوش هر لحظه معاوضه
میشوند و آن که پاک میشود ، با آن
نه دوباره نقش میشود ، یکمیس .
زخمهای باها و کفهای دودست
سرور چوجه ، به باره های رسمعی
زمینش میبازند به اند و درخت پاییز
خورد ، بی که بر سرش سقیست و -
بهیسته راه بالا ، راه سقر را پیش
لرفته و میچنگد ، حرکات دشتش را
تعقیب میکم ، لوزش مردانه پیسی

ديارک و نه

د (۸۲) مخ پاتې
خپه ۵۵ په ۵۵ نوي خالکي او
نيا خونه کوي. زه چې کله په
گډيو غږونکي کوم گل وټوم، له
هغه هم د کوچنود هلکانو نه دي
را باندې پېژند اوډکل په مساي
پس خنې ورسره راشکوي، د اميکه
چې زه د ټول خلکو نه يم مخود
شخصي کور شخصي وله له دي.
ټول پېښو څخه په امن ده.
که زه درته د خپلو سترگوليدلي
حال کيسې وکړم، ټوله حيرانۍ
په راته گوته په غاښ پاتې شي.
زما د خا تگو تر سپړي لاندې -
چرسمانو ساتي خانه جوړ کړي
ده او د تفصيله پاره د تازه هوا
په اريان يم. وخت ناروخت مسي
شاوخوا د قار وهلو خاد هم اوا -
ريزي اوډ دي په خټکه کې کله
کله د ميني د خوږ وړکو شاد هم.
خود پخپلو د غولونو ((مجنونانو))
له لاسه په زړه سوري، سوري هم
لميکه چې کوم وخت دغه بېرسي
مجنونان زما تر خا تگو لاندې له
خپلو بېلاگانو سره لېدنه کتنوکړي.
نوبيا په جاکو پامښ باندې دغه
د ملاقات ورځ زما په تنه کې حله
کوي، او يادگارونه ليکي. پوښم
ظالم بېه اکثري چې د سپيلو له
پاره مي په تېرې پاره باندې -
پېښې اولادونه خوشوي او پام هم
په جاکو او لوړ باندې پوستکي
اروي. که کومه ميوه دانه مي په
خپلو خالکو کې راښکاره شوه، نو
پهامي په ټانگونو وهي او په تيکو
مي ولي، ته به وايي چې زه دوي
په وړاندې گناه کاره يم. زه نه
پوهېږم چې انسانان گناه څه ته
وايي. که د خدايي (ج) بله -
کا نوته خدمت کول گناه وي، نو زه
په رښتيا هم چې گناه کاره يم. کلونه
کلونه تېر شول چې په همدې خبره
باندې جرت وهم. خو تيره ورځ
دغه په راز راته څرگند شواو هغه
دا چې پوښم په تېرکې باندې
خا تگه غوږوله، خو کوم بانصافه
لاروي ورته وويل:
- انوسوس چې د اېچاره ونښه د
خلکو مال او شتمنۍ ده.

هرکش خاک جاده رابلند ميکنده و
شاید حالامهمانی زندانیان به
پایان رسیده، شاید بندي داران
دعا ميکنده که د پگروظيفه ياوازي
شان ختم شود وشايد...
بلند شدن خاک وگرد زمين با آمدن
موترو سوييد پگرافکام رازهم
مياشده...
داخل سروي جا ميگرم همه
مايرين مانند فرزندان زندانیان
شان خسته بودند از ز به اي -
ديوارها بدر آمده بودند، دستان
همه مانند من مهروامضا ونمسره
خورده بود. به دستم نگاه کردم
رنگ مهروامضا، پاک شده به چشم
ميخورد، به ياد دستي افتادم که
د ران همه بي باهمه تقد مي خالکوي
شده بود وديواره آن کله را -
همان دستها که نوشته بودند،
پاک کرده نتوانسته بودند. کله
خالکوب شده ((مادر)) به
دست مجرم پسر بود، پسرې که په
همر زندانی بود وآن نام اسار عرا
به او زنده می میگفت.
وشايد درتقد پوهمان دست،
جنايت کردن و جهاول نمود
نوشته شده بود و د زير نام ما در
تقد پري براي مادر ((سرور))
آنگده از هوس تشبیه شده بود
چي تقد پرها)

چي تقد پرها !
چي تقد پرها !
چي ادمها !
چي ادمها !

ميراث

د (۴۱) مخ پاتې
ا تېر خان پوره نوي نوي دي زلي
دي، عطاخان هم د پښتو د -
دود سره سم ټول دولتي خلک را
ټول کړل او د پوځي مجلس -
ترڅ کې يې د سالم پکړي د اکبر
خان په سرونه له اکبرخان و -
روزي زوي مور سره د سالم کور ته
ننوتل او د پورود مور ته دغه ترلي
د روزه د دوي پرمخ خلاصه شو
اوس د مور او زوي شپې ورځي به
دغه انځر يې يې سپړي د سالم
خالسي لځاي په اکبرخان د ک شو
خود صد واريان نرسره نشو.

ادش، پوليسی ميپود... اما
زود معتقد ميشم که در آن صورت
که ام سرور چوچه د پگرو بايسته
د سنگير ميکړد.
صدایي هم مانند زندانیان هم
د وېمانه متوجه آن ميسازد که بايد
آخرين حرفهارا تبادله کيم چيم
خدا حافظي شماره يې از يک
تلفون را بر ايم ميدهد و ميگويد
مي توانی نزد مادر مراجعه کسي
بقية هر بخش حيات مانرا از او -
برسي...
د رحالیک از او سپاسگزاري ميکيم
او به گونه شوخي ميگويم:
* اگر واقعا کيسه بر ما هراستي
بر ايم پگرو که به کدام چيم رسول
است...
ميگويد:
- چند دقيقه بيا بيايد، برسي...
پااويه راه ميافته ناگهان د...
بر ايم ميايستد و ميگويد:
- در حبيب پوهانتان کافند
هاست، در حبيب راست بپلوه تان
فلزات است و در حبيب چپ شما
بول به درد به خوراست.
از تعجب به سوي او خيره ميشوم
به خاطر تمدني اين شناختني
محتويات حبيب پوهان را که استاد
هوتم است، حبيب راستم را که
کلید هاست و حبيب چپم را که رسول
معا شم است، به اوشان ميدهم
با يې تفاوتی و سپار عادي ميگويد
اين که حرف همي نپست... با
خنده و تعارف خدا حافظي ميکيم.
آفتاب تموز، عودي شده، ترف
تا پستان جاده داخل زندان -
انسان را يي آزاد، زندانیان
کارگر، د پگرو زمين رانميرند، به
زير ساپه هاي عمارت پناه برده
دانه هاي عرق خود راميجنلند:
آمد آمد کراچی طعام جاشت -
است مثل هاي چرک زندانیان
داخل د پگهاي سپاه که بر استند
از ماش جوشي خورده، ميشوند و
همان طور آب چکان د پښم گروپ
هاي زندانیان نايدد ميشوند
شماري از سربازان، پهره هاي
شان را معاوضه ميکنند، شماري
پهلها و سايل کار را جمع ميکنند.
حين خارج شدن از د روزه هاي
زندان، نشانی هاي دستم و سزه
ميشوند، سروي انتقال باري و از
زندانیان به شهرآماده حرکت
است قبل از رسيدن به موترو، جاي
باقی نمانده، پسرک نگران اجازه
پالا شدن نميدهد، موترو -

دارد که بيا نشاد رتر سپه ايش -
جستجو ميتوان کرد، ميخواهم از
رسمش ديده بردارم و نگاهم را به
نگاهش بيد وزم و گفتار ش را بيشتر
تخريک کم که يك بار ميپنم در بند
دستش کلمه پاک شده، مادر خالکوي
شده و ديواره کوشش شده که پاک
شود، زبان نگاهم به نيسته خبره
ميايد، سرور که گوي تازه چيزي به
خاطرش آمده باشد، به پاسخ
نگاهم ميگويد:
- اين جازمانی از روي حماقت
واحساس احقانه، کلمه (مادر) را
خالکوي کرده بودم...
* چرا اين قدر خيره است، اصلا
با مشکل ميتوان آن را خواند.
- بلي چون چندين بار پسي
از ند امت از نوشتن اين کلمه گهري
همه مقد حياست و باري من منفور
اين ساحه دستم را اندر رسوزنه
کوبيدم که خون سرازير ميشد و
ادامه ميدادم که پاکش کمويد -
بختانه هنوز هم آثارش باقيست...
من نميتوانم زير تاثير اين حرفها يي
بروم اما نميتوانم ردش کنم، مادري
که سرنوشت فرزندش را چنان به
بازي گرفت، پدري که وقعي
نگذاشت که پسرش تياکي شود يا
نشود، خانواده يي که شايد
شپ زفاف والد پشان، آغاز مرد
شان پيش از زاده شدن شان بود،
خانواده، برهاد رفته خانواده يي
که هر کدام زندانی ديده و هر کدام
هنوز به همد پگرو نميتوانند برسند
مينا کوچي خواهر سرور، يکي از سابقه
دار ترين زندانیان محبين زنان
ولايت کابل اکنون عقب ميله هاي
زندان نفس ميکشد، سرور از مادرش
هيچ خبري ندارد، پدرش را دير
پستند يده، او تهاد و ستاد
زندانی و زندانیان را خوب
ميشناسد، او احالاد پگرو معن
(چوچه) نيست او کوهيست بر از
با روت عقده و پيخي... او د پگرو
در سيست از طلاق او مويد ليست از
گل يي آب بت سازان ميشو هوس،
او سرايا مخالفت است او نميتواند
به راه من و به رسم تو گام بردارد،
اورا هي را گر يده که برگشتن از آن
را ناممکن مينهدارد...
مادر انسان از دست جاده -
زنده می گي همچنان با بيانهاي
بيگانه به همد پگرو ميخواهم خود را
بها بيم وهي تمانرا به همد پگرو تحويل
بد هم.
با خودم ميگويم اگر ابا اين استعداد

حضرت محمد...

د (۹) مخ بانی

اوله همدې سببه علم او عمل کې د ويره توپیر نشته اوله همدې کبله ویل شوي دي چې الا عمل بالنیات هر عمل د جسماني فعل نه بخوایه د هغې عمل کې موجود وي نوله همدې کبله عمل تل د هن تر جمان بلل کېږي مونږ چې په ژبه هرڅه ووايولیکن پرکړم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی او جهل پدې ده د ابلکل صحیح ده - څوکه عمل د انسان د منافعت پرده له مینه وي، که وختې له علم څخه تیر شو نو اسلامي عقاید هیکله په خپله اصلی خبري او بڼې کې نشي پاتې کېدې اوسه ایمان د ایمان په شکل کې پاتې کېدې شي او د هغه نتیجه همیشه اخلاقي انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي.

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي او همدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار ګڼل کېږي - د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یادگار په موقع کې د بې عقدي کسانو لپاره یو پیغام دي او هغه د اچه که چیرې هغوي ژوند ون اوانسالي ژوند کول نواري نوهغوي یواځې د ژوندون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه او مذهب دې لځان ته غوره کړي او د فطرت پردي په پام تراوی ترڅو چې د هغوي په ژوندون کې مقصد - بیت پیدا شي او د مسلمانانو لپاره یو پیغام دادي چې هغوي دي د آخرت نجات په نامه له ژوندانه څخه تیر شته نکوي، بلکه د ژوندانه صابیل دي سره را تپل او د بې شړ وخته د مقابلو ورسره وکړي ځکه د اخروي نجات لپاره یواځې د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیرې دوي د خپل مذهب تبلیغ کوا، نواري نوهغوي دي پخپله د دنیا راگو مخې ته د عمل د نمونې په څیره کې راوړي.

جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

را نعیذ انستم، صرفاً تشو - مسلم رسم برلم مخ بود - کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت می بردم، و در واقع گهگاه که گذشته های خویش را در آن - می افتم، احساس عجیبی پیدا میکردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی عاشقانه کنار آن نشسته و خیره و خیره - سر را مجدوب خویش میکرد، بدینگونه کم کم با تاثیرپذیری از دیگران به رسمی برداختم و در کنار آن به خطاطی نیز -

از کدام سبک و کتب در نقاشی استفاده می کرد؟ - والله، به هیچ سبک و کتبی آگاهی کامل ندارم، نامهای این و آن را می شناسم، اما نمی دانم که در این خانه کورسست و نه هم کتابخانه مجهزی، و نه کتاب از موزه گانی اند اندر به زمینه (فیروز پند گرد کوهی سنگانسی که حالا حومه اش را ندارد) و اگر رسیده اند هم حالا پیدا نکند اراند و پابه کارهای پرور آمد دیگر بود اخته اند، گویسی دیگر آنان را با آن یارو پیوسته سر آشنایی نیست به بین ملحوظ با تاثیرپذیری از رسم و آن رسم نگاره گری می کنم، و گاه دل خوش را عرضه میدارم، این که به کدام مکتب مربوط میشود، خودم هم نمیدانم.

بازی یکچنین وضعیتی گهگاه خود، موجبات پیدایی بدعت های تازه می را، فراهم می آورد، زیرا حالا در مسواری گوناگون آن قدر راه و روش و کتب زیاد است که اگر قرار باشد، همه آن را فرا بگیریم، باید صبر و بر سران بگذاریم، مثالی می آورم از اوسن و نرسنهاگر بر جسته هالوود، او برامون طریقه وچی گونه کن آفرینشها - در دنیای سنما، میگوید (پاسن مدیون چهل خود هستم) یعنی مدیون عدم آگاهی از راه و روش دیگران، امید دارم شما هم در راه چنین وضعیتی قرار نگیرید.

آقای کارهای روی دست دارید؟ - والله رسمی را که برای خودم برای دلم، برای آرزوهای هوای القند از خاطر، انجام میدهم. زیاده این شهر خریداری ندارد، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظ: ((که بزم گوهر خود را به خردار دگر، اما بکار هم نیست)) خدا خیر دهد، مناسبت های مختلف را به هر مناسبتی شعاری فرمایش داده میشود، ومن مصرف خطاطو شعرا همیشم، بیشتر هیچ حق الزحمه می و گاه با اندک سی بسته می کنم، همچنان گاهگاهی لوحه مینویسم، پوسترو و سکارها نیز تهیه می کنم.

به امید آن که سنگان بسیار دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان همانند چند سال پیش، اگر نه در کیفیت، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید.

عطریات

بقیه از صفحه (۲۰)

بوده است، اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می ساختند معلوم نیست، اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسریکی از قسرون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند.

در آن هنگام برای ساختن روغنیات و عطرها گل های رنگ رنگ از جمله گلایب، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را تر کرده استفاده بعمل می آوردند تحول و انقلاب در دست آوردن دن برهنه یا (عطریات) بسرای نخستین بار توسط فیلسوف، بزرگ و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه شخصیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گلایب را به دست آورد، بدین ترتیب آغاز و انکشاف علمی برهنه (عطریات) سبز شد و جان گرفت.

قانون جدید ترانسپورتی

درفلند درون تازه می باشد قانون جدید ترانسپورت توری وضع گردید که براساس آن افراد بلا ناچاره رانندگان مکلف اند تا در تمام شاهراه ها و سڑک ها بدون روستاها با چراغ های روشن در حرکت باشند و تمام پیاده رویها در هنگام شب چراغ های دستی روشن کنند و آویزند.

دوسیه های جنایی

بقیه از صفحه (۷۲)

از هر دو رجال خدا حافظی میسر میسر :
 - چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟
 روزی در یک کلام حاصلش جوابانه میگوید : ((از تن فروشی کرده خوب است))
 و این را به مثابه یک دفعه کیه بران میزدیم .
 وقتی از محبس راه برون را - پیش میگیریم نگاه به گرداب کسار جوی کیف می افتد و به ناگه بر سر به فکر گرداب زنده می آید می بینم از صف دوم مکتب بد پنجم نوسهائی بوده از کیه بری . مگر چه سنگدل و بی احساس والدینی که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آلاه باشند با خود میگویم که در آنوقت - طفلک شاید برای یک دانه ساجق و یا خرید یک گدی برای بازی درز کوچک شد ! اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار زد - یدن را در رشماه زندانی شدن برای میمید هند و در هر بار بندی شدن نه گانه و نه معلی برای منع پرورش او در عرصه کیه بری وقف خدمت میشوند . د یگر چه نیازی است که از مسلک رویگرداند در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

را بدست آورده ، اگر این مسلک را ترک نماید چه کاری برای ادامه زنده می میتواند بکند ؟ چه کسی زن بدنامی چون او را به کارش - یغانه می خواهد گذاشت ؟ پاس می تواند از این مسلک کنار رود - و قتی که راه مسلک بد ترا پیش گیرد و در رخ که آنوقت او یک روسپی و لگرد شود .

نتیجه اخلاقی این خواهد بود که از مادران و پدران و همه افراد جامعه خواهان توجه و مسؤولیت به کودکان و نوجوانان شویم ، در روی و در ناد و زخم های التیام نیافته یک نسل است . به آئینیک کیه بری و حوری سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نموده از سر و سها به جاده میاندازند باید بفهمانیم که بعد از سوس حاملشان سروس های دیگری برای ادامه برنامه جنایتکاران کوچک خواهند آمد . پس بیایید نه لت و کوب و توهین کنیم بل این اطفال را به این آینده سازان وطن رابه دست خازند وی د هم و یا بکش در تفاهم ادارات خازند وی کانونهای پرورش این اطفال گسترده تر گردند تا نسل بعدی ما روگر و ناد و راد و میانشان نداشته باشند .

کوجنایان له کوجنیوالی ما د
 اخلی چی لاس و نیی ووهی . او سه موسی توگه تول وگري نیی لاس .
 آرا چوی . او غینی وخت به موسی : یونی کی لیدی وی چی غینی :
 اگر د ان کیپ لاس د نیی لاس بر
 بحای کاروی . ولی د وی کیپ دی
 به خود لایلو : لومری امکان لری
 صادف وی . د مثال به دول کیدی
 سی یو ماشم د نیی لاس بر بحای

کین لاسی خلو

در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

- بلی نعت خوانی ، طوریکه گفتم ، مقام های خود را دارد . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما د وسیک وجود دارد نعت با موسیقی و نعت بد و ن - سیقی . د نعت بد و ن موسیقی مقام ها در اد اد در نظر گرفته میشود ، من و برادر من ، به و ن موسیقی میخوانیم ، البته که این سبک مشکل تراست .

* ببخشید آیا نسبت به موسیقی متعصب هستید ؟

- نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشیه بد و ن موسیقی را انتخاب کرده ام .
 * سروده های نعتیه که ام

شاعران را میخوانید ؟
 - از بدیل ، حافظ ، شبیه سعد الدین انصاری ، مشقری میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو عطار را .

* از کدام شاعران بیشتر میخوانید ؟
 - از سنایی را .
 * برای خواننده گان - د لیجسپ خواهد بود که در باره خانقاه های شهر آگاه می

بد هیند .
 - خانقاه در شهر قند میس کابل در عاشقان و هارغان موقعت د ارد و به نام (خانقاه) بهلوان صاحب معروف است . سابق از طرف شب د این خانقاه اهل تصرف و هرفان گرد هم می آمدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناگزرها د نعت خوان ها گرد می آیند و تر نماز جمعه به نعت خوانی ادامه میدهند .

د نعت خوانی های خانقاه ها چهار طریق وجود دارند :
 - قادیه ، نقشبندیه ، سهروریه و جشیه ، که هر یک رهنا های حد آگاهانه دارد ، د رخا قاه های اکنون بهلوان صاحب دارد ، س طریق قادیه روح است ، خانقا جشیه با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله د راصل هنری میباشند که شب های جمعه برگزار میشد و میشود و روانه استاد سر آهنگ ، د این طریق زیاده خدمت نموده است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادامه میدهند .

* تاکنون چن تعداد نعت

نقش شده دارید ؟
 - حدود ده کست .
 * آیا صدای خوب شما و آقا صاحب میر فرخالدین را که

نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟
 - البته آواز خوب نقش زیاد دارد و نعت بالحد و وادی - خوب و برجده و پر سوز خواننده میشود ، اما مراتب سر شوط اصلی موفقیت است .

* آیا درین بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟
 - تاکنون نی .

* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان را در آن بخش ادامه میدهند ؟
 - بلی ، همینطور است .

* در تلویزیون و راد یو جای نعت خوانی چی گونه است ؟
 - طوری که بهنند گان و شنونده گان در جریانند ، چنین برنامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و یقینا که وجود خواهد داشت .

به کیپ باندی حره ت پیل تری او
 به کرار کرار به عادت کری وی .
 دوهم کیدای شی چی یلار او مور
 بی کیپ لاسی وی . اوله هفویسی
 اندازه کار واخلی .

102

بایسکل و سبک

در سبک سبک

بقیه از صفحه (۷۸۰)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکلرانی به بعضی مورد ولی در خورد یاد آوریم که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره می باید همواره بادام و هسته صرف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتس و رابا بایسکل های عادی چه گونه و انمود میسازد ؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن - ثقل در حدود بیست کیلوگرام فربول می باشد، اما بایسکل سپورتی سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است که ورزشکار می تواند موازنه در مسابقات و مسابقات را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر بر ساعت بسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این رشته ابراز داشته گفت :

ورزشکاران باید در کلیه ویا گروسی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلیه شان باشد، و طوریکه دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسابقات کلیه تنظیم هستند اما کلیه های دیگر آنان را در بدلی می بیند.

وی در پایان از ریاست هیئت تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتی وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزش بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاست را در ۸۲ ساله می نوشت: «تنبیل ن، برنارد شاو، لیونل استوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند».

قانون بیولوژی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند و زیاد کار میکنند کمتر تاخیر داشته و هم چنان در پیر به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصاً با حفظ بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کبر سن و هرگاه دماغ بر ضد پروسه -

الکسندرو، عمل شد، باید کارشده و زیاد انجام دهد، این موضوع را طبیب جاپانی یاکوشیو میسوجاواکه مطالعه و بررسی ماورای صوتی دماغ افرادی را با عمر های متفاوت انجام داد،

مطالب فوق را با توصیه های زیر میتوان غنی ساخت :

۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاده و دراز کشیده به حافظه زیان می رساند و آنرا کند تر میسازد. ۲- خوردن غذاهای سنگین و سفت شدن بافت ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی، مرغ، شام های باغلی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.

۳- گرفتن روزه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در روز کیلو وزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.

۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بپذیرید، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز مصرف ویتامین ها احساس نیرومندی خواهید کرد و مزاج خوب و دماغ فعال خواهید داشت.

انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصاً برای اشخاص پیر آفریده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و مجاری دماغی را از سفت شدن می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم نزن، وزن زیاد بسر ندار (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سالخوردگی آنرا نزد یکتر میسازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرتوت میشود، هیچ استخوان تبلیس هم آنقدر زنده نماند تا سالخوردگی واقعی را ببینند. نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی پروسه مغلق و پیچیده است، بدن انسان به ساده می (تزلزل) نمیکند بل که متداوماً تطابق پیدا میکند و احیا میشود. از همینجاست که کار نکردن به تنزل و مرگ می انجامد، نقصان قوه نمونشیجیه بیگانه می و تبلی است.

دانشمند روسی، مارنیلیوس، سیلوسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها ت در سینه طبیعت باشد، ولسی سیلوسوس علاوه کرده که انسان تا آنجاییکه میتواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف مینماید، پژوهشگران طبی امریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را

در چند جوانتر احساس می کنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی

برای سالهای متدای نه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و اشتعای خود را در طول زنده می حفظ کند بل که همچنان دماغ سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاو، به مشاهده رسیده است که کار دماغی به نوع خود زنده می را طولانی تر میسازد، تاریخ شاهد ظهور نوایخ خلاق در سالخوردگی است، طور مثال: سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد جالبترین تراژدی اثر را در ۷۰ ساله می نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، در صورت ممکن بهرامون مشکلات مختلف زنده می برخورد طنزگونه می اختیار کنند پایه عیاره دیگر بروی مشکلات زنده می بخشد.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند :

((اگر می خواهید صحتمند باشید تمام تشویشات را از زنده خود بیرون کنید)) طبق نظر روانشناسان

برای بیرون کشیدن خود از کوکثر ناخوشی ایند حتی دروایسمین ایام عمر، هیچگاه در پرنشده است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسوزی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و بر آن چسبید، بهترین چاره افکار نا سالم و ناخوش ایند عیار-

تست از مصروفیت سالم و خوش آیند، علاقمندی، دلچسپی و همدردی در مورد دیگران بخصوص آنانی که نیازمند کمک و ترحم اند، ولی آگاهمین سالخوردگان نیستند که مشتاقانه از تأیلاتی به جهت واضطرابات بر ا بلم ها و تنگان های احساساتی ((زاید)) جلوگیری می نمایند بخاطریک معتقد اند برای سلا مت شان مضرب غیر مفید است، آنان بیش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوا ((مغرورانه)) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی اد رتالین توأم است، حتی اصطلاح ((گزانی اد رتالین)) را نیز میتوان به کاربرد، بالاین هورمون ((فشار واد)) از میان خیرود و یا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فزونی انجام دهد، خنثی میگردد. هر چند، انسان با گذشت از یک که گوری به که گوری دیگر غمر به طور فزاینده به آغاز کند، سن کدی مبدل میشود، جسم انسان در جستجوی ((استراحت)) است، همینکه روزگاری رابشت سرمیگردد ارد، محدودیت زیادی بالایی



از نزدیک و از دور



به اجازه (نزدیک بین) نشر میکنم:

(گرچه صفت میدهد در امتحان دوستی - نمره جوهر و جفا را حد برسد میدهم) ولی در آینده مطالب جالبتر بفرستید. تازیان (وازد اریاشی) کوتاه شود.

احمد نوید وردك ازصف دوازدهم شرفاء سوزی: جدول ارسالی تان به ذوق مسوول صفحه خوش نخورد، چون موضوعات آن تکراری انتخاب گردیده است. زنده باشید.

گیروین (تیوی) ماسور ریاست انستیتوت وزارت آب و برق: به نظر (نزدیک بین) طنز نوشتن بهتر از شعر گفتن تان است، کوشش کنید از این به بعد طنز باشید.

طنز ارسالی تان انشاء الله نشر میشود. سلامت باشید. X نادره ایوبی محصل سال سوم پوهنهی فارسی پوهنتون کابل:

بهنی اکثر خواننده گان مجله بریده (به طرف بعضی شان کلوق دیوال) که نمیتوانند مثل شما مطلب جالب و خواندنی بفرستند به هر حال شعر ارسالی و انتخابی تان به نیل (خواهش خانم) بزودی انشاء الله نشر میشود. ایوب باشید.

X لید انارم، فارغ التحصیل صف دوازدهم لیسه: یک از مطالب ارسالی تانرا

مولانای بزرگ بلخ جلال الدین یلخی سم بکیرید، به ذوق شما آفرین میکنم موفق باشید در صورت امکان چاپ میشود. X محمد عثمان (اسین زاده) از جهلستون:

از نگاهی انتباهیت تفکیر، موفق باشید. X عابد رابع بکتاش فارغ التحصیل لیسه مریم:

عابد جان از شنیدن نام هیتلر ترسید بود ضعف کنم، ولی با خواندن نگاهی کبیدی، کسی به حال آدم - نگاهیات را در گوش مسوول صفحه (بوجی خنده) گفتم و او قول داد که میباید. X عابد باشید.

X نروزان، شاگرد صف پنجم (پ) نسوان گذر گاه: جان کاکا! نقطه مارا درست وصل کرده بودی، تشکر، موفق باشی.

X عطامحمد نهی لسانسه پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل: از نگاهی بسیار تکراری تان بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد تان جالب است - در آینده در نظر گرفته خواهد شد. نیا فر باشید.

X لید انارم، فارغ التحصیل صف دوازدهم لیسه: یک از مطالب ارسالی تانرا

دیدن شعر تکراری، محشری به باگرد و تصمیم گرفت در همین خصوص با محترم (محشر) سه تار نواز روزی و محبوب صاحب پی ترتیب دهد. تروتازه باشید.

X نفیسه (هیلر) حیدری از صف ۱۲ لیسه آمنه ندوی: جان (نزدیک بین) باز شعر چند صد سال پیش رابه جان ما زدید، خیر است که (نزدیک بین) چشم ضعیف است. حافظه اش قوی است و هنوز شعرهای دوره مکتب یادش است. موفق باشید.

X محمد وزیر (محبوب) محصل سال دوم موسسه عالی تربیه معلم ولایت جوزجان: نامه تان رسید به پرسشهای تان پاسخ داده میشود. به مسوول صفحه افسوسیدم تا بجوابد. محبوب باغی: X عبدالرزاق حسین یار از تخنیک ساختمانی:

(نزدیک بین) با (ترحم و اظهار و پنجه ملهون سال است - مساحت زمین پنجه و ده و جلوگیری از (حد و خل) هر سه ملهون کیلو متر مساحت خشکسای زمین ۱۴۰ و مساحت آبشار (قابل چاپ) در جدول درج آن (۲۶۵) ملهون کیلو متر مربع کرد. این که چن وقت چاپ میشود (نزدیک بین) میداند به مسوول مجله و نه مسوول چاپ. صبور باشید.

X زینب احدی و دوستان: X شفیه (موجو) فارغ التحصیل لیسه عالی نسوان افشار: از این که علاقه گرفتید در معرفی

راضی شوید وهم (نزدیک بین) موفق باشید. X محمد حنیف (آرزو) از لیسه دشت برچی:

طرح ادبی تان نلم خد ا (مثنوی هفت من کاغذ) بود که انشاء الله ازین به بعد طرح های ادبی کوتاه می فرستید تا هم کاغذ کم مصرف شود و هم رنگ قلم با آن هم سلیقه تان قابل قدر دانست و (نزدیک بین) هم آرزو مند است که

واحدیک های گرم کن مارا بید ببرد تا احتیاجی به خرید تیل و چوب و ذغال نداشته باشید، جوهر باشد. X سمیرا آرزو بفتلی از صف دهم لیسه مریم: سروده های تان به دفتر رسید (وازد اریاشی) توصیه میکنم که هنوز وقت کافی برای سرودن شعر کامل بختدارید، فعلاً تا میتوانید کتاب شعر بخوانید تا بداند تشکر. X سایره شکب از ولایت جوزجان:

دوست مهربان مجله! انتقاد شما بالای هر دو پیده (نزدیک بین) لسانی خواستم روی همین فقلت (نزدیک بین) وی را از بحث متفک کنم، ولی او قول داد که از این به بعد (دور بین) هم میباید تا نامه های ولایات را حق اولیست بدهد. سرانجام باید بگویم

اول پوهنهی تاریخ و ادبیات پوهنتون بلخ: (نزدیک بین) زیاد تلاش کرد که مفهم برای دو مصرع نتوانست که نتوانست صدقه سرتان (پارزنده صحبت باقی) چشم به راه مطالب جالب از شما هستم. موفق باشید و صبر کنید. نامه دیگر تان هم رسید شعر (اشک روان من) چاپ می شود. X آرزو از صف هشتم مکتب پروژه تاپنی وات:

(وازد اریاشی) باترس و لورز و با وجود آن که از زش فوق العاده هراس دارم باز هم مطلب ارسالی تانرا در باره زنان نشوینکتم (یک زن سه برابر ادما پیش اشک میسوزد، چهار برابر قاشق بوت کوری بلند می خواهد سه برابر زیاده پیش ناز می فروشد چهار برابر از آنچه که هست، سنش را کوچکتر میگوید، سه برابر قدش حرف میزند، و سرانجام سه برابر احتیاجش پول میگرد...

جور باشید. بهترین همکار ما هستید. موفق باشید! X سید نصیر احمد (رضوی) معاون داکتر صحت عامه: شعر ارسالی تان به مسوول صفحه شعر داده شد تا چک کند و نشر نماید. تا هم شما

شما بفرستید ما چاپ میکنم. شکبا باشید. X فریاد هروی از صف دهم لیسه فردوس کود برق مزارشرف فکر میکنم دیگر کافی باشد با هنرمند مورد نظر تان صاحب کردن، اگر آسپاهم است به نیت است به یکی از پرسشهای تان پاسخ میدهم که بیستم ششانی از صف هشتم پروژه تاپنی: از گزارش شما قریب بود سر (وازد اریاشی) شاخ بکشد خوب برای این که سر خواننده گان هم شاخ بکشد، قسمتی از گزارش شما را چاپ می کنم: بلی او مدت ۱۴ سال پیچیده بوده، ولی یک ساعت بعد د خضر شد. اولیاس پیچیده گانه میوشید و نگاه های معصم و آرم داشت از او میسر که چرا ۱۴ سال رول پیچ را بازی کردی. جواب میدهم: مجبور بودم - میسر چرا مجبور، اوقه اش را این طور شروع میکند. مادم هفت دختر داشت و پدر در زمان حمل مادم برایش گفته بود که اگر نرزد هشتت میسر نیابند، آن وقت جای تو و دخترت در کور

شما بفرستید ما چاپ میکنم. شکبا باشید. X فریاد هروی از صف دهم لیسه فردوس کود برق مزارشرف فکر میکنم دیگر کافی باشد با هنرمند مورد نظر تان صاحب کردن، اگر آسپاهم است به نیت است به یکی از پرسشهای تان پاسخ میدهم که بیستم ششانی از صف هشتم پروژه تاپنی: از گزارش شما قریب بود سر (وازد اریاشی) شاخ بکشد خوب برای این که سر خواننده گان هم شاخ بکشد، قسمتی از گزارش شما را چاپ می کنم: بلی او مدت ۱۴ سال پیچیده بوده، ولی یک ساعت بعد د خضر شد. اولیاس پیچیده گانه میوشید و نگاه های معصم و آرم داشت از او میسر که چرا ۱۴ سال رول پیچ را بازی کردی. جواب میدهم: مجبور بودم - میسر چرا مجبور، اوقه اش را این طور شروع میکند. مادم هفت دختر داشت و پدر در زمان حمل مادم برایش گفته بود که اگر نرزد هشتت میسر نیابند، آن وقت جای تو و دخترت در کور لطفاً صفحه برگردانید

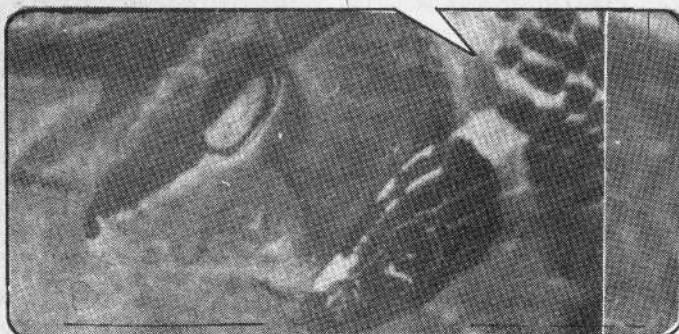
د مارانو ژوند او خوراک

د شیر شاه رشاد زیار

ماران یوازې خاړوي دي، چې خوراکه غذا یې رژیم لري. د امریکا علمي مجله ((سمپ لوینا)) لیکي، چې ماران د پیرچس دي، یعنې د خوراکي خورې. د خاص خوراکو په لحاظ خورنګه ماران شته. لومړي هغه ماران، چې یوازې ګوک خوري. د معنی مارانو د باره ښه خوراک لري، د دې او داسې ماران هم شته، چې تیر چوڼیونه خورې. نه شې پیسېدا کولای. سربېره پردې الوتونکي خورونکي او ګوک خورونکي ماران هم شته دي. د مارخولمتر ۱۵۰ د رجو پوري خلاصيزي او د امکان وړکوي چې خوراک به خوله کسې ولغړوي او ګاهې وخت د وحشی خاړو په اندازه خوله خلاصو. لای شې. که د مارانو په خوله کې یوازې یې عضلي نه وي، چې د تنفس امکان یې ساده کړي، نو د ماران به هر مړود خوراک په وخت کې په قطعي ډول مړه کیدای. د عضلي امکان وړکوي خو ښکاره شوې خاړوي، هرڅومر چې غټ وي به خوله کړي. بواوا ناګوندا (دوه رقمه ماران کولای شي، داسې غټ خاړوي. لکه: وحشی خوکان به خوند سره خوري. داسې پیسې هم لیدل شوي دي، چې د جنوبي امریکا پر انګه د دې مارانو ښکاره شوي دي. طبیعت دې مارانو ته د ښکار په لاس ته راوړلو کې ځانګړي. استعداد هم وړکړي دي. یو عجیبو مارانو څخه هغه ماردې، چې یوازې اوز د زړې سوسماري خوري. سوسماري هم د مارانو په نیرګ ښه پوهیدل دي، بعدې خاطر د شپې له خوا د ښاخ په سر کې اویا حتی پریښایندې ویدې او د پیرچسې اهتزاز په احساس کولو سره فورې غوږي بیا هم ماران تړوي چالاک. ښکاري. د سوسمارو په لیدلو سره ماران قلی په موازي یا علیحد ه

منعه وړي. داسې زهره پوچه کس به افغی مارانوکي هم لیدل شوي دي. خود مارانو زهر پرتولونکي دي موجوداتو باندې اغیزه نه کوي. ایسوی، یو ډول موجود دی، چې د معنی مارانو سره یوځای اوسې او د مارانو د چپچلو سره د پیر مقام دی. تجربی ښولی، چې د انسان د باره د زهر و ټاکل سوي د وړد شپیتو وارو په زیا توپ پسر د وي اغیزه نه ده کړي. خود موجودات د کیرا مارانو په زهر مړي زیاتره خلک د پیري په خاطر ماران نه خوښوي. خوموز تلل د وي ښکارګیدای نشو.

ښاخ کې ورهې کني او د وسمر، دقیق وي، چې ښکارګیدونکي خاړوي هېڅ کوم شک او بدګمانی نه احساسوي. د ماریوله برخه زهرې اسرار دي. زهر تیرلري. پوهغه، چې عصبي سیستم فلج کوي، پل ډول زهر وینه څخه کوي، سره یاسپین کرویات د منعه وړي او د ریم ډول هغه زهر دي، چې ښکاره شوي څاروي په هغه باندې تجزیه کېږي. د اوبو مارانوکي یو ډول مار خورا تیز زهرلري چې یو ګرام یې کولای شي د پخله سوټونکي بای ته ورسوي او ګیان په خوتانیوکي لږه



د هامبورګ د سیما نوډ کلوپ. څخه رود زنبورګ، چې اصلا د وږي پخوانکي دي، د دې د نږدې ترڅنګه د اتلس کلنې راهیسې په سیاحت هم بوخت دي. په خپل د پوښ کتنه سفر کې نژدې ملیون کیلومتره واټن پوچه او اوبو کسې ګرځیدلې دي. هرکال ښیرګه پوچمره دي او خطرناک ځای ته سفر کوي د اسفرکله پراوس باندې په وچه کې اوکله هم په جالسه کې د اوبو کې وي د ښیرګه پوچه غږ مادي کتنه یو ورځ د نېمل په ساحل کې پیښه شوه. کله چې د نېل نامتو څارماهی یې لاس ته ورغلی وولود هستوګنګی ځوانان روان وو، چې د وحشی خوک سره مخامخ شو. ښیرګه پوچه پلعه د لمان سره نږدې کړې، چې په کپ نیونکي چټک ځوانان نه شمس. تلې او د سپساري د پیري څخه هم نشم کولای لمبو ګرم. نسو سلاسي په لوشوکې پروت، په لیدو مې پرمختل لوشی ویاښلی. خوک چې راژنډي شو، پسله د پیرچس مونږلو څخه رانه لیرې شو. ښیرګه وایی: مادامزون به ځانګړي د اناګوندا مارولیدي، د دوي په باب به قصاوونکلوکس په دېکې رحی یادونه کوي. یو وار په وچه پسې ګرځیدم خو پدې اسی نکره. تصمیم مې ونیود یو لوی ښاخ په سر کې وید. شم. په کڅوړه کې ولویدم. او د دې ګرځی د پسره مې کڅوړه له دوو خواوو به پستر پوري وتړله او پېر مخې پریوتم. کله چې وپېښ شوم، لاندې برخه مې یې حسه غوندې وه. فکر مې وکړ، چې ښایي د تر ولوبه سبب دي، هڅه مې وکړه، رس خه اندازه ازاده کړم. چې لاس او ګوتې مې د پسر خپشت اوسېر شې. وموښتې پر مایاندې اناګوندا اړیچل شوې وو. طبیعتی مارنشوي کولای، چې د ښاخ سره مې یوځای پخوله کړي. په دې د لیلې لپاره انتظار یو ست، چې ښکار ولار شې او دې برید پکړي. خود نیکمرغه لمر وړانګې ښکاره شوې او دې ښایي په کوم بل خوند وړنګار سې ره شو. ښیرګه وایی: داسپاڅونونه او سفرونه فیزیکی چمتووالی، حوصله او آرام فکر واري.

اولین‌ها



– تریکولی، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول مهر-وری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید.

– یوری گagarin نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود. گagarin به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد.

– جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحدہ آمریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا-تست دست انگلیسها را از سرز-مین آمریکا کوتاه سازد.

– جوزف پرورتیتو: اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید.

– انقلاب اکتوبر: اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزمند سوسیالیستی را در روسیه شوروی بنیان گذاشت.

– جنگ جهانی اول: اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ مشتمل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت. این جنگ میان کشورهای متحد: آلمان، اطریش، هنگری، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق: روسیه، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آمریکا، جاپان، رومانی، سر-بستان، بلژیک، یونان و بریتانیا از سوی دیگر وقوع پیوست و مدت چهار سال ادامه یافت. در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول، مجروح و معیوب گردید.

– اولین بم اتمی: اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی آمریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید.

خواجہ توفیق الحکیم برند از حلقہ شاعران جوان است کہ تازہ پایہ این عرصہ گذاشتہ است و اشعار زیبای در قالب ہای عروضی دارد. برای برند آیندہ ہای درخشانتر ازین در عرصہ شعرو زندہ گییشان نیاز میبرم.

نثر

نثر ہا از نگاہ نا مری در دست
نثر ہا از نگاہ یوسف در دست
نثر ہا از نگاہ سار حریف در دست
نثر ہا از نگاہ خالو در دست
نثر ہا از نگاہ ستر انیس در دست
نثر ہا از نگاہ رزمی زود در دست
نثر ہا از نگاہ دوست گرد در دست

شعر

رنگ زرد از گل انتظار میداد
باغ سپیدہ دشت خار میداد
ہیچ زخمی ز تیر چشم میداد
ہیچ شامی ز موی تار میداد
نہر عشاق سیر نالہ میداد
بای تو تودرین دیار میداد
تو ترم آتشی را تو داغ میداد
گذشت حرف این تار میداد
بیخودم در خیال روی کسی
خو تر خیالیمت اختیار میداد
نہ ہم از نہر شعر درو میداد
شعر زیبا از ان تار میداد

داوود نیک

یاد می مرادہ تلخی مرگ از تو در سراسر است
رضی مرادہ سحره گل از تو در بر است
از ما به یاد عمارت تو در آسوس من و تو
بندیدہ ہم بچین دل و دامن شکر است
(توفیق) زین ملک به نام تو ازین است
زبان شکر تو اندر است

خواجہ توفیق الحکیم برند
تہیل ۱۱-۱۲۶۷

قصر سفید

مصدق تاریخی از بنیاد بنا شد
 آثار و کتیبه های زیادی در
 دغه هیواد به بیلا بیلوسوکی
 داسی ستراوهند ازنگه د حیرانیا
 در آثار شته چی انسان ورته
 د حیرت گوته به غایت نیس
 د مصر د ری اهرامه له دغسو
 آثار و خنده دی چی د رم مثال بی
 به توله نری کی نه لیدل کی ی
 وایی چی د مصر توخون له میلا د
 خنده د یوشمیری د مخه د خیل
 قبر لپاره یوهن جوړ کړ مصریانو
 دغه ډول قبرونه د ((پیروسوس))
 یعنی جگه اولو نوری وړکړ یو
 لومړی هرن ((کویس)) دوم
 ((کرون)) اولو رم بی د ((میکرت
 نیوس)) به نامه یاد کړی دغه
 هرگونه د مصری شاهانو به نسیم
 جوړ شوی دی
 د دغو دری گونو هر نوموړی مصر د
 پخوانی امپراتوری د پایتخت
 مفسین د تاریخی بنار لویید ییخ
 خوانه د الترمیریدان دی
 دغه تاریخی عجایب ۳۰۰۰
 کاله له بیلا د خنده د مخه منځ ته
 راغلی دی دغه هرگونه له خلور
 سوه زره توو شپږ وخته چی د هس
 یوی ورن پنځه ټپه د سناحت یس
 پنځه زره او دري سوه مربع متره
 اوچکوالی بی (۴۸) ټپه دی جوړ
 شوی دی د هر شوک ۴۸ متره
 او یوی قاعدی او د والی بی ۳۳۰
 متره او د قاعدی هر زاویه بی ۱۵۰
 درجونه رسیږي دوه د یواله
 لری یوی لیر او بل بی بنکسه
 د هلیزونه او کوئی او بیلابیل سالتو
 لونه هم دغه یکی شته دی چی
 د حجاری له شاهکارونو څخه شمیرل
 کی دغه هر په یوه سالتون
 کی د مصر د یو توخون ((کویس))
 موبایی شوی جسد ایشودل شوی
 دی

وایادي ان وقت کافی نداشت
 و رئیس جمهور (کولیدج)
 Calvin Coolidge
 خواست آن را تصواتنامه بی
 بسازد اثر نقاشی شده خانم
 کولیدج در قصر سفید از ظرف
 ترین و مقبول ترین آثار قصر
 به شمار می رود د زمان او کنگرس
 امریکا بود چه سالانه به خاطر
 خریداری آثار حقیقه به قصر
 اختصاص داد د ریک دهه
 بعدی، منزل سم به قصر افزوده
 شد و مال سمیت فری امتداد
 یافت و در آن دفاتر جابه جا
 شدند، تا آن که بعد از دگرگونی
 آتش جنگ دوم جهانی بال شرق
 آن نیز اعمار شد د زمان حکومت
 رئیس جمهور فرانکلین دیلانو
 روزولت (۱۹۴۵-۱۹۲۳) -
 تجهیزات و دیزاین قصر سفید
 فنی تر ساخته شد

د رسال ۱۹۴۸ رئیس جمهور
 هاری ترومن (Harry Truman)
 ترمیمات عمومی قصر سفید را روی
 دست گرفت ترومن تصمیم
 گرفت که به قصر سفید، فقط
 تجهیزات تاریخی و انتیک
 خریداری شود د اوایل سال
 ۱۹۶۱ را کلین کنیدی به برنامه
 گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد
 تصمیم گرفته شد تا داخل قصر
 سفید بیاگر بازتاب دهند
 نظم تغییرات بزرگ که در قصر
 از ابتدا صورت گرفته بود باشد
 تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های
 تصاویر نقاشی ها، رسامی ها
 به قصر خریداری شد

در ماه مارچ ۱۹۶۴ به خاطر
 ابراز تشکر از خدمات و کوشش
 های خانم کنیدی، رئیس
 جمهور لیندن جانسون کمیسیون
 د ایمنی و به خاطر حفظ و نگهداری
 ری قصر آن طوریکه خانم کنیدی
 تصادد اشته تشکیل داد که تا امروز
 فعال است

تصاویر
 شکل نخستین (قصر سفید)
 د راولین روزهای زنده گمش

قصر سفید

بقیه از صفحه (۳۵)

به دست می آوردند
 مثلاً د رسال ۱۸۸۰ ملکه
 ویکتوریا به رئیس جمهور وقت
 امریکا هائیس (Hayes)
 میزکار قیمتی بی راتخه داد
 پس از آن رئیس جمهور چستر ا
 ارتور (Chester Arthur)
 در قصر سفید تخییرات د بگری
 آمد د همین زمان آثار هنری
 نقاشی به قصر سفید، رباب کرد
 اوبه نقاش بزرگ از هنرمند
 وظیفه داد تا در ترین دیوارهای
 قصر سم بگردد

آثار او د رسالون مرکزی کمروی
 دیوار بزرگ از مواد شیشه بی بقرق
 و سمبول دولتی امریکا ست مزین
 است و در اطراف قصر شیشه خانه
 های بزرگی پراز جاهای د پد نیس
 قصر است آباد شد

د رسال ۱۶۰۱ شون و روزولت
 باخانواده اش به قصر سفید
 می آمد باز هم زمان تخییرات
 مر رسد تخییرات فقط متوجه
 تکمیل تجهیزات قصر بود به
 اساس مطالبی کلاسیک فرانسه
 اتاق آبی به وجود آمد رئیس
 جمهور (ویلیام تافت)

William Taft
 کاملاً به یک قصر جدید آمد
 او که از علاقمندان طبیعت بود
 در اطراف قصر، باغ بزرگ
 آلبالو را ایجاد کرد نهال
 های آلبالو را خانم تافت همین
 ملاقاتش در جاپان پسند کرده
 و حکومت جاپان به مثابه تحفه
 چندین هزار نهال آلبالو
 جاپان را به واشنگتن به اسرع
 وقت فرستاد

Wilson
 (ودرویلسون)
 که د زمان جنگ اول جهانی
 رئیس جمهور امریکا بود، به قصر

مول و فرنیچر زیادی برای قصر
 خریداری شد ولی این وسایل
 و تجهیزات مدت زیادی در قصر
 باقی نمانده، زیرا د رسال
 ۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق
 شدند که در قصر دگرگشت
 ایالات متحده درین زمان
 دست به گریبان در جنگ با
 بریتانیای کبیر بود و زمانیکه
 قوای بریتانیایی به واشنگتن
 نزدیک میشدند، رئیس جمهور
 مایسون از واشنگتن به
 رفت رئیس جمهور بعد از
 حریق هیچگاه به قصر سفید
 برنگشت و مدت باقیمانده ریاست
 جمهورش را در اقامتگاه
 شخصی سپری نمود

رئیس جمهور جیمز مونرو
 که د رسال ۱۸۱۶ انتخاب شد
 به قصر دوباره ترمیم شده، جای
 گزین شد در قصر ترمیم شده
 هیچ مول و فرنیچر وجود نداشت
 فلذا کنگرس امریکا تصمیم
 فوق العاده بی رابه تصویب
 رسانید و از بودجه دولتی مبلغی
 رابه منظور تهیه وسایل مول و
 فرنیچر و غیره تجهیزات اختصاص
 داد این مول ها درباریس
 به قیمت گزاف خریداری شد
 در همین زمان مجسمه های
 مرمری از کریستوف کلمبوس و جون
 واشنگتن را که اثر یک بیکر تراش
 ایتالیایی بود، به صد دلار
 خرید که تا امروز در قصر سفید
 موجود است

تتعاخانواده های روسای
 جمهور بودند که هر یک به نوعی
 خود به قصر سفید، وسایل و تجهیزات
 می آوردند، بلکه تعابش نیز

شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی
نهایت، از همه عشق، و از آتش
عشق فریاد بلند می آرد که:
یارِ ابرو صبر نیاید ز تود ل
ز آتش عشق
تا ابد قصه کند، قصه
مکسر رنگد

و یا:

عشق شیرینی جانست و همه
چاشنی است
چاشنی و مزه را صورت و
رنگی نبود

و یا:

در شب فغلت جهانی خفته اند
ز آفتاب عشق مارا روز شد
کوثر است این عشق یا آب حیات
عمر را بی حد و غایت میکند
مولانا عشق را آتش می خواند
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با
سخن و یا قصه آنرا کوتاه ساخت
عشق چون تمام هستی و هستی کل
را بیان است، آنچنان که
هستی کل فنا نابد بر است عشق
نیز جاودانه است، آری عشقی که
آنرا صورت و رنگ نیست، کشتی
است و وجد و شور است و از همینجا
ست که مولانا ضمن رابر شکل
ترجیح میدهد و فراتر میرسد از
عشق را آفتاب و روشنتر همه هستی
میگوید و انهای را که در غفلت و
بیخبری نفس می سازند در سیا
هی و تاریکی ماندگان میخواند
همی گوید همه اسرار را در کف
عشق پاید جست. و گاهی دیگر
عشق آب زنده گانی است، یعنی
یا عشق زیستن اگر چند روزه است
فراختر و بالاتر از چندین ساله عمر
است، و در نهایت مفهوم هستی
در عشق نهفته است:

نهاد باش ای عشق خوش
سود ای ما
ای طیب جملہ ملتہای ما
ای دوائِ نخوت و ناموس ما
ای توافلاطون و جالینوس ما
شعر مولانا با طایفه و احساس
چنان گره خورده است که انسان
با خواندن آن خود را در محیطی
دیگر بازمیابد. گویا مولانا به
گوش جان آدمی سخن می گوید.
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نمیاید
تن بفرماید. این اندر زانسان
را در ثبات و مدحی تعمیر و روشنی
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر
و جهد کننده را میبالد که توفیق
بجو:

جهد بی توفیق جان کندن بود
ز ازنی کم گرچه صد خرمن بود
جهد فروغی چون توفیق بود
هر چه امید وخت آن تفتیق بود
بیان رنج و غم از زبان مولانا،
رنگ و بوی دیگر دارد، میتوان:

گفت که همه عالم همه هستی در
احساس والای او کوتاه میشود. او
نه چون سایر ادما از رنج گریز
دارد، بل رنج را بدیده می برای
شناخت شادی میدهد. و از
همینجاست که ضدیت در هستی
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم را حق بی آن آفرید
تا بدین حد خوشدلی آید
بندید
پس نهانی هابه ضد پیدا
شود

چونکه حق را نیست ضد
پنهان شود
گاهی شعر مولانا فحش و دره
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر
تا بدانی بانگ خراز بانگ در
یا هیچ گندم کاری جو برد
دیده ای سبزی که گریخورد
فلسفه، مولانا فلسفه، تصویری
و خیال بانی کوکروانه نیست. بل
فلسفه ایست زرف گراود رون بین
اوبه مضمون بیشتری اندیشد تا به
شکل، زیاده نظری شکل فضا
بدی و موهض است و مضمون پاینده و
جوهر.

آنجا که میگوید:
ای برادر قصه چون بیجاناست
معنی اند روی بسان داناست
یا:
این جهان نفی است و اثبات
حس
صورت صفراست و در معنات
حس

یا:
زیر و بالا پیش و پس و وصف
تشت
بی جتها وصف جسمان
روشنست
عشق مولانا، زنده می آید. اوست
هستی اوست، پیروست، رهبر
اوست و در نهایت همین واژه عشق

از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس
تبریزی مترو معنوی، و آثار
مشور فیہ مائیه، مکاتیب و مجالس
سبعه، به یادگار مانده که همه
این آثار، گنجینه های جاودانی
ادبیات ما اند، و همین ها اند که
ناله های عاشقانه مولانا را در
امت از زمان خلود بخشیده اند.

فلسفه، بزرگ وی را تفسیر می دهد.
همه چیز را از عشق میخواهد
همه چیز را به عشق میسازد و همه
دارای اثر از همین عشق
میگیرند. مولانا تعامیت هستی
را در خود تمام می بیند. انهای
را که همه تعاریف هستی را به
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید
لعنت میفرستد:

خلق را تقلید شان بر یاد داد
ای دود لعنت برین تقلید باد
و این منی مستلزم آنست تا انسان
به گنه واصلیت جهان هستی بی
پیرو. آیا این ندای مولانا،
آسمانی نیست:

ای قوم به حج رفته کجایید
کجایید
معشوق همینجاست بیاید
بیاید

مولانا عرفان را، آنگونه که
عده بی از روی نابخردی تجرد و
انزوا می محضر میدانند، نفی می یزد
بل آن مرتبت به معشوق کل را
خلاف دیگران، در اجتماع و در
وجد و سماع و یاد یگران میجوید.
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی
و خلوت بدی نیست. از عشق و از
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن
جاکه:

بود عشق تو تمبیج و داد بیت
و سرود
بسی بکردم لاحول و توبه دل
نشود

و مولانا شعر عشق را میخواند.
شعر هستی را، شعری را که از
درون خود وی یاد می دهد و وسیع
وی نهایت در حقیقت هستی
الهام می گیرد و متاثر نمیشود و
گفتن شعر برایش تا حد نرسد
فرازمی رود و این تنها عشق است
که بر تمامی قلمرو جانش حکمروایی
دارد و مولانا تنها باند عشق
است. بنده عشق بزرگ و والا
که جوهر هستی و انسان است.

ای که میان جان من تلقین
شعر می
گرتن زخم خاشاکم ترسم که
فرمان بشنم

از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس
تبریزی مترو معنوی، و آثار
مشور فیہ مائیه، مکاتیب و مجالس
سبعه، به یادگار مانده که همه
این آثار، گنجینه های جاودانی
ادبیات ما اند، و همین ها اند که
ناله های عاشقانه مولانا را در
امت از زمان خلود بخشیده اند.

خواهد بود. و چند روز بعد آن-
 پدرم راهی سفری شد و بعد از
 چندی من تولد شدم و مادرم
 از ترسیدم مرا بر سر معرفی کرد
 و اسم را (علی جمشور) گذاشت
 و از قضا پدرم از سفر برگشت
 و در همانجا فوت کرد. من به سن
 هفت ساله گی به مکتب شامل
 شدم و همین طوری به بنام (علی-
 جمشور) مدت هفت سال این راز
 را نگه داشتم، ولی سرانجام
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح
 بعضی استاد الجبج که استاد
 معربانی بود، رفتم و راز خود را
 با او در میان گذاشتم و گفتم
 کمن دختر هستم. بعد از همان
 ساعت درس از (علی جمشور)
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما
 تا به حال هم خویشاوندانم از این
 راز خبر ندارند، این است
 سرگذشت من) ...
 دوستان از گزارش تان
 بسیار گذاریم. تشکر.
 X وحید اصغری از صنف
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :
 نگاهدان آن قدر خنده
 داشت که چشمان ضعیف (نر-
 دیلک بهن) از خنده پت پت
 میشد. آنرا به سهول صفحه
 (بوی خنده) سپردیم تا همه
 خواننده گان چشمان شان
 پت پت شود، ولی کارتون
 نگراری بود. جور باشد.
 X تشکر به آذر از لایه آریانا :
 جان (رازدار باشی) میخوا-
 سم مطلب رایج خاطر نفس
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم
 که بعضی ترش کرده اند،
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن
 را نشر میکنم تا خودت متوجه
 شوی (نه من چوب و نه دهنل
 می پرستم، بخاری هر چه
 گفت آن می پرستم. همه مردم
 به آمد آمد خوش-تیل خاک
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشد
 X خواجه محمد حیا محصل
 سال اول پوهنم حقوق
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر
 تان عیب وزن و دیگر کاستها
 داشت، ان شاء الله در آیند.
 اشعار خوبی از شما خواهیم
 داشت. موفق باشیم.
 X جیشا فیض محصل سال
 اول پوهنم اقتصاد :
 دوست عزیز در قسمت سروده
 تان (نزدیک بهن) با انگشت
 به متن بالا اشاره میکند که به
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم
 شما قرار دارد. پرنهض باشد.
 X لایلا فرحت محصل پوهنم
 علم طبیعی :
 (نزدیک بهن) قسم خورد
 که فلک نمیتواند کاری کند که جوان
 بماند، چون عمر انسان پروسه
 دور و درازی دارد که وسط آن
 جوانیت و پس بخوای و پس
 نخواست و پیری سرانجام سراغ
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک
 می گویم، چون بیشتر خواننده-
 گان ما مطالبی میفرستند که به
 درد هیچ نشریه می نمخورند
 چشم به راه مطالب جالبتری
 از شما دوست خوش سلیقه-
 مجله هستیم. با فرحت باشید.
 X اجمل فضل از صنف نهم
 شهر شاه سوری :
 دوست مهربان! نه تنها
 (نزدیک بهن) بل (رازدار باشی)
 هم نتوانست مطلب تان را
 بخواند، یعنی قدری درنو-
 شتمن عجله کرده اید. خوش
 خط باشید.
 X لمړی برید من عبد الرحمن
 (بیگار نیک) از خزنی :
 (رازدار باشی) شعر ارسالی
 تان رابه نام (هنکامه) دریافت
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده
 بودند، چون فعلا نتوانست
 سروده تان (هنکامه) برپا کند.
 کتب شعر زیاد بخوانید انشا الله
 روزی (هنکامه) برپا خواهد کرد.
 شعر باشید.

X بلقیس احمدی محصل
 پوهنم علم طبیعی پوهنتون
 کابل :
 به پاسخ نامه چهل تان،
 چهل و اهلک جانانه از تحویلدار
 (سلام و اهلکی) مجله، (نزدیک
 بهن) نقد دریافت بد اید.
 و مطلب ارسالی تان را چاپ
 میکنم.
 (زنده گی دوست داشتیمه
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...
 اما ... نه بدون تو ...)
 زنده دل باشید.
 X سید قاسم سید زاده و-
 دوستان شان از صنف نهم
 عمر شهید :
 (نزدیک بهن) (رازدار باشی)
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا
 دعای خیر میکنند که از این به بعد
 هم بطور مطالب جالب بفرستید
 حالا یکی از مطالب جالب
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه
 تمجب کنند :
 اخیر الیاس جعفری (۱۲۱)
 ساله و خانم (خاتین) همسرش
 (۱۱۰) ساله که از آذربایجان
 شوروی می باشد، یک صد و هشتاد
 سالگرد زناشویی سعادتمند
 خود را جشن گرفته و اهالی
 روستای شان از این مهمانین زن
 و شوهر دنیا به عنوان سبب
 سعادت خانواده گی یاد کردند.
 و به آنان تشریف راهدیه کردند.
 این دو (۱۲۰۰) نفر زنده (نوا-
 و کوا-۰۰۰) دارنده در بیت
 شهر زنده گی میکنند. موفق
 باشید.
 X محمد شاه (آشنا) فارغ-
 التحصیل باغیچ رویشان :
 بخشی از مطالب ارسالی تان
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو
 میکنم.
 فقر مادر انقلاب و جنایت
 است. (الوسط)
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح
 بد وجود نداشته است. (فرا-
 نکلن) ...
 آشنا باشید.

X بشیر (رشید پور) محصل
 سال سوم انستیتوت طب کابل :
 توجه کنید به سروده تان :
 (در چشم من نشسته ای - و آن
 که ابر فراز افق های پرنور
 و رنگم تویی.
 تاد و رهای دور
 آن چشم های آبی دریا ی
 نیلگون.
 آفتاب بر صفا.
 لب های پرنمون
 گویی به من بها.
 زین تنگابرون ...
 ایکاش ...
 ایکاش این توبودی نه رویا
 نه خواب بود.
 اما نگاه تو.
 چشم انتظار بود.
 داکتر باشد و موفق.
 X سرباز (گنم) از قبول
 اردوی نمبر (۱) هرات :
 سروده ارسالی تان اقبال
 چاپ نهانت برای این که اشکال
 زیادی از نظر صنعت شعری
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به
 شما تبریک میگویم. آرزو های
 تان بزرگ است. موفق باشید.
 - تویی که اسدی از صنف
 هشتم مکتب فقورندم :
 به نظر (نزدیک بهن) که چند
 نوع دیگر همان را قرا-
 کرده اید :
 همان ناخوانده معمان
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،
 معمان شکمو، معمان جنگ -
 انداز، معمان فساد، معمان
 کپ گوی و غیره و غیره.
 از نگاهیت تشکر. زنده
 باشید.
 X غلام داود محمود پاراز صنف
 یازدهم آماده گی لایه عالی
 محمود هوتکی :
 سروده تان نشان میدهد که
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر
 بخوانید و از استادان مربوط
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر
 قابل چاپ و بی عیب به مجله
 بفرستید. تا هم (خرما) شود

وهم (ثواب). نگاهیات تان تکرار
بود. به امید همکاری های
بعدي تان، جور باشید.

× سهیلا فرملى محصل طب
معالجى کابل:
توجه کنید به بخشی از سروده
مقبول تان:

(پنجره قلم را به رویت گشودم،
و آمدنت را خیر مقدم گفتم)
پس تو همیشه بمان و بسرای
معیشه از آن من باش و یگرای من
جا سفر مکن زیرا پنجره قلم
از آهنگ باز شد پنجره سخت
هراس دارد.
پنجره قلم را به صدای
دلخراش رفتت برهم زدن. ای
عشق جاودانی (۰۰۰)

به امید موفقیت هر چه بیشتر
شما داکتر صاحب آینده.

× خاطره همایون بهر زاد
از لیس مرم:

فکاهی (خرافات) تان جالب
است، به صفحه (بوجی خنده)
سپرده شد تا همه بخندند در
بار. فروغ فرخزاد چیزهای
جالبی به نشر خواهد رسید
همایون باشید.

× خجسته نیکو از صف ۱۲
لیسه زرفونه:

دوست عزیز! هر چه مطلب
جالب و تصاویر جالب به مجله
تان بفرستید. (زهی سعادته)
خوش می شوم ولی به شرطیکه
واقعا مطلب و تصاویر و عکس
های جالب باشد. بازور نالست
مورد نظر تان صاحب صورتی
گیرد و داستانهایش را نیز چاپ
خواهم کرد.

× رابعه کریمزاد:
انتقاد تان را به (نزدیک بین)

گفتم (نزدیک) بعد از ناراحتی
عینکش را بشکند، چون مجله ها
و مطالب چاپ شده آن شاهد
آن است که انتقاد شتابی
جاست چون در مجله سباورن
مطالب سیاسی با کمترین فیصدی
چاپ میشود. امید است
صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -
تجدید نظر کنید. (و) رازدار -
باشی) با وجود این بی انصافی
تان نسبت به محتوی مجله،
بخشی از مطلب ارسالی تان را
نشر میکند، توجه کنید:

(آسمان خیلی تحمل پرست
است هر وقت که به همان سس
شب میرود، هر چه ستاره های
گون که دارد به خود می آویزد
آن ها قدرت های رادوست
میداشت که همیشه در تاریکی
راه میرفت تا سایه اش دنبالش
نیاید.

موفق باشید.
× محمد ظریف ظفر کوهستانی
از صف یازدهم لیسه مید آن
هوای بگرم:

جان (نزدیک بین) مطلب
که حالا جالب است، لقمه سی
از آن را میچایم، چشم به راه
همکاری های بیشتر تان. حالا
لقمه چری از مطالب ارسالی
تان:

(یاد ایامی که من هم کامرانی
داشتم

کاکو ها و فرور نوجوانی
داشتیم
زیر ست از دست من، از زنده گو
بیزار بود

همراه امر، دود را ز نماند
داشتیم

خود را برج ایفل کرده، لانی
میزد
بر سر از مویک منار اسمانی داشتیم

× محسنی سروش محصل طب
اطفال انستیتوت طب کابل:

(نزدیک بین) عرض میدارد
که خوشا به حال شما که هم شاعر
هستید و هم (داکتر) به هر حال
(پنجره) باز عنوان سروده تان
است که آن را همین لحظه
نشر میکنم:

(دو من پنجره بسته خاموشی
بود

که فقط در هم
یک نفر کرد ازین پنجره بسته
عبور

شهر سواری ز کمینگاه غرور
محمل گام همان هابر مغرور هنوز
روز و شب در دل این راه طنین
انداز است

و به این شوق
که شبی برگردد.

سالها شد که دگر پنجره
باز است.

موفق و اکثر باشید.
× محمد شفیع (داشپار) از

صف دوازدهم لیسه عرشید:
(نزدیک بین)، گوش های
ناشنوا (رازدار باشی) را تاب داد
تا دیگر کاری نکند که مطالب جا -

لب خوانندگان را، پی هوده
و عده چاپ بدهد بل جناب

آن را در همین صفحه (از دور -
و از نزدیک) نشر کند، تا هم خرما

شود و هم صواب یا (ثواب) -
حالا قسمتی جالبی از مطلب روان

کرده گر تان:
(عشق، شعله ایست که اگر

از آتش دوستم دنگیرد، فرو
خواهد نشست)

(عشق برده دل فریبی است
که بروحش سرای زنده گسی

کشیده میشود)
× فریده امید محصل

سال اول بوتهای فارسی:
دوست عزیز! از این که علاقه

مند شعر هستید و میخواهید
شعر خوب شوید. (نزدیک بین)

قلبا برای تان تبریک میگوید.
سروده تان به مسوول صفحه

شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد
که نشر کند یا نه. ولی تا وقت

چاپ آن، (رازدار باشی) شما
توصیه میکنم که تا می توانید شعر

بخوانید، چون استعدادش را
دارید. صبر کنید به نظیر نتیجه

ارزیابی شعر تان رسید. حالا
قسمتی از سروده تان را نشر

میکم:
(چشم انداز نمود چی را خواهد

داشت؟
نمیدانم، شاید، به یک جنگل

سبز بر طراوت ماند
و شاید هم به خشم در پای

کبود مانده
و شاید به یک شب تاریک سیاه
امید و آرزو باشید.

× سهیلا عزیز و نور -
عزیزی:

کاکا (رازدار باشی) شما
هم با هزاران چشم سفیدی به

نامه تان پاسخ میدهد، و از جمله
مطالب ارسالی تان یک مطلب

را انتخاب میکنم برای چاپ،
توجه کنید:

(القاب شخصیت های
معروف جهان.

۱- پدر اختراع: ادیسون
امریکایی.

۲- پدر فلسفه: ارسطو
یونانی.

۳- پدر طب یونان: سقراط
۴- پدر طب معالجوی

ایچولی سنا.
عزیز باشید.

× رضوانه ایلم از لیس -
زرفونه:

درست قبل از (انتقاد صدای
ملانصرالدین) فکاهی تان را

انتشار میدهم:
عری مشغول نماز خواندن

بود، و رقایش تعریف و تحسین
از او میکردند و میگفتند:

خیلی آدم دیندار و موقد -
سبست که با خضوع و خشوع

نماز میخواند. ...
هر چه نماز خود را قطع کرده

گفت:
در همین حال، روزه هم

دام (۰)
سرفراز باشید.

× نظیم وفا کوهستانی
از لیس مرم:

کاکا (نزدیک بین) تان
از (کار خوب) و (خاطره قهرمان)

چیزی جالب (چیز) جالبی
دستگیر نشد. (چیز) دیگری

بفرستید حتی چاپ میشود اگر
نشده ماملاست.

با وفا باشید.

من کیستم؟

من يك صدايم، يك گفتار
در تکتان، يك سکون در نهاد
يك نفاقت در دنیا، يك خشم
در صمیمیت، يك معتاد در رشک
نه! من يك صداقت آیم هستم
که صراحت فولادی دایم. من يك
خوشبختی در سپاهی ام و يك
بوف سبز در زمستان، که رهش
راد خوشش دارد و هاران وایا
خسود.

من در عشق رنانه نمیخواهم و در
درد دوا، چرا که من خوشبختی
سپاه دایم که آنرا در نامه
سپیدی نگه داشته و هنوز که
سالها گذشته اند، زنده گی من
به انداز همان نامه است که
از فرستادن به کسی دلم میلرزد.
شاید من میخک سپاه تو باشم
و تو هم عزیز من که هدیه خدا ایی
تو از من برسدی؟
" قادر به ترک همدگر خواهیم
بود؟ "

نه!

چرا که این نه تو ای دانه
منم. این ما-یم. ما ی
ما، فو از زمین و تویت این ما خود
عشق است، فو از از خاطره ها
ترک کردن! چه واژه زشتی که هرگز
با چنین نفرین نمی شناختنش
تو همان ماهی کوچک طلایی خود
بهایم هستی که سکون را تفسیر
میتوانی و خوابهایم را تعبیر.
من در تو بودم. شما سر-
گردانم.

تو از من برسدی:

چرا عشق در خود عشق
نیست؟

چرا که درسی باکی احساس
وحسادت حساس بودن، آرامش
از پروانه ای هستی که برای زندگی
کردن چیزهای زیبایی داری تا
برای سوختن.

عشق برای تو چیست؟

يك نگاه؟

يك نفاقت؟

ایا تو جقدر برای زنده گی
کردن رنگ و حشانه صراحت
دیوانه ای داری که برای مردك



صدا داده ام.

تو کیستی؟

تو يك صراحتی که در گنگی کسی
تو نجابتی که در وسعت چشمها
پت میروی. شاید تو يك دردی
که سخت دلپذیری و درمان از تو
آرامش نیست. آرامش بودن نیست
در جان درد آید. است من
گفته بودم. تو تکیه يك رفتگی
تا ادای يك آمدن باشی. اما
وقتی از نبودن و نیاندن یاسمن
حرف میزنی، جقدر بی صداقتی
در تو لایز میشود که نمیتوانی
آنرا پنهان کنی.

عشق در تو يك عمارت نیست که
آرامش باشد. يك آمدن نیست که
رفتن داشته باشد. شاید، عشق
يك نرسیدن خوشبخت است. يك
پاییز جاودان. يك میخکی که
هنوز سپاه نشده، يك صراحت
نولادی که سرابایت را تهن کرده.
اما تو هم مثل من در آبی شدن
پاسپا بودن آن به تودید نشده
یسی.

شش نمیکنی. من عشق را در
جاودانگی آن دوست دارم. عشق
يك نفاقت است که جستجویش
خوشبختی و یافتنش زیبایی است.
من بر ختمم؟ تو وقتی گلی را میکنی
با او چه میکنی؟
برای یافتن باغ، ناراحتی
قبولی در او افتاده شد، گفت:
میخواهم پژمرده نشود. "گفتم:
من گلی هستم که مرا کده ای."
و سپس در ناراحتی، ارم شد.
شاید میخواستم چیزی بنویسم
برای او نوشتم:

" تو خود خاطره ای هستی. در
امتداد يك نگاه، تو بالاتر از بند او
عشقی که عاشق بودن را درخشان
داری. محقق جقدر درد بکشد
تا بفرسود."

من ترا در خود می یابم مثل يك
صدا، مثل زنگوله های يك عهد
ناپسته و ناگسسته. همان هام را
این صدا فرا گرفته است. من
خوابهایم را که آبهای دشت
جان خسته ام هستند، به این

آشنایی ما از کچه خوشبختی
ایهام میگردد. من رنگ نرلادی
این نگاه را میدیدم. اما در
آبی یا سپاه بودنش به تودید
بودم. او برایم از میخک های
خود میگفت. ارگل میخک را در
ست داشت و همیشه باغش
داشت. او از درد نگفتی
فهاد میکرد و من از نفاقت
خوابهایم حکایه داشتم. شاید آن
نفاقت، ماهی طلایی کوچکی بود
که من فقط در رویاهایم او را
من برسدیم؟

" تو میخک سپاه داری؟
او خاموش ماند. نه! انم چرا
برسدیم. من برایش از تعریف
عشق گفتم: عشق مثل شعری است
که میخوانش و از آن لذت میبری
میشوی. اما برای خواننده شعر
هیچوقت اولین شعر، آخرین شعر
نخواهد بود. اما او این باور را برای
میداد که: نه، عشق مثل شعری
است که میخوانش و هرگز فراموش

زبانی بندار والای است . من
به آن رشک می برم . اجازه بد
بگویم : حسادت می شود . این
بالاتر از خوشبختی سباه نیست .
من در خود سرگردانم و بی بینم
توهم در حلقه خود نمیتوانی بین
نگویی که : من نیافته توام ، من
تفاهم توام . و من چقدر بایسد
باور هایم را تکرار کنم چقدر باید
به این باور خود تاکید کنم که :
خوشبختی - در فاصله یک انتظار
میرسد ، تا به پایان نرسد . بین
حلقه های تنه را به کوه هدیه
میدم ، تا دیواری سنگینی نباشند
بحای پیوند نا آشنا زنده گسی
را دریا عاباهم پیوند میزنند
تو بین نوشته بودی :
- میخواهی بگوئی ، ولسی
نگفتن را خوشتر میبایی .
نه ، من میخواهم بگویم شاید
این نتوانستن است که مرا در -
کوجه اهام نگه میدارد . درد من ،
نگفتن من ، نتوانستن رگفتن
است . نمیتوانم برای کدام جا -
زده ای بگویم به جلال خوابهایم
شاید این جاودانه های همیشه
معترا باشند ، شاید این جلال
خوابهایم توباشی . تو از رویکنی
من ساده تر باشم ، تا خود را در من
راحت تر ببایی ، اما من برای این
راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم
تو چیز های زیبایی برای زنده گی
کردن داری اما تو نمیتوانی یک
" شمه " باشی در آج غروب
تو نمیتوانی یک همعه آرام
باشی در دل آب ، تو شکوه و غرور
رفتنی در آب هستی که از نیالت
موجها میرویند . تو الهه آن موج -
جهاستی پیش تو چقدر جادو انگ
را در خود داری .

تو بین نوشته ای :

" هر چیز در خودش زیبا -
ست . من در نیک بنداری ، باور
مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ،
اما در زنده گی نمیتوانم صرف
بگویم گل میخک رامی بینم
زیرا شاید میخک دیگر توباشی
و من برای یک ، دوس ندارم و -

استان کوتاه



نوشته آصف مهری

نیتوانم ترا میخک دم بگویم .
پس زنده گی چقدر سهل
بودنش دشوار است ؟
این باور توک ، صراحت
است ، چقدر خود را با این زیبایی
وحشی نزدیک می یابم ، چرا که
توک صراحت وحشی هستی
و من یک صداقت آبی . صراحت
و صداقت دو هزاد هم اندر در
جستجوی هم ، دو نیافته هم اند
برای تفاهم یک حقیقت . واه که
چقدر ما حقیقت را در خود
داریم .

من به تو نوشتم :

" توک غزل عاشقانه ای که
هیچگاه من به آهنگ آن نپرسم
من کوتاه مصرع شعری هستم
که در دیوان خود سرگردانم
تا وزن خود را بیابم . من یک شعر
کوتاهم که از بلندی معنی می لغزم
من غزل آهنگ نیافته ای هستم که
در طرح های خود سرگردانم
من از کوجه اهام غوغای جاده
هامس آم . چرا که " رسوایی
شعامت است " کاش من غوغای
بلند جاده های مزدحم شهرم
میبودم ، تا تو مرا در از حلام
خوشبخت آن سالها پیوست
می یافتی . من برایت هدیه ای
دارم : آرامش ، عاشقانه تر ، با این
سطرها چشمانت رامی بوسم
تو حتما چشمانت رامی بنسدی ،
تا من زیبایی را که در نیافته ام
بهرت ببینم ، تا من در فاصله
رسیدن به تو از خود بپرسم ، تا
خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما
چشمانت را با زیبایی من بندی .

○

من به جلوه گاه دیدارم -
میدیدم ، به عمان دیواری که
یک پنجره داشت . من از پشت
پرده ای آن پنجره به آسمان
خاکستری رنگ که در دل سباه
و خوشبختی شب به خواب میرفت
حسرت میکردم شب در خوشبختی
سباه خود چراغهایش را خاموش
ساخته بود . من پنجره را نگشودم
چرا که ترسیدم شاید شیشه های

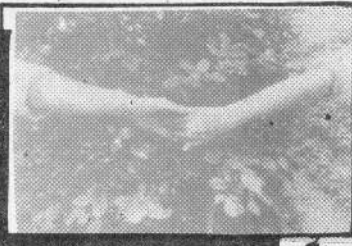
شکسته آن بر سر کودکان بیوز
که در پختگی شب برای گرفتن
نوبت به نانوائی میرفتند . من
با خوشبختی سباه شب سخن -
نگفتم ، تنها میخک سباه شب
را ببودم و خوشبختی اش را باور
کردم . من در آب خود را دیدم
اضطراب بودم . من در سکوت
خود را دیدم : مویی از رفتن
بودم . من در آنچه از تگسوار
خود بپزارشدم و این تصویر مرا -
از زنده گی می ترسانند .

○

آتش اودر برابر آنچه پس
نفسه بود . شمع های در دید
گانش مسوخت . او میتوانست
زیبایی اش را بهتر ببیند .
من آن سوختن را دوست
داشتم ، انگار خودم بودم که
مسوختم ، انگار میخک سباه بودم
بحای آن شمع . آرزو میکردم آن
سوختن پایان نیابد . اود را بینه
و آب و شمع های نوروزان زیبای
خود را تجربه میکرد و چیز های
زیبایی را که برای زنده گی کردن
داشت . من آنجا باورهای گذشته
خود را می سوزاندم . او آتش
تفاهم یک حقیقت میشد . همه
باور میکردند و میگفتند :
(زنده گی خوشبخت))

○

من باز در برابر دیواری قرار
داشتم که یک پنجره داشت .
میتوانستم خوشبختی شب را بهتر
درک کنم و در سباهی خوشبخت
مثل آسمان آبی سر به خواب
بگذارم خوابی که به جستجوی
ایها میرفتند . صدای باد را
شنیدم که شیشه پنجره را -
پخت آن شمع ها ناگهان
خاموش شدند ، در سکوت تاریک
شب صدای تعنیت های آن جشن
را میخک سباه با خود به خانه آورده
بود . چه حافظه ای ! چرا باید
آن تعنیت ها را در ذهنم داشت
چرا که آنجا در برابر آینه و شمع
های نوروزان جای میخک سباه
نبود ، جای میخک من در خوشبختی
سباه شب بود . آنجا میخک سرخ
میتوانست خوشبخت باشد



سپاوون

من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شد و شکستند. برادر قهرشده و مرا دشنام داده گفت: ((چیرا اینقدر بیکاره و تنبل هستی مرابیش دوستانم شو مانند ی)) من رفتم و درخانه گریه کردم، هیچکس بامن گپ نزد فقط که گناه از من باشد نه بد من نه مادر و نه برادر - هیچکس به گناه خود اعتراض نمیکرد و فقط مرا مقرر می دانستند از آن روز به بعد تصمیم گرفتم که دیگر به هیچ کارخانه دست نزنم و همانطور کردم اما باز هم مرا بد من دشنام داد که چرا کار نمی کنم مادر هم قهرشده، برادر حتی نزد یک بود که مراباسیلی بزنند که چرا نمیکم من رفتم و باخواهر خوانده ام که همسایه ما است درد دل کردم. خواهر خوانده ام گفت: ((خیر است تو از زده نشو هر طفلی که نوبه کارخانه شروع کند اشتباه می کند، تو باید متوجه کارهای خود باشی، مثلاً وقتی که گیلان آب را بر ساختی باید آنرا محکم می گرفتی و باید متوجه می بودی که دست هایت چرب نمی بود. من که یادم آمد براستی آنروز دست هایم چرب بود که گیلان آب از دستم افتاد دوستم گفت: همچنان وقتی عینک های پدرت را می آوردی یا هر چیز دیگر باید متوجه

هر وقتی می خواهم کاری را انجام بدهم، تصادفاً از پیشم خراب میشود. چند روز پیش مادر من گفت: ((برو بچم یک گیلان آب بیا)) وقتی گیلان را بر سر از آب ساختم، ناگهان گیلان من از نزد افتاد و شکست. مادر بسیار قهرشده اما من هیچ گناه نداشتم. یک روز بد من گفت: ((برو عینک هایم را بیا)) وقتی عینک هایم را گرفتم بسیار دست کردم که خراب نشود، اما متوجه نبودم که دفعه تا دروازه را برادر باز کرد و دروازه به شیشه عینک بد من خورد و آنرا شکستند. بسیار ناراضم شدم اشکهایم سرازیر شد، بد من بسیار قهرشده اما من هیچ گناه نداشتم. مادر بد من مراد دشنام دادند گفتند: ((تو بسیار بیکاره و تنبل هستی هر چیزی را می شکستی))

برادر کلانم که در یوهنتون می خوانده چند روز پیش با دوستان خود در خانه ما بود، برادر من گفت: ((خواهر جان برو کسی جای بیا)) وقتی جای را ما در آماده ساخت من بتوس ظرف های چای را برداشتم و به اتاق معلمان بردم اما همینکه می خواستم به داخل اتاق بروم برادر من با عجله از اتاق بیرون برآمد و داشت بگوید که داشت متوجه نشد و بامن تصادم کرد.

تصاویر فوق رایبه دقت ببینید بعد از بر اساس آن یک قصه بنویسید و ما ارسال کنید، برای بهترین قصه بر اساس قوه جایزه داده میشود.

کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوري می کند و ساعت ها با آن مصروف بازی میشود . پنهان از نظریه رومادش يك خطه می از پرزه جات را جمع آوري کرده است . بسیار كودك با حوصله است و خوش دارد همبازی های زیادی داشته باشد . با یسكل طفلانه را بسیار خوش دارد .

همچنان اما خواهر كوچكش بسیار مهربان و دوست است



برویزجان

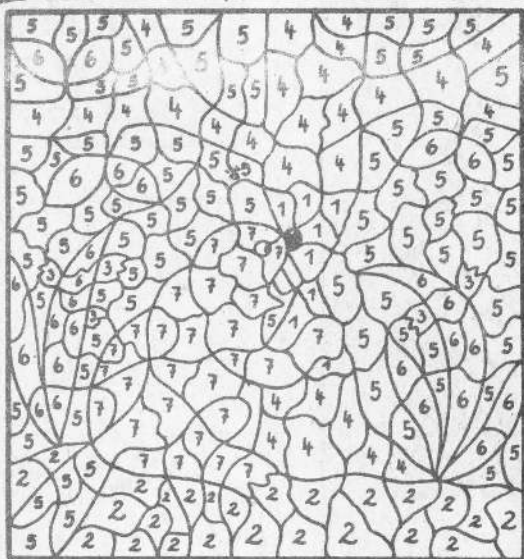
پهنده كوچك تلویزیون كه موسیقی را بیشتر دوست دارد .



ازین لحاظ باید با احتیاط باشی و بی وقتی كه در خانه برادر بزرگت بود تو نباید ظرف های چای را كه گران بود و زورت نمیرسد می بردی تو باید كارهای را انجام دهی كه توانایی آنرا داری و زورت به آن برسد هیچ طفل خورد كار هایی را نباید انجام بدهد كه توانایی آنرا ندارد . از آن روزی به بعد وقتی كاری را انجام میدادم با دقت كار میکردم و خوب فكر می كردم كه آیا میتوانم آنرا انجام بدهم یا نه ، وقتی مطمئن می شدم به كار شروع میکردم حالا هیچ چیز از بچم خراب نمیشه و كسی بمن نمیگوید كه تبیل و بیكاره .

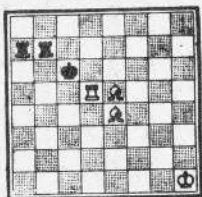
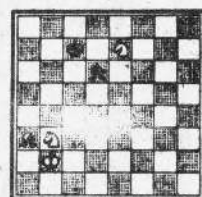
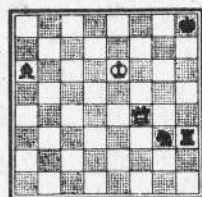
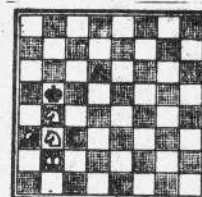
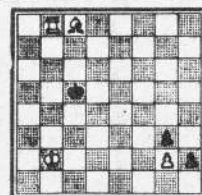
من...

دروازه باشی و اگر کسی آنرا باز نم کند تو باید فكر کنی كه شاید کسی دروازه را باز کند



۱- زرد ، ۲- نارنجی ، ۳- سبز ، ۴- انصاری
۵- آبی ، ۶- سبز و ۷- انصاری تیره

شطرنج



انجام بازی را در نماه‌های
بالایی مطالعه کنید :
بنویسید که در چند حرکت
بازی و در چند نما، سفید به
پیروزی نایل می‌آید . به برنده
جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه
داده میشود .

جدول

افقید :

- ۱- نوحی راهه موسیقی
کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که
نظریه مشهوری درباره منظومه
شمس نیز دارد - از مسوا د
ساختنانی .
- ۳- خداوند (ج) - عدد دی
پشتو - محبوب سانه - غلام
نارسیده .
- ۴- از آلات موسیقی - از سر -
پالهای جالب تلویزیونی - سالی
که گذشت .
- ۵- کشور انقیایی که در
آستانه آزادی قرار دارد - نام
کهنهک سهال تلویزیونی جذا پ
برانهلی .
- ۶- نوحی داستان - گروی -
حد انفصال دو خشکی .
- ۷- خوشحالی واکیزه گری
از نمایش دادنها .
- ۸- طاقچه بالا - دنبال
۹- هنر پیشه هندسی
نقشه‌های منفی - اثری از شکسپیر
۱۰- تیم - اندیشه و هراس
دقیق و بارک .
- ۱۱- اثری از نویسنده امیکایی
جان اشتاین بک - سهال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار
از تلویزیون به نشر رسیده است
۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر
پیشه های مشهور سینمای فرانسه
نیرنگ .

۱۳- هنر - از دل برآید !
وقتی که پذیرفته نشود - کشودن
گروه و مخلوط کردن چیزی در آب .
۱۴- پایتختی در اروپا -
سلسله بی در بین النهرین قدیم
که آئین با نیپال از شاهان
مشهور بود ۱۵- اثری از
ماکسیم گورکی - از ولایات کشور
مسودی :

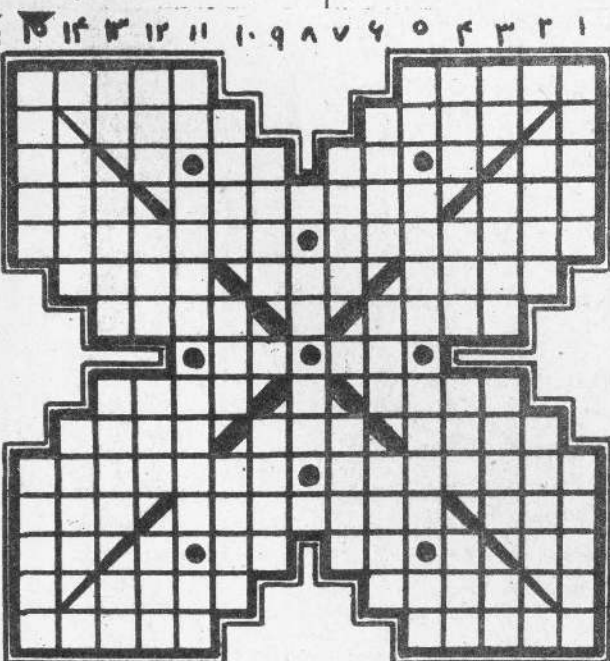
۱- از آرکسترهای از هم
باشیده - باند بین المللی
جنایات .

۲- تیز و برنده - گاهس
بسته شود !

۳- سخن صبح - اندیشه
وطن - اعتنا و ترس - فرودگاه
بوسه اش خوانند !

۴- حرفیست - از حیوانات
وحشی - جایز و سزاوار - سا -
ختمان .

۵- واحد پول جاپان
اثریست از داستایوفسکی - نما -
یش با ساز و آواز - اکبر و صغری
را در آستان بجوید .



حل کنید - چالش بگردید

- ۶- مراجع - از وسایل
حمل و نقل - بملوانان .
- ۷- از آلات موسیقی - تنه
و هیكل .
- ۸- سمی و کوشش - ضمیر -
یست .
- ۹- از وسایل تزیین - سن -
ملکوت .
- ۱۰- مطالعه واحصائیه
گیری مقدّماتی - روستا و تفریق -
در از ترین شب سال .
- ۱۱- برابری که نیازمند
نشانه ناترس باشد - لقب
شاهان روسیه - نو و اسروزی
پایانه روز .
- ۱۲- شمشه کمره عکاسی -
خود داری - نام دوم شخصی
از وسایل قلبه .
- ۱۳- ضم - از ستاره گان
زیبای فیلمهای هندی - پای
اتومبیلها - نقش .
- ۱۴- سنگ سخت - بدو
زشت .
- ۱۵- صورت نقاشی شده - شال
سرشانه .

پاسخ تست های شماره گذشته

اکنون جوابهای راگمانشخاب
کرده اید بشمارید تا معلوم شود -
اکثریت جوابها از کدام گروه است
بحسب اینکه بیشتر جوابها از
گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج))
و یا ((د)) باشد شما به آن گروه
تعلق دارید و می توانید نتیجه
این تست را در زیر مطالعه
کنید :

گروه الف: اعتماد به نفس
شما خفیه است و همین عامل
اصلی فرار شما از قبول مسؤولیت
هست. شما کمتر بخود انگار
دارید و در اغلب موارد چاره -
مشکلاتتان را از دیگران صادر
یا بزرگتر هایتان و یاد و ستان تان
میخواهید. اگر باتلقین و ترمین
بیتوانید بر قدرت تصمیم گیری و
اعتماد به نفس خود بیفزایید
و شخصیت بهتری از خود نشان
دهید. بی تردید شانس بزرگ

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت
بهتری بدست خواهید آورد .
شما خوشبختانه امتیازات زیادی
دارید و باید آنها را امتحان
سازید تا به آرزوی تان برسید .
گروه ب: شما از انجمله خترانی
هستید که وقتی چیزی را میخواهید
همد برای بدست آوردنش خود را
به آب و آتش می زنید و هیچ
عامل جلو دارتان نیست البته
یادتان باشد که شما باین روحیه
روشن خاص، در نظر دوستان
و اطرافیان تان د ختری صبور
و بی پروا معرفی شده اید شاید
فکرم کنید خواستن همیشه
توانستن است ولی باید دید
آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش
تلاش برای بدست آوردن را -
دارند؟ توصیه ما به شما
اینست که متعلق تر باشید و قبل
از هر تصمیم بیشتر فکر کنید
در اینصورت فقط به سراغ آن -
چیزهایی می روید که ارزشمند
هستند .

گروه ج: شما د ختری عاقل
متعادل، پرتلاش و با هوش
هستید و بیش از من خود از -
رسان و بیخنگو فکری برخوردار
دارید. بی مطالعه تصمیم

نمی گیرید و در عین حال فرصت
های مناسب را بگذرانید و ههای
بها از دست ندهید روحیه
شما به گونه ایست که همه عوامل
و صفات لازم را برای دستیابی
به موفقیت در اختیار دارید به
همین جهت شانس هم با شما
است

گروه د: شما کمی بیشتر از یک
بفریق به حال خود اشک می ریزید
و خود را یک قربانی تصویر میکنید.
چرا؟ آیا دلیل پاره می ناز -
سایه های ظاهری؟ یا به خاطر
عقد های روحی و شکست های
عاطفی؟ این را بداند که مشکل
شما هر چه باشد، غیر قابل حل
نیست و کافی است که افاق دهید
و طرز جهان بینی خود را تغییر
دهید تا از بد بینی و نومیدی به
خوشبینی و امیدواری برسید .
سحر کنید از خود بد را بپسندید
و اندیشه های تلخ را دور بزنید
همینقدر که زنده هستید زنده گو
من کنید شانس است که باید
قدر آنرا بدانید. مسلم بدانید
که ارزش نهادن به زندگی،
شانس های دیگری را برایتان
به همراه خواهد آورد .

حل کننده گان

همایون - شکلا - کریمه - نورمه
توریالی - غنی - وحیده - ناهید
حمید - شکلا - شایور - فواد
کیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
مسعود - زرمینه - جاسک
نظیفه - میرویس - مینا - سیف اله
شیر محمد - هوتکیار - سنجار - فیض
بلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
طهور - موسی - زویا - خاطره
رومان - لینا - سروش - لیسدا
فواد - ویدا - شایور - لیلی
ساره - لیمه - مینه - ارمان - کاوه
اسپارتک .

با ساس قهره - سوسن - متین و محمد
مهدی - طهور - مستحق جایزه شناخته
شدند .



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانندید .

بررسی فال گرونتیم



متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام برای آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید بگویند . هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تاثیرگرمی بدارید و هروقت عصبانی شدید عاجلان رجا . یثان بشنید و تاده شمار کنید .

متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهاییکاری مبادر رنج هاست . کارهای شریکشی از شما انسان بزرگی می سازد . هرکاری را که انجام میدید پایان آنرا حد می بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فرامیگیرد . ((روزی)) هرزنده . جان را خداوند ازانی می کند .

متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری پرهیز کنید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمرهایی را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامشی بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تندی پلی آب و هوا خود را محافظت کنید .

متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است . آنرا درک کنید و زنده می تانرا با آن رنگین سازید . متأهلین به زودی در فضی خانواده خود خوشی های خواهند داشت . هرزستانی می گذرد و رنج هرگز دایمی نیست شما معایب زیادی را پشت سر گذاشته اید و اید و اینک فصل آبی زنده می تان فرارسیده .

متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هرکجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تنهایی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هرکس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی وغم است و این دو فرا راه هرکس میرسد .

متولدین ماه حوت :

آرزوی شما آرزوی همه است و آرزوی همگانی را خداوند زود تر برآورد . می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده برای مرد مسن و نیازمندی که هر روز از کار شما می گذرد . پیوی برنی است که حتماً بهر نام خانه جوان شما باری نی است .

متولدین ماه حمل : زنده می همسپور است هروقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه بامی لنگد عصا می گیرند . شما دقت کنید که عصا کمک کننده حرکت در زنده می تان باشند و مهم نیست عصای تانرا از چه انتخاب میکنید مهم اینست که چطور باید زنده می را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه می سازید و ورزش را ترک نکنید .

متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنویید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده می را گرفته اید و رنجام هر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همیشگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارید که فرزند شان برای آنها عسای بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده می جان بسلامت می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک درقبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کمک کنید .

متولدین ماه سرطان :

خورده گیری را کنار بگذارید و سعت نظرداشته باشید . زو اند وزی کار شایسته نیست چه هیچکس زو های اند و خسته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که ضرورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

متولدین ماه اسد :

دو سال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده می تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده می تان برگزینید . مرد مداری تانرا همه می ستایند اما توجه کنید نه به شوری شور و نه به شرمی زیاد اعتدال را نگهدارید .

متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیاری برای استفاده موثر از داشته های زنده می شما را کمک می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که رنج می کنید .

لکی فایف

۵۵۵



وقتی محفل خوشی تان در لکی فایف باشد در تمام عمر
خوش و خوشبخت میباشید .

رستوران لکی فایف برای چاشت هر هفتشنبه

بند برای است . فراموش نکنید هر چاشت ساعت ۱۰ - ۲

آدرس : شعر نو مقابل مسجد جامع شیرپور

تلفون (۳۰۴۱۰)

۱۱۹



صنایع ملی
بزرگترین
بوته ساخت وطن

از ویلر کاکاش فیروز نیا
بازار مینا خارنده بازار زبیه

فروشگاه

بزرگ افغان

همه روزه از ساعت ۱۰ تا ۶ عصر
رستوران فروشگاه همیشه در خدمت شهرمان است
غذای خوب، قیمت مناسب، وقت را تنها بپردازید

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library